



تاریخ گفته نشده ی اسلام صفحه 24

مانیفست جبهه آزادیبخش اکرابین صفحه 26

واژه ی "جاش" چگونه بوجود آمد صفحه 27

سوسیالیسم به روایت چه گوارا صفحه 28

فشارهای دولتی در خاکسپاری سیمین بهبهانی

صفحه 31

تحصن کارگران و خانواده ها در بافق صفحه 32

سرمایه داری جهانی و موج فاشیسم صفحه 13

کارگران بلوچ در عسلویه صفحه 14

محمود دولت آبادی دروغ می گوید صفحه 15

داستان صفحه 17

درباره ی جلد 2 کتاب کاپیتال صفحه 19

جنبش مسلحانه زنان کوبانی صفحه 20

سپهبد امیراحمدی، قصاب لرستان صفحه 21

نگاه شاملو به نمایش 2 خرداد صفحه 22

در این شماره:

ببست و هشت مرده صفحه 2

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران صفحه 3

باز ماندگان هوکوکاست اسرائیل را محکوم کردند

صفحه 4

افزایش قیمت ها در ایران صفحه 8

خاطرات دوران سپری شده صفحه 11

احکام دادگاه های حمص همراه با خود آن را باید محکوم کرد

حتی اگر هم بتوان تصور کرد که دادگاه های واقعا انقلابی، همچون ابزارهای سرکوب ضد انقلاب در شرایط غیرمتعارف انقلابی، بخودی خود از نوعی مشروعیت مردمی برخوردار اند، دادگاه های ابزار دست یک دولت ضد انقلابی و ارتجاعیون مخالف جمهوری اسلامی در سالهای بعد، بخصوص کشتارهای سبعانه 67 بر کسی پوشیده نیست. این اعدام اعی، همچون حمص، کوچکترین حقانیت و مشروعیتی در محاکمه شهروندان خود نداشته، احکام آنها از پیش همراه با خود این دولت ها محکوم و مردود اند.

از اینرو و با توجه به اینکه حمص یک دولت بغایت ارتجاعی و ضد انقلابی است، و از اینرو همه اقداماتش، از جمله محاکمه و اعدام شهروندان اش، و حتی جنگ اش با اسرائیل، هدفی جز استقرار و تقویت حاکمیت جابرانه یک دولت سرکوبگر و ضد مردمی سرمایه داری را دنبال نمی کند، باید اعدام 18 تن از شهروندان فلسطینی اش هم بدلائل بالا توسط همه نیروهای مترقی و انقلابی محکوم گردد.

اگر حتی هم فرض کنیم امروز حمص 18 تن واقعا جاسوس را اعدام می کند، باید آنرا، هم بدلیل نفس محکومیت اعدام، و هم بخاطر آنکه این نوع محاکمات مخفی مقدمه محاکمه و اعدام هر فرد معترضی در آینده نشود، محکوم کرد.

مثالث سلطنت، روحانیت و امپریالیسم انگلیس و آمریکا انجام شد.

نکته اینجاست که تلفیق حکومت بظاهر مدرن پهلوی با روحانیت، روحانیتی که علی‌رغم گذشت تا آن زمان پنجاه سال از برقراری مشروطه، همچنان بر پایه سنت های خرافی و مردم فریب بر بستر شبکه منسجم حوزه‌ها و اعمال نفوذ بر عقب مانده ترین اقشار مردم، رکنی از ارکان حکومت پهلوی بود. همین تلفیق زمینه‌ی تغییرات ناخواسته‌ی دیگری را فراهم می‌کرد که در شکل تغییر حکومت سلطنتی به دینی در بهمن پنجاه و هفت به وقوع پیوست.

خصلت مشترک حکومت‌های چه پادشاهی و چه دینی، ستیز با روشنگری فکری است. تجمع توده‌های کارگر، زحمتکش و توده‌های محروم شبحی است که سیستم جهانی اقتصادی سیاسی موجود را به مخاطره می‌افکند. بنا به وحشتی که اینان از گسترش اندیشه‌های آزادی خواهانه، چپ و کمونیسم داشتند و دارند برای مقابله با آن از هیچ جنایتی روی گردان نبوده و نیستند.

باری دوران نوینی را می‌بایست تجربه می‌کردیم. در سال 1357 اندک اندک نمودهای تغییرات اجتماعی رخ می‌نمود، از تقاضاها و اعتصابات کارگری شروع شد، اما به ادامه در صفحه 9

روز در ملاء عام انجام گرفت.

محاکمه و اعدام افراد در دادگاه های به اصطلاح انقلابی، بدون حضور مردم و به شکل مخفیانه، توسط رژیم های سرکوبگر و ارتجاعی امر تازه ای نیست. خاطره این نوع اعدام ها در سالهای اولیه روی کار آمدن جمهوری اسلامی و در جریان اعدام های کمونیست ها و ها نیز همگی توسط دادگاه های مخفی به اصطلاح انقلابی جمهوری اسلامی، یعنی رژیمی انجام گرفت که هیچ تفاوت ماهوی با رژیمی که امروز بر نوار غزه مسلط است ندارد. بنابراین، حقانیت حمص در اعدام شهروندان خود به جرم جاسوسی بهمان اندازه معتبر است که مدعیات جمهوری اسلامی در اعدام بسیاری از انسان های شریف و انقلابی که به همین اتهامات ساختگی، بیگناه به پای چوبه های دار رفتند.

من ادعای اینرا ندارم که 18 نفری که توسط حمص اعدام شدند مرتکب جاسوسی برای اسرائیل نشده بودند. اما بهمان اندازه ادعای عکس آنرا نیز نمی توانم داشته باشم. چرا که در اینمورد هیچ سندی در دست نیست. اما بطور قطع بر چند چیز در این مورد می توان تاکید داشت:

تا زمانی که دلیلی در مورد جاسوسی این افراد ارائه نشده است نمی توان پیشیزی ارزش هم برای ادعای جاسوسی آنها قائل شد.



سیامک ستوده

قرارداد صلح میان حمص و اسرائیل سرانجام با پیروزی حمص و تحقق نسبی خواست اصلی وی، رفع محاصره اقتصادی و آزادی ورود مواد غذایی و مصالح ساختمانی به غزه، به امضا رسید. اما اندکی قبل از آن، در جریان جنگ جنایتکارانه اسرائیل بر علیه مردم بی دفاع غزه، واقعه ای رخ داد که در هیاهوی این جنگ به فراموش سپرده شد و اساسا در هنگام وقوع هم به آن توجهی نشد. این واقعه اعدام سریع 18 تن از شهروندان فلسطینی توسط حمص به جرم جاسوسی برای اسرائیل بود که بنا بر حکم دادگاه انقلابی در سه نوبت (6، 11 و یک نفره) و در فاصله کمتر از چند

بیست و هشت مرداد



یوسف اردلان

میگویند، در آب یک رودخانه نمی‌شود دوبار آبتنی کرد، به عبارتی هیچ حادثه‌ای را نمیتوان آن گونه که اتفاق افتاده است بازآفرینی کرد، اگر اینچنین است پس یادآوری حوادث گذشته چه معنایی را در بر دارد؟ نکته همین جاست، برای

موجوداتی که با تقدیر و غریزه زندگی می‌کنند دقیقا یادآوری حوادث گذشته ثمری در بر ندارد، اما برای انسان که موجودیتش در تفکر، اراده و تغییر دنیای پیرامون در انطباق با زندگی خود است، مسئله فرق می‌کند. او می‌بایست حوادث را به خاطر بسپارد، نه بخاطر تکرار آن بلکه برای بازآموزی از حوادث تاریخی، به چرائی آن بپردازد، از تکرار ناگواریه‌ها بپرهیزد و بر دامنه دستاوردها بیفزاید، این حکم تاریخ است، تاریخی که بشر خود سازنده آنست، ولی نه آن گونه که دلش می‌خواهد، بلکه در زیر آوار سنت‌های گذشته بر بستر قوانین تکامل اجتماعی که مبارزه انسانها در آن شکل می‌گیرد. زندگی بشر لحظه به لحظه بدون انقطاع و پنهان از دید در حال ساخته شدن است، اما تا زمانی که حادثه‌ای رخ ننموده‌است پروسه پدیدار شدنش از دیده پنهان است. در میان این حوادث به لحظات یا روز هائی بر میخوریم که شاخص تغییر ویا چرخش بزرگی در زندگی میلیونی مردمان یک کشور و یا یک ملت میشود، و این چنین است که روزهای تاریخی مشخص می‌شوند، روز بیست و هشتم مرداد برای مردم ایران از این زمره است، پنجاه و نه سال پیش در چنین روزی شیرینی ملی شدن نفت با کودتای بیست و هشتم مرداد، به کام مردم ایران تلخ شد، کودتائی که با همکاری



هنگامی که فرهنگ پویای این مردم سر بلند پایداری خود را به رُخ چهل و تاریک اندیشی تاریخی می کشد، نام و یاد سیمین بهبهانی در وجود واژه های سرکش و سراسر اعتراض او همچنان طنین انداز باشد و جاودانه بماند. کانون نویسندگان ایران درگذشت سیمین بهبهانی را به خانواده، دوستان و جامعه ی فرهنگی مستقل کشور تسلیت می گوید.

کانون نویسندگان ایران

پنجشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۳

سایت خبری - سیاسی خاوران

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت درگذشت سیمین بهبهانی

یک دریچه آزادی

بازکن به زندانم

سیمین بهبهانی (1306-1393) شاعر و نویسنده ی نامدار، عضو کانون نویسندگان ایران، از بنیادگذاران کانون در دوره ی سوم، عضو هیئت دبیران کانون در سه نوبت از این دوره و فعال اجتماعی حقوق زنان درگذشت. سیمین را به راستی می توان شاعر شاعران و مادر کرامت و کلمه نامید، راه بلدی بزرگ در ظلماتی که بیم لغزش در تاریکی پیچ پیچ آن دغدغه ی همه ی جان های پاکی بوده و هست که نمی خواهند بر یوغ ظلمت و تباهی گردن گذارند. با این همه، دریغا که سیمین ما را چشم به راه سپیده دم گذاشت و رفت.

راستی را که در همه ی این سال های ستم اندر، سیمین عزیز پرستار زخمی ترین پروانه هایی بود که رخ به رخ عصر کرکس و کدورت و مرگ ایستاده بودند. شاعر بزرگ ما نه تنها پرچم دار آزادی، که از بلند قامتان فانوس بان شعر تعهد و آزادی بود. افزون بر اینها، سیمین خصلت هایی شریف و

"Rowshangar" is a free monthly magazine written in the Persian language, enlightening against religion, and on emphasis on issues like human rights (specially the women rights), liberty and equality, and serious opposition against Islamic Regime of Iran.

It is published in Toronto and distributed all over North America.

گزارش مالی روشنگر 85

مخارج این ماه \$1670 (خرج چاپ 8000 نسخه) که با توجه به \$1065 کمک مالی، \$605 کسری داشته ایم که با در نظر گرفتن کسری \$1617 از ماه قبل، کل بدهی ما بالغ بر \$2222 می شود که امیدواریم با همت خوانندگان، بخصوص خوانندگان کانادا که به کمک مالی کم توجه شده اند، برطرف گردد.

	کانادا	
نصیر	20	تورنتو
سیامک	20	تورنتو
بابک	20	تورنتو
هما فرید	25	تورنتو
مسعود	50	لندن
روشنک	50	تورنتو
قدسی	20	تورنتو
روناک	50	تورنتو
جمع کانادا	255	دلار
	امریکا	
مریم	100	دنور
مهری	50	دالاس
عباس کافر	20	اوهایو
فاضل	500	دلاور
روزبه	40	ماساچوست
شاملو	100	دالاس
خوانندگان روشنگر	250	شمال کالیفرنیا
جمع آمریکا	810	دلار
جمع کمکها	1065	دلار

ایمیل سر دبیر: ROWSHANGAR1@YAHOO.COM

تلفن سردبیر: 647 - 352 - 5404

با نظرات، پیشنهادات و نقدهای خود به پربار شدن نشریه کمک کنید. شما میتوانید نوشته های خود را برای چاپ در نشریه به ایمیل سردبیر بفرستید. لطفا مطالب خود را فقط در فرمت doc و یا HTML ارسال نمایید.

روشنگر حق ویرایش و کوتاه کردن نوشته های ارسالی را برای خود محفوظ می دارد

مراکز پخش نشریه روشنگر:

کانادا:

تورنتو، مونترال، اتاوا و فروشگاه های ایرانی،

آمریکا:

جورجیا: آتلانتا، راسوول

تگزاس: دالاس، ریچاردسون و ایروینگ،

کالیفرنیا: لوس آنجلس: شرکت کتب؛ ون نوايز: کیو مارکت؛ ساکرامنتو، میشل ویو، و سن خوزه

کلرادو: نمایندگی دنور، روشن 303-343-7293-1

فلوریدا: هالیوود، پلانیسین، لانگ وود، و تمپا

ماساچوست: وینتروپ

مریلند: بالتیمور، گیتزبرگ، و راک ویل

ویرجینیا: وینا، استرلینگ، آشیرن و فالازدیچ

تلفن نمایندگان روشنگر:

در سراسر آمریکا: پویان پویا 440-673-1833-1

ماهنامه روشنگر، نشریه ای است که به مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی میپردازد.

روشنگر از سال 2007 شروع به کار کرده و اول همراه انتشار می یابد.

روشنگر را می توانید از طریق اینترنت در وب سایت www.rowshangar.ca نیز بخوانید.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: الماس شعار

صفحه آرائی: حمید جعفری

تیراژ: 8000

روشنگر متعلق به شماسست و فقط با کمکهای مالی شما است میتواند به انتشارش ادامه دهد.

کمک مالی خود را میتوانید مستقیماً به شماره حساب زیر واریز کنید:

کانادا

TD CANADA TRUST

NAME: ROSHANGAR

ACCT.# 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

SWICH CODE: TDOMCATTOR

و یا چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس زیر ارسال نمایید:

ROSHANGAR

PO BOX 55029 FAIRVIEW MALL RPO

1800 SHEPPARD AVE EAST

WILLOWDALE, ON M2J 5B9

CANADA

آدرس پستی روشنگر:

PO Box 55029 Fairview Mall RPO

1800 Sheppard Ave East

Willowdale, ON M2J 5B9, Canada

اعتراض به ازدواج مرد مسلمان و زن یهودی تازه‌مسلمان در اسرائیل



ایتمار گویر، وکیل گروه لهاوا در گفتگو با روزنامه اسرائیلی هآرتص گفت برگزاری این تجمع «پیروزی برای آزادی بیان تلقی می‌شود. این کشور دموکراتی است؛ به عقیده من ما حق اعتراض نسبت به ادغام داریم و تجمع امروز ما به همین دلیل است.»

رئوون ریولین، رئیس جمهوری اسرائیل، در اظهار نظری در این باره در صفحه فیسبوک خود نوشت «خط قرمز بین آزادی بیان و اعتراض از یک سو و تحریک احساسات از سوی دیگر وجود دارد. محمود و مورل تصمیم به ازدواج گرفته و با این کار از آزادی بی‌نا در یک کشور دموکراتیک استفاده کردند.»

«تحریک احساسات علیه این زوج ناراحت و خشمگین‌کننده است... ضرورتی ندارد که هرکسی در شادی آنها شریک باشد، اما همگی وظیفه داریم به تصمیم آنها احترام بگذاریم.» محمود تازه داماد در گفتگو با شبکه دو تلویزیون اسرائیل گفت «هیچ مساله‌ای نمی‌تواند شادی ما را خدشه دار کند. ما تا صبح به رقص و شادی ادامه خواهیم داد. ما خواهان همزیستی مسالمت‌آمیز هستیم.»

منبع: وب سایت فرارو

۱۳۹۳/۰۵/۲۸

جسیکا الگت در گزارشی در نسخه بریتانیایی نشریه هافینگتن پست، از بازداشت چهار اسرائیلی متعصب دست راستی در پی براه انداختن تظاهرات همراه با خشونت که در اعتراض به ازدواج یک مرد مسلمان و یک زن یهودی‌زاده تازه‌مسلمان خبر داد.

بر اساس این گزارش، این زوج هر دو شهروند اسرائیل هستند. به محمود منصور و مورل ملکا جهت برگزاری مراسم ازدواجشان در محله ریشون لتزیون در ۸ کیلومتری جنوب تل آویو محافظ مسلح داده شده بود. این زوج که ساکن شهر یافا هستند، طی یک مراسم اسلامی عقد زناشویی بسته بودند و مراسم شب گذشته صرفاً مراسم جشن و پایکوبی بوده است. آشنایی این دو نفر به ۵ سال پیش باز می‌گردد. ملکا قبل از ازدواجش به اسلام گرویده بود و قرار بود که تمامی بستگانش به جز پدرش که مخالف این پیمان بود در این مراسم شرکت کنند.

بیش از ۲۰۰ نفر از اعضای گروهی موسوم به «لهاوا» (به معنی شعله و همچنین مخفف واژه جلوگیری از ادغام در سرزمین‌های مقدس) با برگزاری تجمعی به «ادغام» در این پیمان زناشویی و با حمل پلاکاردهایی، از جمله «ادغام همان

گروهی از بازماندگان هولوکاست: اسرائیل در غزه «نسل‌کشی» می‌کند

گرفت و ویران شد. گفته می‌شود که بر اثر این حمله، دست‌کم ۱۰ نفر زخمی شده‌اند. به نقل از یکی از مقامات نظامی اسرائیل گزارش شده است که نیروهای حماس از این ساختمان به عنوان مقر فرماندهی استفاده می‌کردند.

روز جمعه، ۲۲ اوت، بعد از مرگ یک کودک چهارساله اسرائیلی بر اثر راکتی که از غزه پرتاب شده بود، بنیامین نتانیاها، نخست‌وزیر اسرائیل، کلیک گفت که آن کشور به حملات خود علیه حماس شدت خواهد داد.

ارتش اسرائیل همچنین به فلسطینیان ساکن غزه‌کلک هشار داده است که اگر در خانه‌های خود به شبه‌نظامیان پناه دهند، هدف قرار خواهند گرفت.

در پی شدت گرفتن درگیری‌ها در هفته‌های اخیر بیش از دو هزار و ۹۰ فلسطینی که اغلب غیرنظامی بودند و ۶۷ اسرائیلی کشته شده‌اند. بیشتر کشته‌شدگان اسرائیل از نیروهای نظامی آن کشور بودند.

1 شهریور ۱۳۹۳

بی بی سی

کرده بود و امضاکنندگان این نامه سرگشاده گفته‌اند که این مقایسه باعث شده است آنها چنین واکنشی نشان دهند.

۳۲۷ نفر این نامه را امضا کرده‌اند و در بخشی از آن آمده است: «از این که الی ویزل از تاریخ ما سوءاستفاده کرده است تا (موضوعی) غیرقابل‌توجیه را توجیه کند، منزجر شده‌ایم و به خشم آمده‌ایم.»

آنها اسرائیل را متهم کرده‌اند که به دنبال «نابود کردن غزه» و قتل بیش از دو هزار فلسطینی بوده است و نوشته‌اند: «هیچ چیزی نمی‌تواند توجیه‌گر بمباران پناهگاه‌های (تحت حمایت) سازمان ملل متحد، خانه‌های مسکونی، بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها باشد.» تخریب یک برج

براساس گزارش‌ها، از زمان آغاز دوباره حمله‌های هوایی اسرائیل از شب گذشته ۱۰ فلسطینی کشته شده‌اند. در این مدت، ده‌ها راکت هم از غزه به سمت اسرائیل پرتاب شده است.

در یکی از حمله‌های هوایی اسرائیل در روز شنبه، ۲۳ اوت، یک ساختمان ۱۲ طبقه در شهر غزه هدف قرار

بیش از سیصد یهودی که از هولوکاست جان سالم به دربرده‌اند یا از فرزندان و نوادگان نجات‌یافتگان از هولوکاست هستند، در نامه‌ای سرگشاده، حمله‌های اسرائیل به مردم فلسطین را یک «نسل‌کشی» خوانده‌اند.

این نامه به صورت آگهی در شماره روز شنبه، ۲۳ اوت، روزنامه نیویورکتایمز منتشر شده است و امضاکنندگان آن از اسرائیل خواسته‌اند تا به محاصره غزه پایان دهد.

آنها خواهان «طرد کامل» اسرائیل نیز شده‌اند، از حمایت مالی آمریکا از عملیات نظامی اسرائیل علیه غزه انتقاد کرده‌اند و در مجموع، کشورهای غربی را متهم کرده‌اند که مانع محکوم شدن اقدامات اسرائیل می‌شوند.

در نامه آنها آمده است: «نسل‌کشی با سکوت جهان آغاز می‌شود.»

پیش از این، الی ویزل، برنده صلح نوبل که یک آمریکایی یهودی و از بازماندگان هولوکاست است، در یک آگهی که در چندین نشریه بین‌المللی چاپ شد، حماس را با نازی‌ها مقایسه

۱۰ میلیون ایرانی بی سوادند

تصمیم دولت نسبت به سوادآموزی اقدام نکنند از برخی امتیازات محروم خواهند شد. این محرومیت‌ها پیش از این محدود به امتیازهای دولتی می‌شد و حالا قرار است حقوق و خدمات اجتماعی را هم در برگیرد. وجود تعاریف مختلف از بی‌سوادی در ایران باعث انتشار آمارهای متفاوت و حتی متناقض در این باره شده است.

استان‌هایی همچون سیستان و بلوچستان، کرمان، کردستان و آذربایجان غربی، بیشترین بی‌سواد را در کشور دارند. البته بی‌سوادی فقط دامنگیر ساکنان استان‌های مرزی و محروم نیست بلکه آمار بی‌سوادی کسانی که در حاشیه شهرهای کوچک و بزرگ زندگی می‌کنند، قابل توجه است. این معضل همچنین در افراد در معرض آسیب‌های اجتماعی مانند کودکان طلاق، کودکان بی‌سرپرست، کودکان بدسرپرست و کودکان کار نیز قابل ردیابی است. باید تا پایان برنامه پنجم توسعه در سال ۹۴، بی‌سوادی در کشور ریشه‌کن شود که کار دشواری به‌نظر می‌رسد، باید منتظر ماند و دید شیوه جدید چه نتیجه‌ای خواهد داشت.

<http://www.hamshahrionline.ir/details/268131/Education/public>

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی مالی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.
roshangar1@yahoo.com

سوادآموزی در سال جاری ۲۴ درصد افزایش داشته است. با سازوکار پیش‌بینی‌شده به سمت آموزش‌های فرد به فرد در حرکت هستیم و در ازای باسواد کردن هر فرد به‌صورت میانگین ۶۰۰ هزار تومان به افرادی که سوادآموزی کنند پرداخت می‌شود که این حرکت یک فرصت شغلی نیز محسوب می‌شود. توسعه مشارکت باید به‌عنوان یک استراتژی در سازمان سوادآموزی مورد توجه قرار گیرد و از هر ارگانی که بتواند در امر سوادآموزی با ما همکاری داشته باشد استقبال می‌کنیم.

آنچه سازمان نهضت سوادآموزی بعد از سال‌ها به آن رسیده یعنی آموزش فرد به فرد، همان توصیه ۳۵ سال قبل رهبر کبیر انقلاب است که با توصیه به پرهیز از قرطاس بازی و تشریفات اداری آموزش و پرورش، فرمود: تمام خواهران و برادران با سواد برای یاد دادن به‌پاخیزند، برادران و خواهران ایمانی! برای رفع این نقیصه درآورد بسیج شوید و ریشه این نقص را از بن برکنید.

انگیزه‌های اجباری

از حرف‌های رئیس نهضت سوادآموزی می‌توان اینطور برداشت کرد که بودجه و امکانات کافی وجود دارد اما این ۱۰ میلیون نفر در برابر باسواد شدن مقاومت می‌کنند. ظاهراً نهادهای مسئول تلاش‌شان را برای ایجاد انگیزه در بی‌سوادان کرده‌اند. از راه‌اندازی کلاس‌های رایگان و توزیع کیف و کتاب و لوازم التحریر مجانی گرفته تا هماهنگ کردن زمان‌های آموزش با وقت‌های خالی سوادآموزان، هر راهی که می‌شده را آزموده‌اند و حالا آخرین رامحل باقیمانده، برنامه‌های اجباری است. در آخرین خبرها اعلام شده از سال ۹۵ آن دسته از افراد محروم از سواد که زیر ۵۰ سال هستند و پس از آگاهی از

آموزش عمومی: ۳۵ سال پس از تشکیل سازمان نهضت سوادآموزی، حالا رئیس این سازمان از وجود نزدیک به ۱۰ میلیون بی‌سواد در ایران خبر داده است.

به‌نظر می‌رسد آموزش و پرورش به‌عنوان مجری سوادآموزی در کشور عملکرد قابل‌قبولی داشته، چرا که رقم بی‌سوادی فعلی با ۳۵ سال قبل قابل مقایسه نیست و سازمان نهضت سوادآموزی نیز می‌گوید برای پوشش سوادآموزی در کشور مشکل مالی وجود ندارد و هر سازمانی که بخواهد برای این کار اقدام کند، هزینه‌هایش پرداخت می‌شود. بنابراین می‌توان گفت جدی‌ترین مشکل در این زمینه ایجاد انگیزه برای ۱۰ میلیون بی‌سواد از مجموع ۷۷ میلیون ایرانی است.

واقعیت‌های تلخ

علی باقرزاده رئیس سازمان نهضت سوادآموزی با اعلام بخشی از نتایج سرشماری نفوس و مسکن در سال ۹۰، این آمار را واقعیت‌های تلخ جامعه ارزیابی کرده و گفته: براین اساس ۹ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در گروه سنی بالای ۶ سال فاقد تحصیل بودند که از این تعداد ۳ میلیون و ۸۰۰ نفر زیر ۵۰ سال هستند.

او خیلی شفاف وضعیت سوادآموزی ایران را نامناسب ارزیابی کرده و دلیل این ارزیابی را چنین توضیح داده است: از نظر سوادآموزی و امید به تحصیل جایگاه مطلوبی در دنیا نداریم و درحال حاضر میانگین تحصیل در کشورمان ۷ و نیم‌سال و رتبه‌مان در جهان ۱۱۱ است.

باقرزاده البته تأکید کرده که برای حل این مشکل، مانع مالی وجود ندارد و گفته: در حال حاضر برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی مشکل مالی وجود ندارد و هر سازمانی که بخواهد برای این امر اقدام کند هزینه‌هایش را تقبل می‌کنیم. منابع مالی

۱۰۰ کارگر در وضعیت بحرانی قرار دارند:

این هفته تقریباً نیمی از کارگران دو ماه از حقوق عقب افتاده خود را دریافت می‌دارند.

اتحادیه‌های کارگری از جمله اتحادیه کارگران پتروشیمی از این کارگران حمایت کرده و خواسته‌اند تا قبل از روبرو شدن با یک فاجعه انسانی به خواسته این کارگران رسیدگی شود.

منتقدان می‌گویند: هزینه‌های اندک نیروی کار بنگلادش را به ارزان‌ترین محل تولید انبوه پوشاک تبدیل کرده است.

کارخانه تولید پوشاک دستگیر اما پس از مدت کوتاهی به قید وثیقه از زندان آزاد شد.

به گزارش رویترز، این کارگران که لباس‌های فیفا را می‌دوزند، اعلام کرده‌اند که اگر دستمزد معوقه آنان پایان این ماه پرداخت نشود از سایر کارگران خواهند خواست که دست به اعتصاب عمومی بزنند.

کارگران در یکی از این کارخانه‌ها دست به اعتصاب غذا زده‌اند که ۱۰۰ کارگر اعتصابی دچار مشکلات جسمی شده و در حدود ۲۰ نفر در بیمارستان بستری شده‌اند.

“محمدعتیق اسلام” رئیس انجمن صادرکنندگان لباس و پوشاک بنگلادش در روز پنجشنبه به خبرنگاران گفته بود که

اعتصاب غذای ۱۶۰۰ کارگر صنایع پوشاک بنگلادش

۱۶۰۰ کارگر از پنج کارخانه گروه طوبی خواستار پرداخت حقوق و دستمزد معوقه سه ماه، اضافه‌کاری و پاداش خود هستند

بیش از ۱۶۰۰ کارگر صنایع پوشاک بنگلادش از ۶ مردادماه در داکا در اعتصاب غذا به سر می‌برند.

به گزارش ایلنا به نقل از رویترز، این ۱۶۰۰ کارگر از پنج کارخانه گروه طوبی خواستار پرداخت حقوق و دستمزد معوقه سه ماه، اضافه‌کاری و پاداش خود هستند.

لازم به یادآوری است، ۱۱۲ نفر از کارگران طوبی در سال ۲۰۱۲ در بدترین آتش سوزی کارخانه در بنگلادش جان باختند. دلواری حسین رئیس کارخانه متهم به قتل ۱۱۲ کارگر

<http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=193196>

Israeli soldiers told to “cleanse” Gaza

نکی مسروب

کانال چهار تلویزیون انگلیس، به کمک یک فیلمساز اسرائیلی به نام نوری کدار (Norit Kedar) با چند نظامی اسرائیلی که در حمله وحشیانه اسرائیل به غزه در ماه جاری شرکت داشته اند مصاحبه کرده است که در روز چهارشنبه 6 اوت از این کانال پخش شده است (2). مصاحبه با این نظامیان در روز 22 جولای، روزی که تلفات فلسطینی ها به 1400 نفر رسید و اسرائیل هم 10 کشته نظامی و 3 کشته غیر نظامی داد، انجام شده است.

این نظامیان اوهاد (24 ساله فرمانده تانک)، یگف (22 ساله، شلیک کننده تانک) و شی (30 ساله) هستند. گزارشگر سرشناس کانال چهار در آغاز این مصاحبه میگوید تا کنون بی سابقه بوده است که نظامیان اسرائیلی بر علیه روسای خود و ماموریتی که انجام داده اند افشاگری کنند ولی این بار این امر با کمک نوری کدای، فیلمساز اسرائیلی ممکن شده است. یکی از سه نظامی بالا میگوید: ” من در غزه با توجه به میزان ادوات جنگی و تعداد سربازان و تانک و توپی که داشتیم احساس می کردم در یکی از فیلم های اسپیلبرگ هستم.“

نظامی دیگری میگوید: ” فردا باید روانه کارزار می شدیم و منتظر بودیم چگونگی انجام وظایفمان را از فرمانده مان دریافت کنیم. جمله فرمانده مان همچنان در گوشم زنگ می زد. او می گفت جنگ شما ربطی به دفاع فلسطینی ها ندارد. شما باید هر جنبه ای را که می بینید درو کنید. هر خانه و ساختمان باید گلوله توپ دریافت کند.“

سرباز دیگری میگوید: ” مدتی مرغها و جوجه های فلسطین را گلوله باران میکردیم. من نمیدانم مرغهای بیچاره چه تقصیری داشتند؟!“

یکی دیگر از سه نظامی گفت: ” در خانه یک فلسطینی که از چراغ های سقفی آن معلوم بود صاحبخانه متمول است اطراق کرده بودیم. وقتی در حمام و توالت خانه قدم گذاشتم دیدیم سربازان ما برای تمام عکسهای افراد خانواده با قلم رنگی، سبیل و عینک گذاشته اند. درست مثل شعار نویسی هایی که روی دیوار بعضی از شهرها می بینیم.“

یک سرباز دیگری میگوید: ” وقتی دور هم جمع شده بودیم سربازها به هم دیگر فخر می فروختند که از دیگری بیشتر کشته اند. یکی از آنها گفت معرکه بود، من دیروز دو نفر را کشتم. من به او گفتم چرا معرکه؟ مگر کشتن هم ذوق کردن دارد؟“ نظامی دیگری میگوید: ” وقتی که از خانه آن فلسطینی متمول خارج شدیم یک نامه به در خروجی خانه چسباندیم و از آنها بابت خرابکاری ها عذرخواهی کردم“ یکی از سه نظامی گفت: ” در مورد خانه های چند طبقه یک گلوله توپ به طبقه بالا می زدیم و یکی هم به طبقه پائین که ساکنین آن فرار کنند.“

یک زن فلسطینی در این فیلم میگوید ما در سیاهی شب با بچه هایی که در بغل داشتیم فرار می کردیم. خبرنگار می پرسد به کجا فرار می کردید؟ زن فلسطینی جواب می دهد: ” فقط می دویدیم. بدون اینکه بدانیم به کجا می رویم.“

سرباز دیگر میگوید: ” فلسطینی ها یک تکه پارچه سفید را در سیاهی شب سر چوب می کردند، ولی ما آنها را گلوله باران می کردیم. انگشتانمان از روی ماشه بلند نمی شد.“

نظامی دیگری میگوید: ” به ما گفتند که هر جا خانه می بینید باید حتما یک گلوله توپ به آن شلیک کنید.“

این فیلم را می توانند در این سایت ببینند:

<http://www.youtube.com/watch?v=Pw8m4azLcg>

فریدون مشیری

صحبت از پُرمردن یک برگ نیست

وای! جنگل را بیابان می کنند

دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان می کنند

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا

آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند

صحبت از پُرمردن یک برگ نیست

فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست

فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرست

فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست

در کویری سوت و کور

در میان مردمی با این مصیبتها صبور

صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق

گفتگو از مرگ انسانیت است..

گردان مردمی در کوبان تشکیل شد



فرات نیوز- 23 اگوست

در کانتون کوبان، غرب کردستان، گردان مردمی وابسته به نیروی ی.پ.گ تشکیل و موجودیت آن رسماً اعلام شد. مردم کوبان علیه حملات تبهکاران داعش در همه مناطق مقاومت می کنند. آنها گردانی دفاعی از زنان و مردان را تشکیل دادند. مریم کوبانی، فرمانده نیروهای ی.پ.ژ در مراسم اعلام رسمی گردان مردمی، گفت: ” زنان و مردان کرد تا آخرین قطره خون خود از کوبان دفاع خواهند کرد و به آزادی خواهند رسید.“

مدت مدیدی است برای تشکیل گردان مردمی در کوبان تلاش می شود که روز گذشته با برگزاری یک مراسم و با حضور صدها شهروند کوبانی در مرکز دفاعی وابسته به ی.پ.گ، برگزار شد. این گردان دارای 150 عضو است و به ”گردان شهید مصطفی“ معروف شده است.

مبارزان در این مراسم پوستره های رهبر ملت کرد، عبدالله اوجلان پرچم غرب کردستان، ی.پ.گ و ی.پ.ژ را حمل کردند و شعار ”زنده باد شهید، زنده باد مقاومت کوبان“ سردادند.

مصاحبه فاکس نیوز با رابرت دنیرو

در مصاحبه فاکس نیوز با رابرت دنیرو، میزبان از رابرت در مورد حوادث مربوط به غزه پرسید رابرت پاسخ داد: "چرا ما اسرائیل و اسرائیلی ها را برای آنچه که انجام میدهند سرزنش می کنیم؟ میزبان از آنجا که همدردی همیشگی دنیرو با مردم فلسطین را می دانست کاملاً شوکه شده بود. دنیرو که با نگاهی به میزبان متوجه سردرگمی او شده بود ادامه داد خوب اجازه بدهید توضیح دهم، اگر شما توسط یک سگ آلوده دیوانه گاز گرفته شدید، چه کسی را سرزنش می کنید؟ سگ و یا صاحب آن را؟ قطعاً صاحب، بنابراین، تمام سرزنش بر روی شانه های دولت ایالات متحده آمریکا برای حمایت و دفاع از کشوری مثل اسرائیل است.

There was an interview on Fox News with Robert De Niro as the guest. The Host asked Robert about events related to Gaza. Robert replied: "Why do we blame Israel or the Israelis for what they do?" The host was shocked because he knows that De Niro is always declaring his sympathy with Palestine. De Niro looked at the host and saw his confusion.....so he continued: "Ok let me explain, if you were bitten by a mad infected dog, who will you blame? The dog or its owner? Definitely the owner, so, all the blame is on the USA Government's shoulders for adopting and supporting a state like Israel"

تماشاگر، شهروند جهان!



پدیدار شدند!

در یک پرده ی سیاه

با یک عنوان شوم،

لگام بدریده، وحشتناک

نا آراسته،...در یک آرایش

سلاح دار به آئین کین و خون!

مجموعه ی گسترده ی خیمه شب بازی

پیشه ی سیاست، هنرمندانه در نمایش

افشرد اش، حيله بازی، تهاجم،

تسلط...قدرت

محاصره، وحشت...ویرانی و مرگ

تماشاگر، شهروند جهان! -

بن بست و آوارگی...مرگ،

تماشاگر، شهروند جهان! ...

قطعنامه، گوینده بر دیوار بی گناهی،

پیروزی بی رحم

در قلمرو گستاخی و برتری

همچنان وحشت و گریز.

و تاریخ دیگر بار در تکرار -

تماشاگر، شهروند جهان!

باریس. ب

تورنتو - تیرماه 93

بیانیه، از جسارت بی امان، با پناهگاههای عمیق

انکار حقیقت ...

تأمل شگفت انگیز!

تلخ و دردآور

و جهان،...بی تعهد

در قلمرو گستاخی و برتری

خبرها در تصویر،...فریب،...تحمیل.

صحنه، پر آشوب، آتش و دود

تلاش داعش برای ورود به یک روستای ارومیه و مقاومت روستائیان

پرداختند. نقابداران سلفی با حمل پرچم داعش در خیابان نمکی سنه و نصب آن پرچم روی پشت بام مسجد قبا، به تهدید مردم آن شهر پرداختند و از آنها خواستند که از جمع آوری کمک مالی برای مردم آواره و جنگ زده شنگال و کوبان خودداری کنند، اما خلق کرد در سنه به این تهدیدهای سلفی ها گوش فرانداوه و بصورت گسترده از کمپین پشتیبانی از شنگال حمایت کردند.

چشمپوشی رژیم از برخورد با سلفی ها علی رغم فعالیت آزادانه و گشت زنی عوامل افراطی سلفی در برخی شهرهای شرق کردستان، بویژه سنه، اما اداره اطلاعات، سپاه و نیروی انتظامی رژیم در مقابل این گروه های هرچند محدود سکوت کرده و به سرکوب آنها دست نمی زند که این امر بر نگرانی فعالان مدنی و سیاسی افزوده است. برخی منابع معتقدند که خود رژیم ایران در شکل گیری این گروه سلفی دست دارد و از وجود آنها استفاده ابزاری و سیاسی می کند.

Firatnews.com

کردستان از جمله جوانرو، مریوان، سنه، بانه و کرمانشان فعالیت های خود را گسترش داده اند. این گروه ها آزادانه در روستاها به گشت زنی می پردازند و به باج گیری و عضوگیری از شهروندان کرد با توسل به زور می پردازند.

بنا به گفته گزارشگر خبرگزاری فرات، در چند روز گذشته که کمپین های جمع آوری کمک های مالی برای آوارگان شنگال و کوبانی در شهرهای مختلف راه اندازی شد، سلفی های سنه به تهدید و ارباب شهروندان کرد در سطح آن شهر پرداختند.

باج گیری از روستائیان و تهدید آنها گزارشگر فرات افزود سلفی ها در تعدادی از روستاهای سنه علاوه بر درخواست کمک مالی از مردم، از آنها خواسته اند هر خانواده ای که 2 پسر دارد باید یکی از آنها را بمنظور شرکت در جنگ و جهاد به عراق و جنوب کردستان بفرستد.

گشت زنی در سطح شهر سنه سلفی ها چند روز اخیر نیز به مانور در سطح شهر سنه

گروهی از تبهکاران سازمان داعش که هم اکنون در غرب و جنوب کردستان به قتل عام دست میزند، وارد یک روستای استان ارومیه شد و خواست به تبلیغات دست زند. روستائیان هم علیه تبهکاران داعش واکنش شدید نشان دادند که به درگیری میان آنها و تبهکاران داعش انجامید. مرکز اطلاع رسانی ه.پ.گ در این مورد اطلاعیهای صادر کرد. بنا به این اطلاعی، در شب 19 آگوست گروهی مسلح وابسته به سازمان تبهکار داعش خواست در روستای "قاسورک" واقع در شهرستان "ترگمور" استان ارومیه به تبلیغات دست زند.

ه.پ.گ افزود که روستائیان علیه آن گروه نارضایتی شدید نشان داده اند که در پی آن، میان روستائیان و گروه مسلح داعش درگیری روی داده است. ه.پ.گ افزود: "با آغاز درگیری ها، گروه تبهکار داعش ناچار به ترک روستای قاسورک ارومیه شد".

بدنبال اشغال برخی مناطق در عراق از سوی داعش و یورش آن گروه تبهکار به مناطق غرب کردستان، برخی گروه های افراطی وابسته به سلفی ها هم در برخی شهرهای شرق

از دستشان فرار کردم، اینجا هم از آنها وحشت دارم!

هیا علی یک زن از سوریه از زن ستیزی داعشی ها میگوید!



هیا علی نام دارد و در گفتگو با الجزیره از سرگذشت خود حرف میزند.

من در شهر "رقه" در سوریه زندگی میکردم، که اینجا آمدند، داعش را میگویم. حکومت در این شهر دستشان افتاد. به زنان گفتند از ساعت ۶ بعد از ظهر اجازه ندارند بدون محرم به خیابان بروند و من ماندم و یک عده مسلح وقیح که هر جا دستشان به زنان میرسد به آنها تجاوز میکردند و زن را آدم حساب نمیکردند. من پدر نداشتم و برادرم ازدواج کرده و با خانواده خودش بود. من در این شهر تنها زندگی میکردم و یک روز عصر بعد از ساعت ۶، باید به فروشگاه میرفتم و چیزی میخریدم. چادرسیاه پوشیدم همه جایی صورتم را پوشاندم، حتی جلوی صورتم یک پارچه نازک

گذاشتم که چشمهایم هم دیده نشود چون داعشی ها از چشمان زنان وحشت دارند. در کوچه خودمان یکباره در سر خیابان یک ماشین بسوی من آمد و جلوی من نگه داشت یک مسلح داعشی از ماشین بیرون پرید و گفت: " در این وقت شب بدون محرم کجا میروی؟" من گفتم محرمی در خانه ندارم پدرم در گذشته و برادرم زندگی خودش را دارد،

من انسانم و احتیاج به چیزی دارم، مگر نباید امکان خریدن دارو یا وسایل مورد نیازم را داشته باشم. در یک ثانیه، یک سیلی چنان

محکمی به گوشم زد و گفت این قانون است قانون اسلامی و حالا به ما حاضر جوابی میکنی؟ که دنیا جلوی چشم سیاه شد.

از وحشت با سرعت بطرف خانه برگشتم و دیدم چشم ام زخمی شده و از صورتم خون می آید. من در اولین فرصت از زادگاهم "رقه" فرار کردم و به ترکیه آمدم. من اینجا هم میترسم اگر چه داعش دور دست است ولی من میترسم.

هیا علی میگوید که سرگذشت فاطمه در شهر ما این روزها توجه همه را بخود جلب کرد. فاطمه ۲۱ ساله بود و پدر و برادران و عمویش به داعش پیوستند. فاطمه علیه آنها بود و پدرش فاطمه را تحت فشار گذاشته بود با یک

مسلح داعشی ازدواج کند. مردم میگفتند مردانی که به داعش پیوسته اند سعی میکنند دختران خود را به داعشی ها تقدیم کنند و از این طریق ارتقا مقام میگیرند. مردم میگفتند داعش هدیه و پول نمیخواهد دختر میخواهد و اگر اینرا تقدیمشان کنید، راحتتان میگذارند.

فاطمه نمیخواست و مقاومت میکرد و در نهایت زیر این فشار راهی برایش نماند جز اینکه خود را بکشد. فاطمه اولین زنی بود که در فرار از دست هدیه داده شدن به داعش در شهر کوچک ما خودکشی کرد.

اکنون هیا علی میخواهد صدای زنان شهر خود را به گوش



دنیا برساند.

کمپین علیه زن ستیزی نیروهای اسلامی
۱۷ آگوست ۲۰۱۴

بر عکس وعده دولت قیمت اکثر کالاهای مورد نیاز طی یک سال افزایش یافت!

کالاهای اساسی افزایش یافته است و این دقیقاً عکس وعده دولت مبنی بر ارزانی است البته این موضوع مورد تایید دولت هم است و مصداق آنها اظهارات مردان کابینه روحانی است که هر زمان صحبت از گرانی می شود می گویند کاهش تورم به معنای ارزانی نیست.

علاوه بر گزارش رسمی بانک مرکزی درباره افزایش قیمت کالا و خدمات مصرفی می توان به قیمت کالاهای موجود در بازار اشاره کرد که نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش محسوس نیز داشته است؛ افزایش قیمت محصولات مورد نیاز مردم در گروه های کالایی مختلف حتی موجب تعجب فروشندگان مواد غذایی هم شده آنجا که اکثر فروشندگان محصولات اساسی از تغییرات هفتگی قیمت این محصولات سخن می گویند و در عین حال به آب رفتن کمی و کیفی این محصولات تأکید دارند.

سالی که گذشت به اذعان مسئولان دولتی و به روایت آمارهای رسمی نهادهای آمارگیری وعده دولت مبنی بر مهار گرانی محقق نشد. خبرگزاری تسنیم - سرویس: اقتصادی ،

درحالی است که در 3 مرداد امسال ارزش این محصول 28500 ریال شده است.

پنیر پاستوریزه 450 گرمی از 37090 ریال به 44870 ریال، کره پاستوریزه از کیلیویی 120000 ریال به 245000 ریال، شیر پاستوریزه از لیتری 21780 ریال به 25000 ریال، تخم مرغ از شانه ای 71660 ریال به 79000 ریال، برنج داخله درجه یک از کیلیویی 71660 ریال به 74230 ریال، سیب گلاب از 41230 ریال به 57550 ریال، خیار از 19680 ریال به 23910 ریال، کدو سبز از 17070 ریال به 18030 ریال، سیب زمینی از 21830 ریال به 21920 ریال، پیاز از 12030 ریال به 15160 ریال، لوبیا سبز 24450 ریال به 28430 ریال، سبزی های برگی از 22090 ریال به 23220 ریال، گوشت گوسفند با استخوان از 296490 ریال به 319470 ریال، گوشت مرغ از 61830 ریال به 65820 ریال، قند از 25560 ریال به 27730 ریال، شکر از 22200 ریال به 24660 ریال، روغن نباتی مایع از 45950 ریال به 48850 ریال افزایش یافته است. البته در سالی که گذشت قیمت کالاهای گروه حبوب کاهش یافته است ولی آمار رسمی بانک مرکزی نشان می دهد که قیمت تمامی

با گذشت یک سال از عمر دولت یازدهم، با نگاه به قیمت کالاهای اساسی در بازار مشاهده می کنیم که گرانی به ویژه در کالاهای اساسی هنوز مهار نشده است.

نگاهی به آمار رسمی قیمت مواد خوراکی که در گزارش های هفتگی بانک مرکزی منتشر می شود حکایت از افزایش قیمت کالاهای اساسی از ابتدای سال تا کنون و به طور مشخص بعد از انتخابات ریاست جمهوری دارد. بعبارت دقیق تر مقایسه قیمت ها براساس گزارش مورد اشاره نشان می دهد که قیمت اکثر کالاهای مورد نیاز مردم طی یک سال گذشته افزایش، تعداد اندکی کاهش و تعدادی نیز ثابت مانده است.

بر این اساس طبق جدیدترین گزارش خرده فروشی بانک مرکزی قیمت پنیرپاستوریزه، کره پاستوریزه، شیرپاستوریزه، تخم مرغ، برنج داخله درجه یک، گوشت گوسفند با استخوان، گوشت گاو گوساله بی استخوان، گوشت مرغ، قند و شکر، روغن نباتی مایع، خیار، بادنجان، کدوسبز، پیاز، سیب زمینی، سبزی های برگی و لوبیا سبز افزایش یافته است. به گزارش 16مرداد تسنیم، ماست پاستوریزه طبق گزارش بانک مرکزی در 4 مرداد 92 در سطح شهر به ارزش 22360 ریال فروخته می شد این

زیتون تلخ



تلخ زهری در رگ های زندگی جاریست

که در این جهان در سکوت خفته،

انسانیت را مسخ کرده

و کرامت انسان را به مسلخ کشیده است.

ثانیه های رنگین زندگی

در خشونت و خون محو می شوند

و سکوت با دامن گلوله نشان سیاهش

بزم سیاست ورزان را رونقی دوباره می بخشد.

در این دهکده ماتم زده،

رعد ناخواسته می نالد و اشک تلخ ابر

شاخه های زیتون را مسموم می کند

وصلح دیگر نشانی ندارد!

نه.....

من این جهان را چگونه باور کنم

که بارانش گلوله و نغمه اش غرش است؟!

وه!!

که چه غمگین واژه ای است این جهان.....

ی. صفایی

دهم آگوست 2014

ادامه ی بیست و هشت مرداد از صفحه 2

دلیل سرکوب و اختناق پلیسی حکومت پهلوی که نتیجه اش عدم انکشاف این مبارزات و نبود نیروهای سیاسی مترقی و سوسیالیست بود، خلاء فضای مبارزات بوسیله نیروهای ارتجاعی پر می شد، شبکه چند صد ساله اسلام تشیع از عزاداری محرم و صفر و اخاذی حق امام رو به سیاسی شدن نهاده بود، حرکات مصروعانه تخریب و آتش زدن رستورانها و سینماها شروع شده بود، در بیست و هشتم مرداد 1357 سینما رکس آبادان به آتش کشیده شد، که در آن حادثه، 377 نفر (آمار رسمی و به عبارتی بیش از 600 تن) زنده زنده سوزانده شدند، بلافاصله این جنایت به ساواک (نهاد تبهکاری که برازنده انجام چنین جنایتی بود) نسبت داده شد، اما بعد از قیام چون سر نخ قضیه به زیر عبای خمینی وصل بود، حسین کلبعلی نامی از اجامر خودشان را به عنوان مجرم کشتند و بحث بر سر این جنایت هولناک را خاتمه یافته قلمداد کردند. بر این زمینه بود که شاه رفت اما هیولائی برخاسته از اعماق پوسیده تاریخ با تکیه بر مرتجعانه ترین باورهای افشار عقب نگه داشته شده و بی فرهنگ جامعه قد برافراشت وبا فرمان "قلم ها را بشکنید!" هویت پلید خود را نمایان کرد. در کردستان اما این هیولا با پاسخ "نه" مواجه شد. در این منطقه همراه با تضعیف حکومت شاه بدور از چنبر متسلط حوزه های دینی اندک اندک جوانه های آزادی خواهانه ای که در زیر آوار استبداد پهلوی تحت فشار بودند بر بستر سنت مبارزاتی لائیک و عدالت خواه آغاز به فرا روئیدن کرد. تشکل های سیاسی آشکارا به فعالیت پرداختند، اتحادیه های (کارگری و دهقانی)، و اشکال متعدد سازمانهای مدنی زنان، معلمین و... آغاز به فعالیت کردند، تمامی تشکلات چپ و سوسیالیست ایران مأمونی در کردستان یافتند، پدیدار شدن شوراهای اداره شهرها و به تبع آن حتی روستاها نوید گذار به دورانی دموکراتیک را در اذهان عمومی زنده کرده بود. تاریخ اما تصادف های تراژیکی را به همراه دارد، پس از رویدادهای اداره امور شهرها بدست مردم که پس از قیام بهمن ماه رخ نموده بود، نوروز خونین سبندج اولین هدیه جمهوری اسلامی به مردم کردستان بود، اما این واقعه علیرغم میل مسببین آن منجر به پذیرش انحلال کمیته های اسلامی و پذیرش رسمی اداره امور بدست مردم درسبندج شد. گسترش مبارزات مدنی در کلیه شهرهای کردنشین از جمله آغاز فعالیت اتحادیه های دهقانی در مریوان طلایه گسترش انقلابی بود که با رفتن شاه انتظارش می رفت، هیولای تازه به قدرت رسیده، خطر را احساس کرده بود و بنا بر غریزه طبقاتی و تفکر مرتجعانه اش کمر به قتل این جوانه های آزادی در کردستان بست. فرمان هجوم در روز بیست و هشتم مرداد 1358 با مستمسکی مطلقا دروغ از دهان جنایتکار تاریخ معاصر صادر شد هنگامه غریبی است، اگر بیست و پنج سال قبل از آن چنانکه اشاره شد مثلث روحانیت، شاه و سرمایه سالاران جهانی بیست و هشت مرداد 1332 را برای سرکوب آزادیخواهان و پویندگان راه سوسیالیسم برپا کردند اکنون روحانیت به تنهائی کمر به اتمام این جنایت بسته است.

روز بیست و هشت مرداد 1358 فرمان هجوم به کلیه نیروهای نظامی به کردستان صادر شد و از زمین و هوا، نیروهای

ارتجاع از ارتش ایمان آورده به اسلام گرفته تا لمپن ها و ولگردان و قمه کشهای پاسدار شده به قصد برکندن نهال آزادی بسوی کردستان سرازیر شدند. اما به رغم جوان بودن و تازه شکفتن نیروهای آزادیخواه و سوسیالیست در کردستان که آمادگی رو در روئی این تهاجم را نداشتند، مقاومتی همگانی شکل گرفت. دیگر تیر از چله کمان رهاشده بود و نیروهای جان گرفته از ندای آزادی با عزمی سترگ شعار "ما جنگ نمیخواهیم اما تسلیم هم نمیشویم" را که بر تارک اردوگاه کوچ مریوان در مرداد ماه 1358 نقش بسته بود متحقق کردند، از این زمان "جنبش مقاومت خلق کرد" پا بعرصه وجود نهاد و خلق کرد در بوته آزمایش قرار گرفت، و اینچنین بود که نشان داده شد مبارزات پنهان و آشکار مردمی که سالیان از ستم ملی رنج برده اند به ثمر نشسته است. برگی نوین در تاریخ مبارزات ملی کردستان افزوده شد که قاطعانه در مسیر برقراری حکومتی دموکراتیک گام برداشت، که راه را برای محو هر گونه ستم ملی، جنسیتی و استثنای فرد از فرد هموار سازد.

پیوند مبارزاتی مردم کردستان در رویارویی با "حکومت اسلامی" با مبارزات آزادی خواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران امری است واضح اما ویژگی و بستر مبارزه در کردستان برای رفع ستم ملی ویژگی خاص خود را دار است.

طی سی و سه سال گذشته شاهد فراز و نشیب های فراوانی در تداوم این مبارزه بوده ایم؛ از حماسه آفرینی پیشمرگان قهرمان تا تجربه مذاکرات بی فرجام و یا تحصنها و اعتراضات توده ای تا مبارزات مدنی آزادی خواهان به همراه طبقات و افشار زحمتکش و ستم دیده، همه و همه بیانگر تداوم بی گسست این مبارزه است. اکنون دورانی است که کلیه آزادیخواهان ایران را به این نتیجه روشن رسانده است که ایجاد حکومتی دموکراتیک در ایران بدون حل مسئله ملی و پذیرش "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" سخنی است بیهوده.

هم اکنون شبخ بحران مالی، دنیای سرمایه داری را فرا گرفته است و این بختک، کارائی آنان را در سرکوب ستمدیدگان این نظام سرپا نابرابری و خشونت دچار اشکال نموده است. جا به جا اعتراضات توده ای از شمال آفریقا تا خاورمیانه را در نور دیده و ممالک صنعتی را هم در برگرفته که از یونان تا پرتغال، انگلستان و اسرائیل را به لرزه درآورده است. می بینیم که دولتها برای مقابله با بحران مالی به سطح دستمزدها هجوم برده و زندگی توده های کارگر و زحمتکش را با مخاطره بیشتری روبه رو کرده اند. بخصوص سیاست های حکومت جمهوری اسلامی عرصه را بر ادامه حیات بیش از نود درصد مردم ایران تنگ کرده است، و وقوع اعتراضات خود جوش امری محتمل است، از این روست که باید با عزمی راسخ و درس گیری از تجارب نه چندان دور، خود را برای مقابله با حوادث به ظاهر ناگهانی آماده کنیم.

بیست و ششم مرداد 1391

۳۰ تا ۳۵ درصد کارگران مراکز صنعتی و تولیدی ایران معتادند

۱۸ درصد این افراد کارگر ماهر و نزدیک به ۱۶ درصد کارگر ساده‌اند. حدود ۸ درصدشان راننده شهری و همین تعداد مغازه‌دار هستند. نزدیک ۶ درصد دارای مشاغل تخصصی و ۵ درصد دارای مشاغل غیررسمی‌اند. بیش از ۴ و نیم درصد راننده برون‌شهری و نزدیک ۴ درصد نیز سایر مشاغل را دارند.

بر اساس این آمار ۲۸ درصد معتادان بیکار قبلاً شاغل بوده و به دلیل اعتیاد از محل کارشان اخراج شده‌اند.

۲۵ درصد حوادث کار جهان ناشی از اعتیاد است طبق تحقیقی که توسط اتاق بازرگانی ایالات متحده آمریکا انجام شده، کارگران معتاد تنها حدود دو سوم از چیزی که به عنوان بهره‌وری عادی محسوب می‌شود، کارمی‌کنند، یعنی یک‌سوم بهره‌وری عادی در حقیقت از دست می‌رود.

خبرآنلاین همچنین از تحقیقات سازمان بهداشت جهانی نوشته که بر اساس آن ۲۵ درصد از حوادث کار در کل جهان به دلیل اعتیاد کارگران روی می‌دهد. یکی از مدیران سازمان بهداشتی ایران نیز سال گذشته، غیبت‌های مکرر کارکنان، بیماری‌های حاد، قطع شدن انگشت در زیر دستگاه‌ها، سرقت در محل کار، پایین آمدن کیفیت اجناس و تولیدات کارخانه‌ای

ادامه در صفحه 14

۴۰۰ هزار تومان است و الان دو ماهی میشود که شرکت خصوصی صاحب معدن تنها بخشی از حقوق ما کارگرها را میدهد و ۲۰ نفر را هم در همین یکی دو ماه به دلیل بالارفتن هزینه‌ها و فروش نرفتن زغال سنگ اخراج کرده. خوب در این شرایط، کارگر یک حب تریاک میزند و بعد بی‌خیال می‌رود به عمق زمین”.

کارگران ماهر؛ بیشترین تعداد معتادان را دارند رواج اعتیاد در بخش‌های دیگر صنعتی نیز نگران‌کننده است. خبر آنلاین از قول مسئولان سازمان بهداشتی نوشته که بین کارگران عسلویه نیز اعتیاد رواج زیادی دارد. همچنین تا کنون کارگاه‌های زیادی برای پیشگیری از اعتیاد در شهرهای صنعتی کرج و اصفهان برگزار شده است.

سارا صمیمی، مسئول برپایی یکی از این کارگاه‌های آموزشی در اصفهان، آلوده شدن تعدادی از کارگران خدمات شهری به اعتیاد و قرص‌های مخدر جدید را دلیل برگزاری این جلسه اعلام کرده و به خبرآنلاین گفته است که برخی از رفتگران، به دلیل اینکه از شب تا صبح باید بیدار بمانند، به مصرف مواد مخدر روی آورده‌اند.

ستاد مبارزه با مواد مخدر طی بررسی‌ای که روی افراد شاغل معتاد انجام داده، به این آمار رسیده است: بیش از

ایران تریبون- 3 شهریور

"ستاد مبارزه با مواد مخدر" و نیروی انتظامی ایران آمار افراد معتاد در کشور را حدود دو میلیون نفر اعلام کرده‌اند که ۳ درصد کل جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد. حدود ۷۰ درصد معتادان افراد شاغل هستند.

به گزارش دویچه وله، تحقیقی که چندی پیش در منطقه اسلام‌شهر تهران انجام شد، نشان داد که ۷۸ درصد معتادان دستگیرشده این منطقه شاغل بوده‌اند. در این میان بیشترین سهم از آن کارگران مراکز صنعتی، کارگاهی و تولیدی است. ۳۰ تا ۳۵ درصد کارگران این مراکز معتادند؛ یعنی جمعیتی بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر.

سایت خبرآنلاین در گزارشی با چند کارگر معتاد گفت‌وگو کرده و علت شیوع اعتیاد در بین کارگران را پرسیده است. یکی از این کارگران در معدن کار می‌کند. او شرایط سخت کار در معدن را که روزانه ۱۲ ساعت در عمق ۱۳۰ متری زمین است، دلیل تمایل کارگران به مصرف تریاک عنوان کرده است.

او همچنین به مشکلات مالی کارگران اشاره کرده می‌گوید: ”با ۱۰ سال سابقه کار، سه سال است که حقوقم

اعلام ”خلافت“ بوکوحرام در یکی از شهرهای نیجریه

اعلام کرد.

شیکاو در یک نوار ویدئویی 52 دقیقه ای گفت: سپاس خداوند را که به برادرانمان در شهر "گوزا" یاری رساند و آن را بخشی از "خلافت اسلامی" قرار داد. وی افزود: شهر "گوزا" از این پس هیچ ارتباطی با نیجریه ندارد.

پیش از این کارشناسان پیش بینی کرده بودند که با پیشروی‌های گروه مذکور و توان آنها در شکست دادن ارتش در مناطق مختلف نیجریه، هدف آنها در ایجاد خلافت اسلامی در شمال این کشور است.

مقام‌های امنیتی و کارشناسان نیجریه، اظهار داشته اند که بوکوحرام از ماه آوریل گذشته تاکنون بر شمار زیادی از روستاها مسلط شده و توانسته است مناطق مهمی از شمال‌شرقی نیجریه را تحت کنترل خورد درآورد. پیشروی‌های این گروه موجب شده است تا ارتش نیجریه عقب‌نشینی گسترده‌ای داشته باشد.

سرکرده گروه تروریستی بوکوحرام اخیراً در اظهاراتی، حمایت خود را از ابوبکر البغدادی سرکرده گروه تکفیری داعش ابراز داشته بود.

شبکه العالم - 24 اوت



تروریست های بوکو حرام

سرکرده گروهک تندروی بوکوحرام، به تبعیت از خلیفه خودخوانده داعش، در یکی از شهرهای نیجریه " خلافت اسلامی " اعلام کرد.

به گزارش پایگاه خبری شبکه العالم، " ابوبکر شیکاو" سرکرده تشکیلات تروریستی " بوکوحرام" در نیجریه، درشهر "گوزا" در ایالت "بورنو" که در ماه جاری توسط این گروهک اشغال شده است، "خلافت اسلامی"

“خاطرات دوران سپری شده”

خاطرات یوسف افنخاری (1299 تا 1329)

بکوشش کاوه بیات و مجید تفرشی

قسمت ششم



گفت می خواهیم منزلتان یک چایی بخوریم. گفتم این را اول به من می گفتید اون مشرق است ولی این جا مغرب است. رئیس تأمینات یک مقدار به رضا مفتش توپید که تو نفهمیدی اینجا تا حال کجا هستند و کجا نیستند؟ آمدیم به منزل. گفت در نزن قفل را باز کردم و وارد شدیم.

قبلاً دستور داده بودم که اوراق و هرچه هست بسوزانند. دیدم شعبان کاوه با رحیم همه آنها را سوزانده اند حالا خمیر می کنند. آب می ریزند. گفت اینجا چکار می کنند گفتم هیچی اوراقی که جنس توی آن می پیچند زیاد می شد و ما اینجا صندوق شهرداری نداریم این است که می سوزانیم. فقط یکی از ادوات چاپ مانده بود که آب نشده بود چون ما قبلاً بیانیه هایی تکثیر کرده بودیم که در موقعی که قرارداد سرجان کدمن به مجلس می رود ما اعتصاب به راه بیاندازیم. در این موقع که این گفتگوها در جریان بود دوتا از کارگرا هم وارد شدند. شدیم پنج نفر.

رئیس تأمینات گفت که تمام سوخته ها را جمع کنید و ببرید. بعد منزل را تفتیش کرد و یک مقدار عکس که داشتم برداشت، خانه ما هم بوریا و حصیر بود و روی زمین هم هیچی غیر خاک نبود و گفت: ببین ما هیچی برنداشتیم، اینجا را برداشتیم خودت هم نگاه کن و در را ببند. من رفتم یک مقدار از تکه پاره های نامه را از جیبم انداختم روی خاک ها، اما باقیش هنوز در جیبم بود. بعد آمدیم بیرون دیدم رئیس شهربانی با ماشین رسید. گفتم: من این طوری نمی روم، رئیس شهربانی گفت نه، توی ماشین بنشین و آنها با پلیس می روند. نشستم و از ناشی گری پلیس خوب استفاده کردم. آنها مرا وسط نشانندند. ماشین که تند می رفت، یواش یواش باقی تکه های نامه را پرت کردم، دیدم دیگر نمانده است. تا آن وقت خودم را باخته بودم. بعد شروع کردم به اینها متلک گفتن که انگلیسی ها به شما دستور دادند ما را بگیرد. خجالت نکشیدید، این اوراق سوخته را انگلیس باید بگوید چی هست، اوراق سوخته باید علیه انگلیس باشد. شما خجالت نکشیدید باشگاه را بستید؟ حالا آمدید افراد باشگاه را می گیرید که علیه انگلیس هستند. از لحاظ نامه خیالم راحت شده بود.

به شهربانی رسیدیم. زندان سه تا اتاق داشت دو تا اتاق عمومی بود و گویا یک اتاق هم برای اشخاص محترم نگاه داشته بودند. تختی داشت، ملاقه تمیزی داشت. در را بستم.

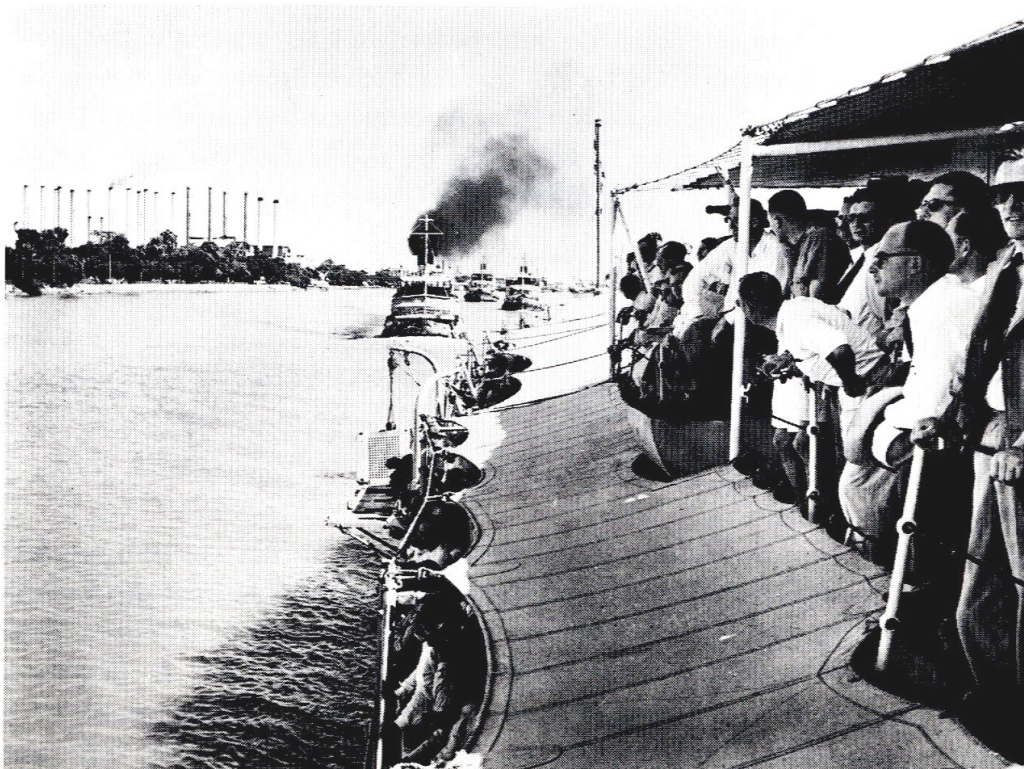
هوا خیلی گرم بود، 13 اردیبهشت بود، داشتیم خفه می شدیم. نصف شب دیدم پاسبان آمد که آقا بفرمایید شما را می خواهند، اینجا نصف شب زندانی را صدا می کردند که مرعوب بشود و بترسد و اقرار کند. از زندان که بیرون می آمدم در حیاط شهربانی دیدم یک عده ای از رفقای ما را آورده اند و روی زمین نشسته اند با هم صحبت می کنند. بعد مرا بردند پیش مختاری، مختاری تحقیق می کرد و رئیس تأمینات می نوشت. معلوم شد املاش خوب نیست. مختاری گفت او را عوض کنید. یک افسری آمد و بازجویی ادامه یافت. پرسید از کجا آمده ای و همین ها را که قبلاً گفته بودم که از قم آمدم و این حرفها را گفتم. بعد گفت این اوراقی که از خانه شما بیرون آمده چه هست؟ گفتم اوراق باطله است. ما این اوراق را همیشه می سوزانیم. وسیله چاپ را نشان داد گفت این توی جیب کسی می رفت؟ گفتم چرا. جیب نایب حسن خان. (یکی از آنها اسمش نایب حسن خان بود و جیب بزرگی داشت) گفت نایب حسن خان را صدا کنید. آنها صدا کردند. اتفاقاً درست انداره جیبش بود. گفت که این از خانه شما آمده این چی است؟ گفتم والله این را معمولاً در کارخانه نجارها به کار می برند و از خانه من بیرون نیامده است. من دزد نیستم که مال شرکت را بدزدم و به خانه ببرم. این از خانه من بیرون نیامده است. مال نجارها است. حتماً از آنجا برداشته اند. از این مسائل زیاد پرسید و مرا برگرداندند. اما

من از خدا می خواستم که بازجویی طول بکشد، چون اتاق بازجویی بادبز داشت و خنک بود، اتاق من گرم بود و خفه می شدم. برگشتم و خوابیدم. یک پاسبان در را باز کرد وارد شد، دیدم از رفقای خودمان است. گفت من با رفقایم مربوطم. آنها اجازه می خواهند که دستور اعتصاب بدهم. پرسیدم به سرعت می توانی به آنها برسی؟ گفت وسیله داریم، می رسیم. فکر کردم که اگر صدای ما در نیاید قرارداد بسته می شود، قرارداد

دارسی تمديد می شود و ما می بازیم. گفتم دستور بدهید اعتصاب بکنند.

دستور اعتصاب صادر شد. در این بین تحقیقات رکن الدین مختاری ادامه پیدا کرد. می پرسیدند که چند سال داری؟ نام فامیلان چی هست؟ کجاها بودید؟ کسانی که منزل شما می آمدند آیا چیزی دستشان بود یا نبود؟ رحیم و کاوه در خانه شما چکار می کردند و این اوراقی که اینجا آب می کردند چه بوده و این اوراق چایی که به دست آمده چیست و از کجا آوردی، از این حرفها. البته جوابش معلوم بود گفتم رحیم همداد پسرخاله من است و همین جا هم با من زندگی

می کند، منزل خودش هست، اوراق هم اوراق باطله و مال بقال و کسبه است که به ما می دهند. اینجا هم صندوق شهرداری نیست و ما اینجا را می سوزانیم. در مراحل اول صحبت در این حول و حوش بود. صحبت های ما را هم کارگرهای داخل حیاط می شنیدند چون هوا گرم بود و پنجره ها را باز گذاشته بودند و مطلع می شدند که جریان چیست. مأمورین شهربانی تمام مراکز فساد را گشتند که ببینند من آنجا پا گذاشته ام. تمام شهر و کارگران را گشتند تا ببینند من غیر از آن ده تومان که می گرفتم پولی خرج کرده ام یا نه؟ ولی چیزی نبود. واقعاً هم نبود، نه این که از چشم آنها دور بماند. بنابر این مطمئن شدند که کارگرا خودشان عمل کرده اند. منتها اینجا که از شمال و آذربایجان آمده اند، حتماً یک احساساتی هم دارند ولی در بازجویی چیزی نبود که زیاد فشار بیاورند فقط رحیم همداد را خواب بند کردند. خوابش را گرفتند. مرا هم آمدند که دستبند قپانی بزنند من هم شروع به مسخره کردن آنها کردم و دلیلش این بود که من قبل از این زندان هم در نازین قلعه اردبیل زندانی شده بودم و این زندان برای من آنطوی که برای یک آدم تازه کار خوفناک و ترسناک است نبود. در مقابل اینها ایستاده بودم. حتی سخت گرفته بودم که چرا آلت دست انگلیسی ها هستید؟ می گفتند: ما مثل شما وطن پرستیم، وظیفه ما این است که نظم را برقرار کنیم و از این حرفها. بعد خبر آوردند که فردا می



خواهند ما را به اهواز ببرند. در زندان آبادان بودیم و دستور اعتصاب را هم داده بودیم و اعتصاب هم حتماً باید به عمل می آمد. برای این که اگر در اعتصاب تأخیر می شد قرارداد را سرجان کدمن منعقد می کرد و دست پر بر می گشت. ما می خواستیم که این قرارداد را به هم بزنیم. غیر از ما هم کسی نبود. برای این که این دیکتاتوری رضاشاه تمام آزادی خواهان را به جای خودشان نشانده بود. بسیاری از رجال درصدد این بودند که به دستگاه شاهنشاهی ملحق بشوند. باز هم وکالت و وزارت و این چیزها برقرار باشد. بنابر این فکر نمی کردند که در هیچ نقطه از ایران صدایی بلند شود و

همین طور هم شد.

در مرکز هم سندیکا، اتحادیه داشتیم، ولی اتحادیه فوق العاده



Iranian Historical Photographs Gallery : www.fouman.com

ضعیف بود و علاوه بر ضعف، فساد هم آن را گرفته بود، فساد عبارت از این بود که به سندیکای جهانی گزارشی نادرست داده بودند. به سندیکای جهانی گزارش داده بودند که هفتاد هزار نفر عضو دارند، در صورتی که این طور نبود. یک عده کفاش داشتند که (کارگر صنعتی هم نبودند) و حدود صدنفری هم از حمال های انزلی. بنابر این نه از رفقای ما کسی می توانست اقدامی بکند و نه دیگران. عشایر بعداً یک مقدار سر و صدا در آوردند، عشایر قشایبی و آن هم بعد از اعتصاب بود و بنابر این لازم بود این اعتصاب به هر قیمتی است انجام بگیرد. دستور اعتصاب داده شده بود و البته آنها نمی دانستند که دستور اعتصاب داده ایم و به من خبر آوردند که صبح عده ای را به اهواز می برند. صبح زود هنوز هوا روشن نشده بود آمدند سراغ من. گفتند بیایید بیرون و رفتیم بیرون. دیدیم ماشین حاضر است. گفتند منزل خودت می رویم، لباس و هرچه لازم داشتی بردار. در منزل مقداری لباس برداشتم. در ضمن دیدم که از تکه پاره های آن نامه هم خبری نیست. از این لحاظ هم فکرم راحت شده بود. وقتی از منزل به شهربانی رسیدیم دیدم صدای زیادی می آید. فهمیدم که کارگران اعتصاب کرده اند. ما نزدیک می شدیم به شهربانی آنها هم نزدیک می شدند که شهربانی را محاصره بکنند. ما آمدیم. کارگران هم رسیدند و شهربانی را محاصره کردند. مدتی طول نکشید که کشتی جنگی انگلیسی آمد، هرچه قوای نظامی در خوزستان، و همچنین هرچه پلیس مسلح بود به آبادان آورده بودند. اول آبادان را محاصره و بعد به کارگران حمله کردند. در آن مرحله تقاضای کارگران این بود که رفقای ما را آزاد کرده و به حرفهای ما گوش کنید.

مختاری آمد و به اینها قول شرف داد که شما به خانه هایتان برگردید و فردا ما اینها را مرخص می کنیم. اینها گناه نکرده اند اینها اعتصاب کرده و می گویند دیگر کار نمی کنیم، مقصر که نیستند.

کارگران برگشتند خانه هایشان، صبح نگذاشتند آنها از خانه هایشان بیرون بیایند، دستگیری ها شروع شد. در حدود سیصد نفر زن و مرد را گرفتند. از بیرون هم دیگران به اعتصابیون ملحق شدند. زنهای کارگر نیز همگی در اعتصاب شرکت کردند. همچنین اهالی خرمشهر، ملیون خرمشهر آمدند به آبادان و در اعتصاب شرکت کردند، اعتصاب در واقع فقط مال کارگرا نشد و عمومیت پیدا کرد. البته اطراف کارگر شروع شد و دیگران هم به کارگران ملحق شدند. آنها را گرفتند. در حدود سیصد نفر با ما بودند، در اهواز نیز یک عده را زندانی کردند، یک عده از زنها هم آزاد بودند. زندانی در کار نبود. همه ما را به عمارتی آورده بودند که مال شهرداری بود و در آنجا تحقیقات می کردند. من و رحیم را از کارگران جدا نگهداشته بودند. در آبادان مرتب کسانی را که مظنون می شدند می گرفتند. حرکت بود و از حرکت می ترسیدند که مجدداً

شروع شود. ولی سرجان کدمن فوراً حرکت کرد و رفت و قرار داد را نتوانستند ببندند و مدت نفت تمدید نشد. منظور آنها تمدید نفت بود که موفق نشدند. یکی از مقاصد

اعتصاب ما این بود که این قرارداد را به هم بریزیم و نگذاریم، این اولین بار بود که در ایران عصر پهلوی با نهضت ملی قراردادی را به هم می زدند.

جا دارد از نقش زنان هم در این صحبت شود. ما وقتی که شروع به سازماندهی کردیم، هر فردی از کارگران را که جمع کردیم به مرور به خانواده اش هم نفوذ کردیم و اولین اتحادی که از طریق این فرد به وجود می آمد با همسر یا دختر او بود. بنابر این در یک خانواده ای که ما

عضو داشتیم، عائله اش هم تقریباً عضو اتحادیه محسوب می شدند. منتها مردان حوزه های مرتبی داشتند ولی زنان حوزه های مرتبی نداشتند. می ترسیدیم آنها گیر بیفتند. به همین حوزه های خانوادگی اکتفا می شد مگر اینکه لازم

می شد به زنان مأموریت بدهیم، وقتی که در شهربانی زندانی بودم بعضی شبها که مختاری کار نداشت مرا صدا می کرد و با من صحبت می کرد. یک شب گفت آقای اردبیلی تعجب نمی کنم که یوسف اردبیلی بلند شده لنگان لنگان کاری پیدا نکرده آمده آبادان با ماهی هشت تومان کار می کند، ولی در ایران که هنوز حجاب است شما چطور توانستید این تشکیلات را به وجود بیاورید. من از این تعجب می کنم که تو چطوری میان آنها رفته ای و نگفتند نامحرم است، نگفتند این کیست و از کجا آمده؟

ما در میان کارگران و عائله کارگر نفوذ پیدا می کردیم، منتها در میان آنها بعضی ها بسیار هشیار بودند و جنبه این کار را اصلاً داشتند. خودشان حسن استقبال می کردند. می دیدند که منافع شوهر و همسرشان در این است که در این اتحادیه باشد و خواهان این اتحادیه باشد. جلب می شدند. یکی از آنها به نام زهرا که اگر اشتباه نکنم همسر صادق یا مصدق نام بود. درست نظرم نیست ولی زهرا هرگز فراموشم نمی شود یک زنی بود از اهالی لرستان و واقعاً زن مبارزی بود. زهرا به خانواده ها و حوزه ها، یعنی حوزه های خانوادگی سرکشی می کرد چون حوزه جداگانه ای از زنها نداشتیم، دستوراتش را از ما می گرفت و به آنها می داد. ضمناً همانطور که گفتیم یک کلاس محرمانه سیاسی داشتیم که همانجا اگر کسانی سواد فارسی کم داشتند فارسی درس می دادیم و من خودم یک اطلاعات سیاسی و سندیکایی به آنها می دادم. بنابر این یک عده را به سطح کادر و نیمه کادری رسانده بودیم و یکی از آن کادرها هم زهرا بود.



زهرا از زندهای مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب هم اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده او بود. گویا چیزی که گفته بود و زیاد هم مؤثر واقع شد آن بود در صورتی که زن مبارزه

در صورتی که خوانندگان محترم مایل به دریافت شماره های پیشین روشنگر می توانند با پویان پویا، نمایندگی نشریه در آمریکا با شماره تلفن 1-440-673-1833 تماس بگیرند.

سرمایه داری جهانی و طغیان موج فاشیسم



قسمت سوم

ناصر پیدار

پرولتاریا و از جمله نسلهای قرن نوزدهمی این طبقه به صرف داشتن تجربه کمون پاریس و انترناسیونال اول نمی توانستند در مقابل ماشین نیرومند مسخ آفرینی اپوزیسیون های کارگردستار مسالمت جو یا میلیتانت واکسینه باشند و جواز تضمین سرمایه ستیزی آگاه و مستقل با خود حمل کنند. به ویژه که تجارب بالا هیچ گاه با پالایش مارکسی و کمونیستی

لازم به شریان مبارزه طبقاتی توده های کارگر پمپاز نشده بود و پرولتاریا از این لحاظ بار کمبودها و کاستی های انبوه را بر سینه خود داشت.

جنبش کارگری بیش از حد، آسیب پذیر بود و سوسیال دموکراسی و ناسیونال چپ "ضدامپریالیستی" همه تیرهای سمی لازم برای شلیک به پاشنه آشیل ها را در ترکش خود داشتند. اولی روی به کارگران گفت که سوسیالیسم سوای حق رأی، انتخابات آزاد، اجازه داشتن حزب و اتحادیه، آزادی بیان و تجمع، سطحی از رفاه اقتصادی و تأمین اجتماعی با همین موازین متعارف بورژوازی هیچ چیز دیگر نیست و همه این ها با مبارزه مسالمت آمیز و رقابت های رایج حزبی دست یافتنی است. معضل انقلاب را دور اندازیم و راحت عاجل را فدای انتظارات عبث آجل نکنیم. سوسیال دموکراسی برای قبولاندن این حرف ها به کارگران دو سلاح بسیار کارا در دست داشت. سلاح نخست همان پاشنه آشیل هول آور توهم و ناآگاهی توده های کارگر بود، چشم اسفندیار دوم را نیز آمادگی بورژوازی برای عقب نشینی در مقابل انتظارات محدود رفرمیستی لایه هایی از طبقه کارگر تعیین می کرد. سیل سرکش اضافه ارزش هایی که از سرچشمه استثمار کارگران دنیا به سوی وی سرریز بود، کفاف این را می داد که فشار استثمار بخشهایی از طبقه کارگر چند کشور را چند میلیمتری پائین آرد. بورژوازی با این کار نظام گند و دهشت سرمایه داری را حفظ می نمود و لاجرم به آن رضایت می داد.

در مورد ناسیونال چپ بورژوازی وضع فرق می کرد، اما سمت و سوی تأثیر همان بود که سوسیال دموکراسی داشت. امپریالیسم ستیزی خلقی، رویکرد این بخش بورژوازی بود. نوعی جهتگیری که از زمینه مادی کافی تغذیه می شد. بالاتر گفته شد که سرمایه امپریالیستی فرایند انکشاف کاپیتالیستی کشورها را پیش می راند. بخشی از بورژوازی این روند را صلاح حال خود نمی دید، در وهله نخست به این خاطر که موقعیت روزش زیر چرخ ورشکستگی بود،

می کند، مرد نمی تواند مبارزه نکند. وقتی که ما را اسیر کردند و به اهواز آوردند، زهرا هم آمد. البته زندانی نبود. زهرا آمد و رفت پیش مختاری و گفت من می خواهم یوسف را ببینم. گفت یوسف چه کاره تو است؟ گفت برادر من است. رکن الدین مختاری گفت تو لری و اون ترک است تو چطوری خواهر او شدی گفت ما از آن لرها و ترک ها هستیم که با هم خواهر و برادریم. من حتماً باید خودم یوسف را ببینم. آمد، پلیس هم وسط ما ایستاد. زهرا گفت برو کنار. چنان حکم کرد که پاسبان اطاعت کرد و دور شد. گفت من با برادرم صحبت می کنم. گفت از خارج خواستند پولی به ما برسانند من قبول نکردم گفتیم ما هنوز طلا داریم می فروشیم می دهیم تا رفقای ما در زندان مصرف کنند. من بسیار خوشحال شدم و گرفتم دستش را بوسیدم. گفتم خوب کاری کردی، مهم این است که آدم از کسی چیزی نگیرد و مدیون کسی نشود. پول از خودمان داشته باشیم. گرسنه می مانیم و نیاز و احتیاجی هم نداریم. بنابر این زهرا از لحاظ عقیده و از لحاظ اخلاق به تمام معنی یک زنی بود که می شد قهرمان نامید. منتها عیب کار در این است که در ایران اغلب زنها بی سواد و کم سوادند و تحصیل نمی کنند.

بعدها شنیدیم که پس از اعتصاب روزنامه حبل المتین چاپ کلکته خوب از کارگران دفاع کرد و حمله کرده به دولت. جراید مصر خوب از آنها دفاع کردند و حتی نوشتند که ما باید مبارزه ضد استعمار را از ایرانی ها و از کارگران ایرانی یاد بگیریم. شنیدم که یکی از رفقای ما رفته بود به مسکو و در کنفرانس سندیکای جهانی هم خوب حمله کردند به نمایندگان کارگران انگلیس که شما چرا در موقعی که کشتی جنگی دولت انگلیس به کارگران ایران حمله کرده بودند از انگلیسی ها انتقاد و از کارگران دفاع نکردید. همین برای ما دلخوشی بود. یک شعری هم لاهوتی در دفاع از ما به نام "به رفیق محبوس" گفته بود. البته این دفاعیات در روحیه زندانی ها تأثیر می کند و خوب است، خبر جراید هم می رسید.

خلاصه بعد که ما را آوردند به اهواز. دیگر خواسته های کارگران هم مطرح شد. خواسته های ما زیاد بود: قرارداد تمدید نشود و انگلیسی ها باید از ایران بروند چون ظلم می کنند. علاوه بر این که ثروت ما را می برند ظالمند و ظالم باید از ایران برود. این جنبه سیاسی بلند مدتش بود. کوتاه مدتش این بود که اخراج دائم کارگران باصطلاح پرونده سیاه از بین برود، دلیل ندارد که کسی را تا ابد اخراج بکنند. در این جور موارد بیشتر کسانی را اخراج می کردند که مصدوم شده و دیگر نمی توانستند کار بکنند و بیمه هم نبودند. ما تقاضا کردیم اخراج اینها موقوف بشود، شکنجه کارگران از میان برود. کارگران را شکنجه می کردند. دستور می دادند که برو کله ات را به دیوار بزن. این بدبخت اگر نمی کرد اخراج ابد می کردند. کارگر مسکن نداشت و کنار شط می خوابید. اینها برای کارگران مسکن نمی دادند. زنهایشان گرسنگی می کشیدند. غالباً عورتشان باز بود. وضعیت عجیبی بود که من در جای دیگر ندیده بودم. حتی در تاجیکستان هم که خیلی عقب مانده بود. در آنجا هم اینطور نبود. جای وحشت آوری بود. نمی دانم انگلیسی ها بین خودشان چه فکر می کردند. آخر اینها مگر انسان نبودند، می خواستیم حقوق کارگر اضافه بشود و اتحادیه از طرف شرکت به رسمیت شناخته بشود. قضاوتی بین طرفین بشود، مذاکره ای بشود، ظلم در حق دیگران نشود، از این قبیل چیزها خواستیم.

ادامه "خاطرات دوران..." را در شماره بعد دنبال کنید.

در مرحله بعد به این دلیل که اگر هم از خطر انقراض می جست به لحاظ سهم مالکیت و حصه قدرت سیاسی، وضعیت نامساعدی پیدا می کرد. قشر تحتانی بورژوازی به همه این دلایل، علم ضد امپریالیسم!! می افراشت و منظورش از این شعار و فرمولبندی، درخواست سهم خود، در همان حوزه های آشنای مالکیت سرمایه اجتماعی و ساختار قدرت سیاسی سرمایه داری بود. ناسیونال چپ بورژوازی از پاره ای جهات فاقد برگهای برنده سوسیال دموکراسی بود، اما در عوض زرادخانه ای داشت که قدرت تاخت و تازش را تا اقصی نقاط دنیای آن روز پشتیبانی می کرد. کمونیسم بورژوائی میراث دار شکست انقلاب اکتبر با پرچم "لنینیسم" و کوله بار عظیم نظرات، راهبردها و آموزشهای لنینی مصداق واقعی این زرادخانه را تعیین می نمود. ناسیونال چپ هر سلاحی که لازم داشت در این قورخانه به دست می آورد. پیش از هر چیز جواز کسب و کار "کمونیستی" می گرفت، بر کل توقعات و آرمانهایش مهر

ادامه در صفحه 26



یک فعال حقوق صنفی کارگران در منطقه: کارگران بلوچ در عسلویه از سایر کارگران ایرانی جدا می‌شوند

قانونی به حساب می‌آیند. فراهانی در مورد تغذیه کارگران توضیح داد: واحد سلامت، بهداشت و ایمنی شرکت تناوب در این زمینه حساسیت زیادی به خرج می‌دهد و ما گزارشی حاکی از مسمومیت کارگران نداشته‌ایم.

وی در توصیف سرویس‌های بهداشتی و نظافتی کمپ‌ها گفت: کمپ‌های کارمندی به ازای هر ۶۰ نفر، ۹ حمام دارد ولی در کمپ‌های کارگری این امکانات کمتر است. فراهانی با تاکید بر این‌که شرکت ”او یک“ امکانات بیشتری را در اختیار پیمانکاران قرار نمی‌دهد و بابت همین امکانات جزیی و ناکافی نیز اجاره بها دریافت می‌کند، گفت: در صورت درخواست ما برای دریافت امکانات بیشتر آن‌ها به طور مثال یک کمپ بدون امکانات بهداشتی – نظافتی در اختیارمان می‌گذارند که به دلیل تعداد زیاد کارگران دعوا و مشاجرات زیادی رخ می‌دهد.

مسئول امور قراردادهای شرکت تناوب درخاتمه افزود: شرکت تناوب برای ”کارمندانش“ خانه‌هایی اجاره می‌کند و سرویس رفت و آمد نیز در اختیارشان قرار می‌دهد اما در مورد کارگران هرگز اجازه نمی‌دهد که آنان در چنین وضعیتی زندگی کنند و در گذشته نیز که شرکت این کارگران را در اختیار داشته با آنان این‌گونه برخورد نکرده است.

3 شهریور- مجله هفته

اضافه‌ای نیز اجاره کند که برایش صرفه اقتصادی ندارد، زیرا این کارگران را به دیده کارگرانی غیرماهر می‌نگرد که به وفور در منطقه یافت می‌شوند.



وی با اشاره به حقوق و دستمزد پایین کارگران بلوچ حاضر در منطقه گفت: این کارگران با وجود این شرایط هزینه‌ای نیز بایست برای رفت و آمد بپردازند که بر وخامت وضعیت اقتصادی آنها می‌افزاید.

توصیف خوابگاه کارگران از زیان کارفرما مسئول امور قراردادهای شرکت تناوب در گفتگو با ایلنا ضمن ”تکذیب“ این خبر اظهار داشت: شرکت تناوب از تاریخ ۹۲/۰۲/۰۲ تا ۹۲/۱۰/۳۰ با ۳۰ تن از کارگران بلوچ قرارداد داشته و اکنون هیچ کارگر بلوچی در پروژه مشغول به کار نیستند.

”میثم فراهانی“ افزود: این کارگران به شغل کابل‌کشی مشغول بودند و بنا به ماهیت کار پروژه‌ای با اتمام کار قرارداد جدیدی با آن‌ها بسته نشد.

وی در توضیحات مربوط به چگونگی اسکان کارگران بلوچ و غیربلوچ اظهار داشت: وضعیت کمپ‌ها به‌طور کلی رضایت‌بخش نیست و این شرکت ”او یک“ (پیمانکار اصلی) است که کمپ‌ها را در اختیار پیمانکاران منطقه قرار می‌دهد.

فراهانی با اشاره به متفاوت بودن کمپ‌های کارگری و کارمندی ادامه داد: فضای کمپ‌های کارگری کوچکتر و تعداد تختخواب‌های چند طبقه بیشتر است ولی این فضا برای مهندسان و کارمندان وسیع‌تر است.

وی با تاکید بر اینکه که ما فرقی میان کارگران بلوچ و غیر بلوچ قائل نمی‌شویم، گفت: به‌دلیل مصرف ”ناس“ در بین کارگران بلوچ و اهمیت ندادن این کارگران به موضوعاتی چون استحمام و... خود این افراد شکایتی نداشتند و افراد

این کارگران بلوچ با اجاره خانه‌های کاهگلی – کلنگی دارای سه اتاق خواب که به‌دشواری ۱۵ نفر درون آن جای می‌گیرند اسکان یافته‌اند، در حالی‌که محیط مملو از شپش،

موش و کک است.” یک فعال کارگری در منطقه پارس جنوبی از اقدامات تبعیض‌آمیز میان کارگران بلوچ و غیربلوچ توسط چندین پیمانکار حاضر در منطقه پارس جنوبی خبر داد.

”ناصر آقاجری“ در تشریح مشکلات این دست از کارگران بلوچ حاضر در عسلویه، با ذکر مثالی به خبرنگار ایلنا گفت: شرکت پیمانکاری تناوب در فاز ۱۷ – ۱۸ پارس جنوبی کارگران بلوچ را در کمپ کارگران جای نداده و آنان مجبور به اجاره محلی با حداقل امکانات جهت اسکان خود هستند.

وی افزود: این کارگران بلوچ که نزدیک به ۷۰ نفرند با اجاره خانه‌های کاهگلی – کلنگی دارای سه اتاق خواب که به‌دشواری ۱۵ نفر درون آن جای می‌گیرند اسکان یافته‌اند، در حالی‌که محیط مملو از شپش، موش و کک است.

این فعال کارگری محل اسکان این کارگران را نزدیک به ”محل نخل‌تقی“ عنوان کرد و ادامه داد: یک سرویس بهداشتی برای ۷۰ نفر ناکافی است و موجب بروز بیماری می‌شود؛ همچنین خانه‌های استیجاری آنان فاقد حمام بوده و نظافت این کارگران با مشکل و دشواری روبه رو ساخته است.

آقاجری ادامه داد: پیمانکار به دلیل صرفه‌جویی در هزینه‌های خود این دست از کارگران را در کمپ جای نمی‌دهد زیرا باید علاوه بر تامین خوراک آن‌ها کمپ

روشنگر متعلق به شماست،

با پشتیبانی مالی خود به ادامه

انتشار روشنگر یاری رسانید.

ادامه ی کارگران معتاد از صفحه 10

را از جمله عوارض اعتیاد در محیط کار عنوان کرد. مواد مخدر سالانه هزینه‌ای بیش از ۴۵۰۰ میلیارد تومان به طور مستقیم و غیرمستقیم به اقتصاد ایران تحمیل می‌کنند. همچنین بر اساس آمارهای پزشکی قانونی، سال گذشته سه هزار و ۶۵۰ نفر بر اثر مواد مخدر جانشان را از دست داده‌اند، یعنی حدود ۱۰ نفر در هر روز.

اکبر معصوم بیگی: محمود دولت آبادی دروغ میگوید

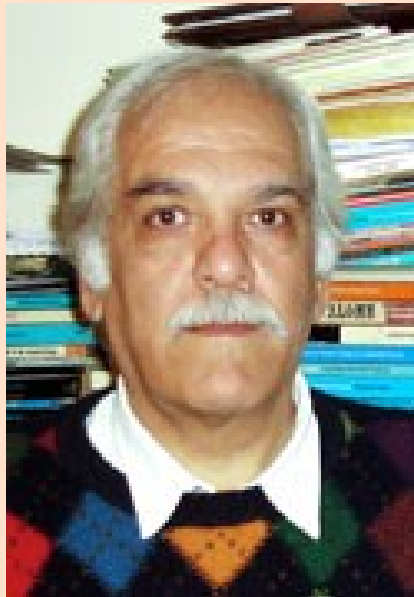
جوشان برای همه ی ما بود، نقطه ی اتکا بود. نمی دانم دوستان می دانند یا نه، هر سال بلا استثنا از جمله همین نوروز 93 ما وقت قبلی تعیین می کردیم مثلاً دهم یا یازدهم همه جمع می شدیم برای برنامه ای که داشتیم. ایشان سینه ای فراخ داشتند برای ما نویسندگان و همکاران و برای همه ی مردم. یعنی زمانی که شما در آن روز می دیدید که از هر صنفی از مردم پیش او می آمدند و او حقیقتاً از هیچ چیزی درحق مردم فروگذار نمی کرد و گاهی اوقات تا پاسی از شب این آمدن جمعیت ادامه داشت. انعکاس این واقعیت را در شعرش هم می بینید، شعر هایی که به دلیل وزن های جدیدی که سیمین در عروض به شعر فارسی افزود، یک محقق ارجمند در واقع سیمین را نیمای غزل نامیده بود. اگر بخواهم در باره ی دلیری ایشان در مقابله با سانسور، در مقابله با فشار و زور و ستم بگویم بسیار [طولانی] خواهد شد.

رادیو همبستگی: از شیفتگی سیمین بهبهانی در کانون نویسندگان صحبت کردیم و ما بارها شاهد این حضور درخشان ایشان در تجمعاتی که کانون فراخوان می داد و همچنین جلسات خود کانون و ستم ستیزی او، آیا در رابطه با زاویه داشتن خانم سیمین بهبهانی [با کانون] شما چیزی شنیدید؟ گویا در این رابطه با بی بی سی یک صحبتی شده.

اکبر معصوم بیگی: به قول یک فیلسوف ارجمند که می گوید بگذارید از میانه آغاز کنیم، بگذارید من هم از میانه آغاز کنم. ببینید، آن چه در بی بی سی آمد، گفته ی آقای محمود دولت آبادی بود و تا آنجایی که من [گفته های او را] یادداشت کردم، ایشان می گوید: ”تا وقتی که من بودم ایشان بود و وقتی من کانون را ترک کردم و آمدم بیرون، بعد از چندی من ایشان را دیدم که گفت من هم همین کار را کردم و نتوانستم آن جا بمانم.“ آقای دولت آبادی مدرکی ارائه نمی کند، کوچکترین مدرکی ارائه نمی کند.

اول من این نکته را بگویم که رسانه هایی مثل بی بی سی به وظایف روزنامه نگاری خودشان عمل نمی کنند و اگر عناد نداشته باشند کارشان را بلد نیستند. ببینید، مصاحبه کردن با کسی که از سال 79 تقریباً هیچ وقت توی کانون نبوده، آن هم در باره ی زنی که تا آخرین دم حیات در کانون نویسندگان و پذیرای کانونی ها بوده، به نظر من فقط نشاندهنده ی بی لیاقتی رسانه ای و نشاختن رسالت رسانه است. من با سند و مدرک این را نشان خواهم داد که آیا خانم سیمین بهبهانی با کانون زاویه داشته یا نداشته است.

کانون نویسندگان ایران از سال 88 نشریه ای منتشر میکند به نام ”خبرنامه ی کانون نویسندگان ایران، اندیشه ی آزاد“ در دنباله ی نشریه ای که در سال 58 در می آمده. شما در شماره ی 5 اندیشه ی آزاد دی ماه 1391 مصاحبه ی مفصلی می بینید از سیمین تحت عنوان ”آنچه باید در نوشته ها بدرخشد آزادی است“ این مصاحبه در نشریه ی اندیشه ی آزاد به طور مفصل آمده. راه دور نرویم، بیایم نزدیک تر، در همین 28 مرداد 93



مصاحبه ی بهروز خباز با اکبر معصوم بیگی عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران

رادیو همبستگی: با سلام، و تسلیت به شما و اعضای کانون نویسندگان ایران.

اکبر معصوم بیگی: من هم به شما و همه ی مردم ایران و همه ی دوستداران سیمین و دوستداران شعر و ادب متعهد و اجتماعی ایران تسلیت می گویم.

رادیو همبستگی: در بیانیه ی کانون از خصایص شریف و انسانی سیمین یاد شده، از بزرگمنشی و دریادلی او. شما در باره ی خصایص شریف و انسانی سیمین برای ما بگویید.

اکبر معصوم بیگی: سیمین خانم زن بسیار شجاعی بود و سر نترسی داشت و به خصوص در چنگاچنگ شدن با نیروهای تاریکی و ظلمت و جهل، بسیار زن پردلی بود. هرگز من ندیدم که در برابر ستم قدمی به واپس بگذارد. خوب یادم هست بعد از قتل های سیاسی پاییز 77، در آغاز جلسه ی نشست عمومی کانون که قرار بود هیئت موقت را انتخاب کنیم، ایشان چند کلمه ای صحبت کرد و در آنجا گفت: ”من با ورودم به کانون [از] سال 58 در واقع کل زندگی ام تغییر کرد. این سیر را می توانیم در شعر سیمین هم ببینیم که به حق می توان گفت که پس از انقلاب، تعهد اجتماعی در شعر های سیمین قوت و جان و نیروی تازه ای می گیرد که شاید در قیاس با قبل از انقلاب این ویژگی کمرنگ تر بود ولی بعد از انقلاب، این نیروی پرشور، این نیروی خروشان و در واقع این جوشش را ما می بینیم. در تمام دوره ی همکاری من با سیمین خانم همیشه او را در صف مقدم می دیدم، شما در تمام آنچه بر نویسندگان این مملکت گذشت، در همه ی آن مسائلی که گذشت سیمین خانم اولین کسی بود که در هر جا حاضر می شد، هیچوقت شما او را دومین نفر نمی دیدید. هیچوقت باکی از برخورد نداشت و همیشه اعضا را تشویق می کرد و البته واقعیت این است که او یک نقطه ی بسیار گرم و



سیمین بهبهانی

خواهی نباشم و خواهم بود

دور از دیار نخواهم شد

تا (گود) هست میان دارم

اهل کنار نخواهم شد

یک دشت شعر و سخن دارم

حال از هوای وطن دارم

چابک غزال غزل هستم

آسان شکار نخواهم شد

من زنده ام به سخن گفتن

جوش و خروش و برآشفتن

از سنگ و صخره نیاندیشم

سیلم مهار نخواهم شد

گیسو به حیل چرا پوشم

گرد آفرید چرا باشم

من آن زنم که به نامردی

سوی حصار نخواهم شد

گفتم از آنچه که بادآباد

گر اعتراض و اگر فریاد

تنها صداست که می ماند

من ماندگار نخواهم شد

در عین پیری و بیماری

دستی به یال سمنم هست

مشتاق تاختم

گیرم دیگر سوار نخواهم شد



خانم سیمین بهبهانی از این جهان رفته ، در اواخر اسفند ماه، یک هفته مانده به سال 93، ”اندیشه ی آزاد“ در واکنش به سخنان معاون وزیر ارشاد آقای عباس صالحی، ویژه نامه شماره ی 2 را درآورد که در این ویژه نامه این اشخاص مقاله دارند: اولین مقاله یادداشتی است از سیمین بهبهانی، بعد به ترتیب کیوان باژن، علیرضا جباری، فرخنده حاجی زاده، محسن حکیمی، قباد حیدر، رضا حیرانی، عی اشرف درویشیان، فریبرز رئیس دانا، ناصر زرافشان، سیدعلی صالحی، نسرین ضیایی، فرزانه طاهری، علی عبداللهی، اکبر معصوم بیگی، داریوش معمارو آقای حافظ موسوی. در صفحه ی 6 این ویژه نامه، که من حاضرم این را اسکن کنم که شما اگر سایت

دارید در آنجا بیابوریدکه البته در اینترنت هم هست. در صفحه ی 6 خانم بهبهانی این یادداشت را در واکنش به حرف های آقای عباس صالحی گذاشته که من عینا برایتان می خوانم چون چند خط بیشتر

نیست. ایشان این گونه ادامه می دهند: ” من به عنوان دبیر پیشین و عضو همیشگی کانون نویسندگان ایران با هرگونه دخالت در آرمان های آزادی طلبانه ی اعضای این کانون ارجمند مخالفم زیرا در منشور آن بر پاسداری از آزادی بی هیچ حصر و استثنای در امر نشر و بیان اندیشه تأیید شده و دخالت در اجرای این مرام خلاف منشور کانون است. این در اشاره به پوست اندازی ها. نکتهی دیگر آن که من پوست اندازی را تنها در مارها دیده بودم و در مورد انسان ها تصور نمی کردم. این هم نیاز به یادآوری و تأکید دارد که در موقعیت کنونی، کانون نویسندگان ایران موظف است در برابر هرگونه سلب آزادی ایستادگی جدی کند.“

کسی که این یادداشت را در اسفند 92 نوشته و در همین فروردین 93 کانونی ها را با آغوش باز پذیرفته کدام زاویه را با کانون داشته؟ آقای دولت آبادی از کدام زاویه صحبت می کند؟ کجا خانم بهبهانی گفته ”من هم آمدم بیرون“؟! آقای دولت آبادی یا حالش خراب است یا حواسش بجا نیست که این احتمال را می شود داد. یا به اعتقاد من، صریح بگویم، مأموریت دارد، مأموریت دارد بر ضد کانون بزند و این اولین بار ایشان نیست. ایشان در این دو سه سال اخیر بارها با ضد کانونی ترین نشریه ها، نشریه هایی وابسته به محمد قوچانی و دار و دسته ی رفسنجانی مصاحبه کرده و در آن جا بر ضد کانون حرف هایی زده. باز با همین نشریه ها مصاحبه کرده و در آن جا اشاره کرده به قضایای قتل های زنجیره ای سال 77 و آن قتل ها را ناشی از دیدگاه سیاسی بعضی از اعضای کانون دانسته. حقیقتا من برای امثال آقای دولت آبادی متأسفم که بعد از عمری کار و زندگی کارش به جایی کشیده شده که دروغ می گوید. ببینید صحبت های من نظر شخصی من است و هیچ ربطی به کانون به طور مستقیم

ندارد برای من جای تأسف است که آقای دولت آبادی که یک زمانی در جبهه ی حقیقت و راستی بوده و حالا در این سن و سال دروغ می گوید؛ من برای شما این دو شماره را خواندم، و این مدارک را من رو کردم. آقای دولت آبادی دروغ می گوید و این دروغ، ضربه به کانون است. خانم بهبهانی تا آخرین دم حیات با کانون بوده، و خود می گوید که دبیر پیشین و عضو همیشگی کانون نویسندگان ایران بوده است. **رادیو همبستگی:** آقای معصوم بیگی اگر نکته ی پاپانی را اگر مایلید از شما می شنویم.

اکبر معصوم بیگی: نکته ی پاپانی که که می خواهم به نظر شما برسانم در باره ی غائله ای است که بر سر تشییع و خاکسپاری خانم بهبهانی پیش آمده. در شبکه های اجتماعی و در جاهای دیگر باز ضدکانونی هایی به تحریک از طرف ما

این نکته را بگویم که رسانه هایی مثل بی بی سی به وظایف روزنامه نگاری خودشان عمل نمی کنند و اگر عناد نداشته باشند کارشان را بلد نیستند. ببینید، مصاحبه کردن با کسی که از سال 79 تقریبا هیچ وقت توی کانون نبوده، آن هم در باره ی زنی که تا آخرین دم حیات در کانون نویسندگان و پذیرای کانونی ها بوده، به نظر من فقط نشاندهنده ی بی لیاقتی رسانه ای و نشاختن رسالت رسانه است.

بهتران ، در واقع شایع کردند که کانون این مراسم را تحریم کرده، هرگز چنین چیزی نبوده؛ واقعیت این است که قضیه از روز مرگ خانم بهبهانی آغاز شد؛ از همان روز آشکار بود که عده ای تمام کوشش شان را می خواهند بکار ببرند تا دست کانون را از ماجرای تشییع و خاکسپاری کوتاه کنند. همان کسانی که در واقع باعث شدند و کمک کردند تا به وصیت خانم بهبهانی عمل نشود؛ وصیتی که می گفت:“ یک من را در امامزاده طاهر دفن کنید. دو: من نمی خواهم در جلوی تالار وحدت تشییع شوم.“

هیئت دبیران کانون هرگز از بعد از یک تاریخی به جلوی تالار وحدت نرفته به این علت که یک : این تالار را ”تالار رودکی مصادره شده“ می داند. دو: در آن جا اتفاقاتی افتاده من فقط یک نمونه را برای این که وقت شما را زیاد نگیرم ذکر می کنم که البته نمونه های دیگری هم پشت سرش آمده. یک نمونه در موقع دفن احمد محمود بود در سال 79. در تالار وحدت که یک تالار کاملاً دولتی است و متعلق به ارشاد و مراسمی معمولاً در آن جا اجرا می شود؛ و این مراسم مطلقاً عرفی نیست و با مراسم خاصی همراه است. برای نمونه در قضیه ی تشییع جنازه ی آقای احمد محمود، آقای دولت آبادی پشت تریبون رفت، بعد از دو سه کلمه ای که صحبت کرد رو کرد به آقای عطاالله مهاجرانی وزیر ارشاد و گفت: ”من متأثرم و از بس تأثر خاطر به من دست داده از آقای دکتر مهاجرانی خواهش می کنم تریبون و بلندگو را بگیرند و ایشان صحبت بکنند.“ دوستان! کانون نویسندگان ایران، کانون نویسندگان مستقل است. مستقل از هر قدرتی، از هر حزب و سازمان سیاسی؛ مطلقاً هیئت دبیران این کانون به جایی نخواهد رفت که آدم دروغگویی که این دروغ ها را بر ضد خانم بهبهانی و کانون به هم بافته همین آدم خواهد بیاید در آن جا گرداندگی مجلس را به عهده داشته

داشته باشد. برای ما جمعه مسجل بود که ممکن است همین حادثه ای که در آن زمان در مورد احمد محمود و بعد ها در مورد آدمهای متعدد دیگر از جمله فریدون مشیری، خسرو شکیبایی، علی حاتمی، پرویز مشکاتیان و محمدعلی فردین نیز اتفاق افتاده بود، باز هم صورت بگیرد. لازم است من این توضیح را بدهم هیئت دبیران کانون چون می دانست سرانجام گرداندگی مجلس به دست آقای محمود دولت آبادی و اذنباش می افتد و از بیم آن که همان ماجراهایی اتفاق بیفتد که در مورد احمد محمود افتاد، شخصا ، شش نفر اعضای هیئت دبیران تصمیم گرفتند به مراسم تشییع نروندکه با یک عمل انجام شده مواجه نشوند. در هیچ بیانیه ای کانون نویسندگان هرگز به کسی نگفته که به این مراسم نروند و هرگز هم نگفته بروند. ما، این را تأکید می کنم، دوستان شما هم در آن رادیو بدانند کانون نویسندگان

ایران هر اظهار نظری که بخواهد بکند این اظهار نظر را از طریق بیانیه ها و اطلاعیه هایش انجام می دهد. از جمله من دیدم که یک نفر نظر شخصی داده بود که اصلاً ربطی به ما ندارد. همین حرف هایی که من می زنم به عنوان عضو هیئت

دبیران حرف های من و نظر شخصی من است در باره ی کانون؛ هرکدام از اعضای هیئت دبیران حق دارند همین اظهار نظر را به طور فردی بگویند اما نظر جمعی ما از طریق بیانیه ها و اطلاعیه ها اعلام می شود. همین بیانیه ی کانون [در باره ی مرگ سیمین بهبهانی] که شما بخش اولش را خواندید، بیانیه ی تپیی است که کلاً هیئت دبیران بر آن صحه گذاشته است. ولی حرف های من ممکن است مورد قبول کسان[اعضای] دیگر نباشد. بنا براین من خواهم این است که کسانی که برایشان شبهه پیش آمده بگویم که هرگز، هرگز کانون چیزی را تحریم نکرده این کلمات سنگین تر از این حرفهاست؛ چنین چیزی نبود. هیئت دبیران ترجیح داده [در مراسم حضور پیدا نکند] چون دیده در میانه ی ماجرا جریان به دست کسانی افتاده و آن کسان به هر حال مایلند یک مراسم بی خاصیت فراهم بیاورند ؛ در طی آن مراسم از کارهای سیمین بهبهانی، از سانسور ستیزی اش، از ستم ستیزی اش، از کتک خوردن هایش در پارک دانشجو، از مبارزاتش برای احقاق حقوق زنان، از این ها اصلاً سخن نرود و هیچ زنی نیاید سخنرانی کند یا شعر بخواند. چون می دانستیم و می توانستیم پیش بینی کنیم و حتی پیش بینی بدتر این بود که ممکن است واقعا یک معاون وزیر یا یک وزیر بیاید سخنرانی کند. برای ما قابل تحمل نیست زیر سایه ی هیچ قدرتی قرار بگیریم. به همین علت بود که شش نفر اعضای هیئت دبیران ترجیح شخصی شان بود که [به مراسم]نروند و کسی را هم منع نکردندو کسی راهم برای رفتن تشویق نکردند.

رادیو همبستگی: آقای معصوم بیگی از شما تشکر می کنیم و برای شما آرزوی سلامتی و موفقیت داریم.

اکبر معصوم بیگی: خواهش می کنم.



آویزان بودند. با این که هیچ چیز دلربایی در این اندام نبود، آقای کک ریکو دولامارتینیر قادر نبود چشم از آن بردارد. در دنیا، هیچ دختر جوانی، هیچ بازیگر سینمایی، او را حیران نکرده بود. این عذب سی‌ونه ساله حتی می‌توانست ادعا کند که آن‌قدر سروگوش گه‌گاهی جنبانده که حساب‌اش از دست‌اش دررفته است. پس این چه بود که داشت در او رخ می‌داد؟ کدام باد داشت تمام تجربه‌هایش را می‌روفت؟

این تجربه جدید چه تازگی‌ئی برای او به ارمغان آورده بود.

لرزان از هیجان، بلیط‌اش را داد. آرواره‌های فولادین دستگاه سوراخ‌کن روی مقوای کوچک سبز بسته شدند، او گزش آهن را در اعماق وجودش حس کرد. این کار یک ربع ثانیه طول کشید. کارمند مذکور وقتی بلیط سوراخ‌شده را به آقای کک‌ریکو دولامارتینیر برمی‌گرداند، حتی چشم بالا نکرد نگاهی به او کند. با گام‌هایی وارفته دور شد. سه قدم که برداشت، رویش را برگرداند و دید که زن جوان همان کار را در مورد بقیه مسافران نیز تکرار می‌کند. از این موضوع حسادت بی‌معنی و بی‌دلیل در دل احساس کرد. برای رهاشدن از این افسون، آفیش‌های روی دیوار را تماشا کرد و از این که دید آفیش تبلیغاتی شرکتی که او از ده سال پیش با موفقیت تمام سرپرستی‌اش را داشته است، در جای مناسبی نصب شده است، خشنود شد. آبشاری در پس‌زمینه، دو مکعب سفید با ابعاد متفاوت روی آن، برجسته. ماشین رخت‌شویی نیاگارا، و خواهر کوچک‌ترش، نیاگارک.

فکری از ذهنش گذشت: یک نیاگارک به آن زن جوان بلیط سوراخ‌کن هدیه کند. از این پرسه‌ی فکری لبخندش گرفت. به تخیلات‌اش میدان داد و مطمئن بود که دقیقه‌ئی بعد، خود را در مهی گلی رنگ بازخواهد یافت.

سررسیدن پر سروصدای قطار مترو ناگهان او را بیدار کرد. در واگنی درجه یک سوار شد و با نگاه همسفران‌اش را دور تا دور از نظر گذراند. در نظر همه این اشخاص ناشناس، او مسافری بود مثل دیگران. هیچ کس حدس نمی‌زد که بین این آدم‌ها مردی است که میلیون‌ها زن خانه‌دار فرانسوی سفیدی رخت‌هاشان را مدیون اویند. داشت از ناشناس بودن‌اش لذت می‌برد که بازرسی ظاهر شد و بلیط‌اش را خواست. دید که آن مقوای کوچک که نشان ظریف زن جوان بلیط سوراخ‌کن را برخورد داشت، طراوت‌اش را با یک ضربه گازانبر از دست داد. دل‌اش گرفت. بلیط را در جیب بغل گذاشت و به سوی پنجره برگشت که در وری آن دیوارهای تیره رنگ زیرزمین، با سرعتی سرگیجه‌آور، پشت سر هم رد می‌شدند. این سرعت

افقی، این پرتوهای زودگذر، این تنش بی‌رمق، خاطره آن زن جوان و نیم‌کلاشه، همه و همه، موجب می‌شد نیروی ادراکش مغشوش شود.

در محل کار، به حرف‌هایی که کارکنانش برایش می‌گفتند توجهی نداشت، نامه‌ها را بی آن‌که بخواند امضا کرد، و چشم از ساعت‌اش برنداشت. ساعت یک ربع به دوازده، دوباره سوار مترو شد تا به خانه‌اش برگردد، اما، در ایستگاه که پیاده شد، با انبوه متوجه شد که روی سکوی روبه‌رو، کارمند دیگری جای زن جوان بلیط سوراخ‌کن را گرفته.

تمام روز را با رویای او گذراند. تمام شب. و صبح فردا به این امید که او را سر پست‌اش خواهد یافت، با عجله به راه افتاد. البته او آن‌جا بود. الهه کوچک زیرزمین، مسلح به یک دستگاه سوراخ‌کن بلیط. اسفینکس بلیط سوراخ‌کن، الهه مدرن پرداخت سهم مالیات‌های اجتماعی. در حرکات‌اش دقتی مکانیکی وجود داشت. هر مسافری که او بازرسی‌اش می‌کرد، یک روز از زندگی‌اش کم می‌شد. با این حال، سرش را زیر نیم‌کلاه با چه ملاحظت نابه‌خودی خم می‌کرد!

برای آن‌که این لذت با لطافت بیش‌تری همراه شود، آقای کک ریکو دولامارتینیر منتظر شد تا قطاری آمد و با شتاب از پله‌ها پایین رفت و جلو در کوچکی که زن جوان به‌هم زده بود ایستاد. زن جوان با سخت‌گیری تمام او را ورن‌انداز کرد، درست مثل آن‌که به او بفهماند: “اجازه رد شدن ندارید!”

جالب این‌جا بود که او فکر می‌کرد آقای کک‌ریکو از این قضیه خشمگین می‌شود، حال آن‌که او حاضر بود نیمی از ثروتش را بدهد تا ساعت‌ها در آن‌جا راهش سد شود.

وقتی زن جوان دوباره آن در کوچک را باز کرد و بلیط را از او گرفت، همان شادی بار اول به او دست داد، منتهی این بار آشفته‌کننده‌تر. او فکر می‌کرد محال است که زن جوان این‌قدر به سوراخ کردن بلیط دیگران عشق بورزد. وگرنه او در تمام چهره‌ها، نشانه‌های یک خوشنودی غیر معمول را تشخیص می‌داد.

انگار الهامی به او شده باشد، دوباره از پله مخصوص

خانم حوا

هائری تروایا

سحر داوری

اگر نبود آن اعتصاب وحشتناک راننده‌های رؤسا که زندگی کل رؤسای فرانسوی را در پاییز سال قبل فلج کرد، آقای کک ریکو دولامارتینیر، هرگز این فرصت را نمی‌یافت که دوباره با متروی شهری سفر کند. البته او از این وسیله نقلیه دو-سه بار، وقتی تقریباً هشت ساله بود، به یمن هم‌دستی پرستارش که موافقت کرد، پنهان از چشم پدر و مادرش، دنیای مردم عادی را به وی نشان دهد، استفاده کرده بود، اما خاطره بسیار مبهمی از آن در ذهن‌اش مانده بود. معمولاً او حتی برای رفتن به مدرسه نیز سوار مرسدس خانگی می‌شد. کمی بعد، در دوره اشغال، او بی آن‌که خود را چندان بدنام کند، از یک “کارت تردد” بهره‌مند شده بود. از آن پس، که دیگر رئیس شرکت شده بود، تصور نمی‌کرد جز با اتومبیل اختصاصی با وسیله دیگری این‌ور آن‌ور برود. بدیهی است که اینک نیز می‌توانست از یکی از همکارانش بخواهد با ماشین او را از خانه‌اش بردارد، یا حداکثر می‌توانست تاکسی بگیرد. اما او که مبارزترین شخصیت‌ها را در پس مؤدبانه‌ترین رفتارها داشت، ترجیح داد به روش خودش با این اعتصاب مبارزه کند. با شور و شوقی مبارزه‌جویانه به خیابان آمد و به سوی نزدیک‌ترین ایستگاه مترو رفت. با ورود به زیرزمین پاریس، احساس غربت کرد، غربتی که ناشی از کمبود هوا، نورمصنوعی، و بویی بود بی‌مانند، بویی مرکب از رطوبت اوزون، شکلات نعنائی، و گرد و غبار. با دیدن دیوارهای سفید و براق احساس عالی‌ئی به او دست داد. از تمیزی نسبی آن‌جا تعجب کرد. بی‌خبر از قیمت بلیط، با یک اسکناس صد فرانکی به گیشه رفت و از انبوه پول خردی که صندوق‌دار به وی برگرداند، تعجب کرد. واقعاً که هزینه حمل‌ونقل هیچ بود!

مردم عامی از خوش‌بختی خود خبر نداشتند. در شهرهای بزرگ همه کارها به خاطر آن‌ها انجام می‌شد.

به معصومیت یک کودک، دکمه‌هایی را به کار انداخت و دید که علامت‌هایی که مقصد را روی نقشه پاریس نشان می‌دادند روشن شدند. راه خانه به دفترش سراسر است بود. ماجراجویی چنان او را به وجد آورده بود که از این موضوع کمی متأسف شد.

تابلوهای راهنما او را تا لبه یک راه‌پله کشاندند. در آن‌جا مسافران درهم می‌لولیدند. آن پایین، نوعی خفگی حاکم بود. کنار دری کوچک، زن جوانی با روپوش آبی نشسته بود و نیم‌کلاهی بر سر داشت. بلیط‌ها را سوراخ می‌کرد. آن‌قدر پولک سبز و زرد دوروبر او ریخته بود که انگار از یک جشن برگشته، اما خوش‌حال به نظر نمی‌رسید. افسردگی خاصی بر چهره‌اش سنگینی می‌کرد. عینکی دسته شفاف بر دماغ گردش سوار بود. حلقه‌هایی تودرتو از گوش‌هایش

طبقه‌ی محروم (از زبان یک کارگر ساده)



من، مادر، و دو برادرم

و بسیاری از دوستانم

هرگاه به جایی پناه می‌بریم

زیر پای ما چاهی بزرگ دهان می‌گشاید

زیرا بالای سر ما، همه چیز صاحب دارد،

و همه چیز پشت درهای بسته و قفل شده

به خواب و خیال و آرزوهای ناممکن پیوسته.

زیرا بالای سر ما همه چیز خریده شده:

سایه‌ی درخت‌ها، گل‌ها،

میوه‌ها، بام‌ها، اتوموبیل‌ها،

آب‌ها، مدادها،

و ما را گریزی از فرو رفتن نیست

در اعماق زمین

و پایین‌تر حتی،

دورتر و دورتر از مالکان،

لای دست و پای موجودات حقیر.

زیرا بالای سر ما

آن‌ها همه چیز را صاحب شده‌اند،

نوشتن را، خواندن را، رقصیدن را

قشنگ حرف زدن را،

و ما با چهره‌ای که از شرم سرخ شده است

آرزویی جز ناپدید شدن

و پیوستن به ذرات نامرئی نداریم.

کارلوس جرمان بهمنی

ترجمه: فریده حسن‌زاده مصطفوی

ثروت‌اش بر آن استوار بود به این روشنی ندیده بود. با لذت و اضطراب حس می‌کرد که دارد اجتماعی می‌شود. و با این اندیشه که کشف آن را مدیون زن جوان بلیط سوراخ‌کن است، بیشتر از پیش او را دوست می‌داشت. به زودی کشش و عشق‌اش به مردم باعث شد آشکارا طرف حقوق‌بگیران را علیه رؤسا بگیرد. بعد از آن‌که نمایندگان کارمندان را به دفترش احضار کرد، آنان را تشویق کرد فوراً درخواست افزایش حقوق کنند. آن‌ها، متحیر، ابتدا فکر کردند دمی است، سپس، بعد از مشورت، با خجالت خواهان ده درصد افزایش حقوق پایه شدند. او از بزدلی آن‌ها خشمگین شد. لحن صدایش را بالا برد و مشت بر میز کوبید و مجبورشان کرد خواستار حقوق دو برابر، کاهش ساعات حضور، و یک هفته مرخصی اضافه بشوند. آن‌ها در حالی که می‌لرزیدند این درخواست افراطی را امضا کردند. آن‌گاه، آقای ککریکو دو لامارتنیر دوباره در نقش رئیس با آن‌ها وارد مذاکره شد، ارقامی را پراند، و بالاخره تقریباً تمام آن چیزهایی را که خودش به آن‌ها پیشنهاد کرده بود از او بخواهند، پذیرفت. شرکایش او را دیوانه خواندند، اما چون اکثریت سهام را در چنگ داشت، جز سر فرودآوردن در برابر تصمیم‌اش کار دیگری نتوانستند.

از آن روز به بعد، در ساختمان‌های شرکت نیاگارا، او به جز لبخند چیز دیگری ندید. ماشین‌نویس‌ها دفترش را گلباران می‌کردند و وقتی رد می‌شدند، نگاه‌هایی عمیق نثارش می‌کردند. بعضی‌شان زیبا بودند. اما او متوجه این لبخندها نبود و پاک تسخیر خاطره کارمند مترو بود. گرچه هنوز سر صحبت را با وی باز نکرده بود. تنها چیزی که از او می‌دانست این بود که ازدواج نکرده، چون حلقه‌ای در دست نداشت.

یک روز صبح، شجاعت به خرج داد و به جای بلیط درجه دو کاغذی به زن جوان داد که روی آن این کلمات ساده نوشته شده بود: "مادمازل اسم شما چیست؟" زن جوان بی آن‌که جا بخورد، منگنه سنگینش را به حرکت درآورد و با عشو کاغذ را تا کرد و با ضربات کوتاه و تند سوراخ‌ها به او پاسخ داد. سوراخ‌ها سه حرف را نقش کردند: ح. و. ا. اسم او حوا بود! باید حدسش را می‌زد. نخستین زن، تنها زن، نفس زن!... به سرعت از جیبش کاغذ دیگری بیرون آورد و روی آن درهم‌برهم نوشت: "حاضرید امشب با من بیرون بیایید؟" زن جوان پاسخش را دوباره سوراخ کرد. با چنان مهارتی که آقای ککریکو دولا مارتنیر هاج‌وواج ماند: "نه."

ادامه داستان در شماره بعد...



ککریکو هم همین‌طور. احساس کرد در مقابل آن زن، خجالت زمان شانزده سالگی‌اش به وی دست می‌دهد. در حالی که وجودش سرشار از وجد بود، با قطاری رفت.

روزهای بعد، باز این حق را برای خود قایل شد که قبل از آن‌که وارد واگنی شود، پنج یا شش بار بلیط‌اش را بدهد سوراخ کند. بیشک بهترین مشتری آن زن جوان اوست. یعنی زن جوان درباره او چه فکر می‌کرد؟ او را آدمی متکبر می‌پنداشت یا این که پی برده بود در پس این بلیط هدر دادن روزانه یک‌جور عبودیت پرشور نهفته است؟

اعتصاب رانندگان رؤیا خیلی وقت بود تمام شده بود، اما آقای ککریکو دولا مارتنیر همچنان با مترو به محل کارش می‌رفت. راننده‌اش، که به آدمی بیکار بدل شده بود، داشت دچار ضعف اعصاب می‌شد. اما نگاه‌های ملتسمانه‌اش به ارباب، نمی‌توانست دل او را بر سر رحم آورد. وسایط نقلیه عمومی به مزاج ارباب ساخته بود. و این فقط به خاطر دیدن زن بلیط سوراخ‌کن نبود، بلکه یکی هم به این خاطر بود که با مردم عادی پاریس شانه‌به‌شانه می‌شد. تمایلش به ارتباط با طبقات فرودست، حتی او را وامی‌داشت که با درجه دو سفر کند. او تا حد خفگی، فشرده در واگن، خود را از گرمای انسانی سرشار می‌کرد. نگاهش صدها چهره کارمند و کارگری را که حقوق‌های ناچیز داشتند سرشماری می‌کرد. از لباس‌های کهنه مردها متأثر می‌شد و بوی نای سردشده آشپزخانه‌های خانوادگی را در موی زن‌ها استشمام می‌کرد.

در محل کار، هیچ وقت دنیای پرمشغله‌ای را که

ماهنامه روشنگر

Rowshangar

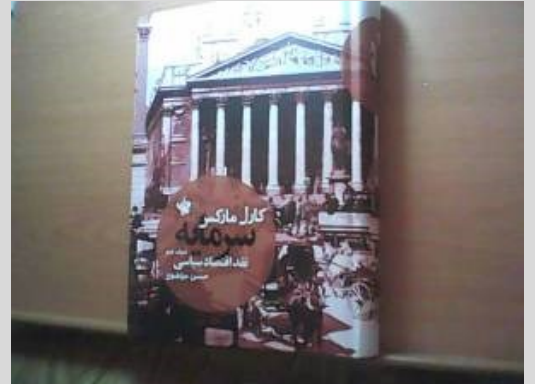
www.rowshangar.ca

rowshangar1@yahoo.com

Tel: 647-352-5404

دانلود فایل ”پی دی اف“ جلد دوم سرمایه مارکسی؟

یاسر عزیزی- ۳۰ مرداد ۱۳۹۳



تصویر جلد دوم کتاب سرمایه

جلد دوم کتاب مهم و ارزشمند سرمایه از ”کارل مارکس“ که با تلاش چهارساله ”حسن مرتضوی“ – مترجم پرکار و ارزنده – به فارسی برگردانده شده است این روزها در کتابفروشی‌ها در دسترس است. با این‌همه و در حالیکه هنوز ۱ ماه از برکشیدن ”هورااا“ از ته دل مترجم اثر – که بیرون آمدن کتاب را از دهلیز جانفرسای سانسور و محدودیت‌های پرشمار انتشار کتاب در ایران نوید میداد، نگذشته است که افرادی بی‌مسئولیت و دردشناس، ظاهراً از سر دلسوزی اما خواسته یا ناخواسته از سر بدخواهی برای حوزه ستم‌دیده نشر و اندیشه، اقدام به اسکن کتاب کرده و در فضای مجازی قرارش داده‌اند. اینان به زعم خود با این کار، اسباب بهرموری کسانی را فراهم می‌آورند که توان خرید چنین کتابی را ندارند. این خود دردی است که در جامعه‌ای، مشتاقان کتاب و فرهنگ ناتوان از بهرموری از منابع انتقال فرهنگ و اندیشه باشند اما آخر مگر قیمت این کتاب در نهایت امر چیزی بیشتر از قیمت یک ”پیترزای مخصوص“ در فست‌فودی‌های میان مایه کلان شهرهاست؟ واقعاً نیست. این‌ها به کنار، کسی که از سر درد و دردشناسی، به رغم امکان‌هایی که همه می‌دانند، مترجمی پیشه کرده و به دستمزدهای ناچیز این شغل قناعت، در برابر مشتی نادان پرادعا که توان فکری‌شان در حدود ثقه‌الاسلام‌های مذهبی است و ادعاهایشان در حدود مجتهدین تراز اول اندیشه مارکسیستی، با چه دلی دست به کار ادامه همت ارزنده خود ببرد؟ از آنطرف کیست که از حال و روز این‌روزهای ناشران غیروابسته به مراکز قدرت، بل ناشران دردمند بی‌خبر باشد و این‌چنین دغدغه تنگدستان کتاب‌خوان را به این پلشتی بکشد؟ جملات زیر واکنش متین جناب حسن مرتضوی است به این اقدام زشت و ناپسند، قدری تامل بر این نوشتار داشته باشیم؛

”من در اینجا نه کسی را سرزنش اخلاقی میکنم و نه قصد اتهام زدن به کسی را دارم. از يك پرنسب دفاع میکنم و آن را پرنسب مارکسیستی می‌دانم. مارکسیسم با مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مخالف است. مارکسیسم با تصاحب ارزش اضافی از کار دیگران مخالف است. اما مارکسیست‌ها هرگز با حاصل رنج و تلاش فردی افراد مخالف نبوده‌اند. این‌ها درس‌های ساده‌ای است که در هر کتاب مارکسیستی یافت

می‌شود. کافیت فقط به مانیفست رجوع شود. ترجمه کتاب به نظر من دقیقاً محصول رنج و کوشش فردی است و حاصل آن که در جامعه سرمایه‌داری به شکل حق‌الترجمه‌ظاهر میشود از آن مترجم است. اهمیت این تلاش و رنج فردی تا آن حد است که نقل‌قول و استفاده از ایده‌های يك فرد بدون ذکر منبع، سرقت ادبی نامیده میشود. مارکس از مالتوس سوای ایرادات دیگری که به او می‌گیرد، بزرگترین اتهامش را سرقت ادبی میداند. یکی از بزرگترین انتقاداتی که از لاسال می‌کند این است که او از نوشته‌خود مارکس بدون ذکر نام استفاده می‌کند. همه اینها نشان می‌دهد که کار و تلاش فردی به ویژه در قلمرو اندیشه تا چه حد برای مارکس و مارکسیست‌ها اهمیت داشته است.

من شش سال برای ترجمه جلد اول و چهار سال برای جلد دوم کاپیتال و پنج سال برای جلد سوم روزی چهار یا پنج ساعت کار کرده‌ام. برای جلد دوم کاپیتال ناشران بزرگ این مملکت به دلیل مشکلات و ترسهای گوناگون خود حاضر به انتشار آن نشدند. ناشری علاقه‌مند و کوچک که با مشکلات مادی عدیده‌ای روبرو بود، با رفتن زیر بار قرض سنگینی پذیرفت که کتاب را منتشر کند. قیمت‌گذاری کتاب با توجه به معادله ساده عرضه و تقاضا و آنچه در بازار نشر انجام میشود که شامل خرید کاغذ، پرداخت مزد چاپخانه، پرداخت مزد صحافی، پرداخت حق‌الترجمه و به اضافه سود متوسط بازار بوده انجام شد. کافیت که در نظر داشته باشید که برای پخش این کتاب در بازار باید ناشر 35 درصد و برخی اوقات 40 درصد به بنگاه‌های پخش تخفیف بدهد تا آنان این کتاب را به دست من و شما برسانند و باز هم یادمان نرود که زمان برگشت این پول از 9 ماه تا یکسال است. بر مبنای تجربه طولانی ام در کار نشر و ترجمه، ویراست اول يك کتاب هرگز نمی‌تواند پول انداخته‌شده برای این کار را جبران کند و آنچه سود ناشر تلقی می‌شود تنها در ویراست‌های بعدی است.

این پول به کار انداخته‌شده که بعد از یکسال باید دست ناشر کنونی جلد دوم کاپیتال برسد، قرار است به چه کار آید؟ قرار است صرف باز چاپ جلد اول و نیز چاپ جلد سوم و کتابهایی از این دست شود. انتشار پی دی اف جلد دوم سرمایه با وجود همه توجیهات به ظاهر رادیکال و ادعای باز کردن فضای نشر به روی همگان، تنها و تنها کاری که انجام می‌دهد منصرف کردن ناشران مستقل و مترقی از انتشار چنین آثاری است و فکر می‌کنم این دقیقاً خواست کسانی است که از انتشار ایده‌های مارکس در هراسند. چنین مبارزه پوشالی با سرمایه‌داری، آن هم با گذاشتن پی دی اف ترجمه کتاب کاپیتال روی اینترنت، فقط و فقط نقض غرض است. اگر گمان می‌کنید که با

ورشکسته کردن ناشران مستقل و مترقی که به حمایت همه ما احتیاج دارند، قدمی در انحلال روابط کالایی برمی‌دارید سخت به بیراهه رفته‌اید و ناآگاهانه در خدمت کسانی قرار گرفته‌اید که به هر طریقی تلاش می‌کنند صدای ناشران مستقل و مترقی و در نتیجه صدای نویسندگان و مترجمان مترقی را خفه کنند. حمایت ما از ناشران مستقل و مترقی بشدت با تلاش برای ورشکسته کردن آنان از طریق نشر رایگان آثارشان متضاد است.“

با این اوصاف، شایسته است همه دلسوزان اهل کتاب و فرهنگ نه تنها با هر کسی که به انتشار چنین فایلی و فایل کتاب‌هایی از این دست اقدام می‌نمایند برخورد کنند، بلکه بر آن باشند با خرید کتاب‌هایی چون کتاب مورد بحث، ضمن یاری رساندن به ناشران حاشیه‌ای و غیر وابسته به منابع مالی و حمایتی دولتی، زمینه‌های دلگرمی نویسندگان و مترجمان پرتلاش و دلسوزی چون حسن مرتضوی را فراهم آورند.

شعری زیبا و دلنشین از سیمین بهبهانی

هیچ دانی ز چه در زندانم؟ دست در جیب جوانی بردم
 ناز شستی نه به چنگ آورده ناگهان سیلی ی سختی خوردم
 من ندانم که پدر کیست مرا یا کجا دیده گشودم به جهان
 که مرا زاد و که پرورد چنین سر پستان که بردم به دهان
 هرگز این گونه زردی که مراست لذت بوسه مادر نجشید
 پدري، در همه عمر، مرا دستی از عاطفه بر سر نکشید
 کس، به غمخواری، بیدار نماند بر سر بستر بیماری من
 بی‌تمنایی و بی‌پاداشی کس نکوشید پی یاری ی من
 گاه لرزیده ام از سردی ی دی گاه نالیده ام از گرمی ی تیز
 خفته ام گرسنه با حسرت نان گوشه مسجد و بر کهنه حصیر
 گاهگاهی که کسی دستی برد بر بناگوش من و چانه من
 داشتم چشم، که آماده شود نوبتی شام شبی خانه من
 لیک آن پست، که با جام تنم می رهید از عطش سوزانی
 نه چنان همت والایی داشت که مرا سیر کند با نانی
 با همه بی سر و سامانی خویش باز چندین هنر آموخته ام
 نرم و آرام ز جیب دگران بردن سیم و زر آموخته ام
 نیک آموخته ام کز سر راه ته سیگار چسان بردارم
 تلخی ی دود چشیدم چو از او نرم، در جیب کسان بگذارم
 یا به تیغی که به دستم افتد جامه تازه طفلان بدرم
 یا کمین کرده و از بار فروش سیب سرخی به غنیمت ببرم
 با همه چاپکی اینک، افسوس دیرگاهی است که در زندانم
 بی‌خبر از غم ناکامی ی خویش روز و شب همنفس رندانم
 شادم از اینکه مرا ارزش آن هست در مکتب یاران دگر
 که بدان طرفه هنرها که مراست بفزایند هزاران دگر

“فمینیزم، ناسیونالیزم و جنبش مسلحانه زنان کوبانی”

شراره رضائی - 29 مرداد

در بستر خشونت و وحشیگری، در سرزمین آتش و خون و جنگ، در میان شعله های خشم جهل و دین، در دشت آسمان مه گرفته دلتنگی ها از سرهای بریده و جان دادن و آرزوها و رویاهای نهفته در سینه، زنان و دخترانی برای برابری و انسانیت می جنگند. زنان کوبانی نامی که این روزها بر سرزبان ها افتاده و دیدگاه های مختلفی را در مخالفت یا موافقت در مسلح شدن زنان برانگیخته است.

داعش با تفکری پلید و ارتجاعی و ضد انسانی، انسان ها را سر میبرد و حکم مثله کردن هزاران زن را صادر کرده و صدها زن را به اسارت و بردگی در خیابان ها به حراج گذاشته است، داعش قصد دارد بربریت را جایگزین انسانیت کند و از هیچ گونه درنده خویی نه تنها ابایی ندارد بلکه سرهای بی تن را بدست کودکان در معرض نمایش قرار میدهد تا ترس و وحشت در دل جامعه بیافکند.

مادرانی در سنین متفاوت و تا 40 سال و بالاتر باچهره هایی خسته از ستم و نابرابری و دختران جوانی که با کوله باری از آرزوها، برای ساختن دنیایی بهتر یا حداقل از دست ندادن قوانین نسبی انسانی که تاکنونی که به دلیل یک عمر مبارزه اشان بدست آورده اند و نمی خواهند آن حداقل ها را هم از دست بدهند، امروز بپا خاسته اند و اسلحه به دوش کشیده اند تا از حرمت انسانی شان دفاع کنند. این زنان مستقل با هر تفکر و دیدگاهی می خواهند از زندگیشان، از فرزندانشان، از حق شان دفاع کنند و این شجاعت و اراده استوارشان ستودنی ست. زنانی که نمی خواهند اجازه دهند تا تاریخ

سیاه اسلام با به بردگی گرفتن و فروش زنان بار دیگر تکرار شود.

نظری این است که مسلح شدن زنان خود نوعی وارد شدن در خشونت است. چون اگر اسیر شوند مانند مردان با آنها رفتار نمی شود. و نظری می گوید که این زنان بخشی از نیروی احزاب ناسیونالیست کرد اند...

اولاً تجارب تا کنونی ثابت کرده است که اگر زنان همانند انسانهای بی اراده درخانه بمانند مورد تجاوز قرارگرفته و به اسارت و بردگی و بازار فروش فرستاده میشوند. اما اگر بجنگند، نشان می دهند که تسلیم سرنوشتی نمیشوند که داعش برایشان تعیین میکند.

دوماً زنان کوبانی بخشی از سنت ناسیونالیسم کرد نیستند. زنان در سنت "کردایه تی" مادرانی اند که پیشمرگان را در دامن خود می پروراند و برای پیشمرگان لباس و آذوقه تهیه میکنند. شرکت داوطلبانه زنان کوبانی علیه این سنت قد علم کرده است. گیریم بخشی از این زنان به تفکر ناسیونالیستی آلوده باشند، اما امروز بحث بر سر این نیست. شرایط امروز برای این زنان و جنگ شان جنگ مرگ و زندگی است. آنها تصمیم گرفته اند علیرغم ارتش پیشمرگان مرد احزاب، خود مستقلاً سر پای خود بایستند و به دشمن بگویند که گوسفندان بی آزاری نیستند که آنها سرشان را ببرند و یا به میدان های خرید و فروش بفرستند. این را از زبان خود زنان و دختران مسلح کوبانی می شنویم که ما نمی خواهیم تسلیم داعش شویم. دنیایی را نمی خواهیم که آنها ما را به بردگی قرون وسطی برگردانند. همین اراده و تصمیم زنان کوبانی صرفنظر از اینکه در

آینده کدام نیروی میبرد یا میبازد، نقطه عطفی تاریخی در تاریخ مبارزه زنان برای آزادی و برابری است.

جنبش زنان کوبانی و تحرک بیشتر زنان به مسلح شدن صرفاً امری مربوط به زمان حال نیست و ریشه در اعتراض تاریخی زن به موقعیت فرودستش دارد. شاید گفته شود که زنان قبلاً هم در میان پ ک ک یا حزب برادرش در سوریه مسلح شده اند. ولی نباید فراموش کنیم که در سنت پ ک ک زنان و دخترانی که در سازمان گریلایشان مسلح می شدند دیگر زن نمی ماندند. اینها دیگر از همه بروزات زنانگی باید دست می شستند. دختران گریلا میبایست مرد میشدند. آنها حق عاشق شدن و ازدواج و بچه دار شدن نداشتند. با پیوستن دختران و زنان به صف پ ک ک زنانگی و همه چیز ممنوع بوده و همه بدون ابراز وجود جنسیتی گریلا و فداییان وطن میشدند. مردسالاری و درجه دو بودن زن در سنت ناسیونالیسم کرد اگر همانند داعش امروز نیست اما هیچ تفاوتی با سنن مذهبی چون جمهوری اسلامی ندارد. بنا براین حرکت امروز زنان بویژه در کوبانی در این سنت نیست. آنها دخترانی اند که چه بسا نامزد و یا معشوقی دارند و یا مادرانی اند که همسر و فرزندانشان را دارند. این ها فداییان وطن نیستند بلکه مدافعان آزادی و حرمت انسانی خود هستند. اینها با چشمان خود می بینند که چگونه صدها زن ایزدی را به اسارت برده و در بازار بردگی به فروش میرسانند. در دل این حرکت ایده و تفکر و تصمیم و اراده ای وجود دارد که می گوید: ناجی ای وجود ندارد. ما خود باید به دفاع از خود برخیزیم.

فمینیست های نازک دل و مخالف خشونت نمیتوانند درد این زنان را و نکیتی را که یقه شان را گرفته بفهمند. و چپ ها بی که از زاویه مخالفت با ناسیونالیسم این حرکت را مفت و مجانی به آنها میفروشنند خود کسانی بی اراده و بی ربط به این حرکت اند. یا از دور دستی بر آتش دارند و از آنجا که خود کاری نمیکند، هر حرکت انقلابی و آزادیخواهانه را دودستی به جریاناتی که درگیراند تقدیم میکنند.

اگر فردا زنان مسلح کوبانی یا داوطلبان مسلح شدن در میان زنان منطقه ناچار به تسلیم در برابر سنت ناسیونالیسم کرد شوند خود هیچ تقصیری ندارند. آن زمان منتقدین از موضع چپ است که باید سرشان را پایین بیندازند که سراغ این حرکت نرفته و به ارتقاء افق سیاسی شان کمک نکرده اند.

نهایتاً حضور زنان آزادیخواه در میدان های مبارزه، همواره انگیزه ای قوی ست برای امکان درهم شکستن مناسبات نابرابر و زن ستیز. باید از هرگونه امکانی برای ارتقاء سطح آگاهی و توان مبارزاتی و امروزه توان نظامی این زنان علیه توحش داعش و تحجر و هرگونه فرقه گرایی و قوم پرستی و زن ستیزی و ارتجاع کوشید و تلاشی خستگی ناپذیر را انجام داد. تمام زنان و هرکس که مدعی مدافع حقوق زن است باید از مبارزات این زنان دفاع کند و به پشتیبانی از آنان بپیوندد. باید از این زنان آموخت.

“ به ظلمت اذان تان ”

علی رسولی - اورست

شب بود

”سنگال“ زخمی

”سنگال“ بی‌ماه

و ”کوبانی“

و ”کوبانی“ دست‌های چریکی بود آماده‌ی شلیک

شب بود

کودکی خموش گرمای پستانی را گم کرده بود

نور در کوچه سلاخی می‌شد

و خدا در خیابان دختری را می‌فروخت.

شب بود

بر گلوگاه ستارمئی خون لانه کرد

جنازمئی زنی بر سنگ فرش های ”حلب“ ... دنیا را گلگون

کرده بود

و مژگان مرده‌اش تا سنگال می‌رسید

و ”خان یونس“ گریه کرد

و ”حلبچه“ دوباره مرد.

شب بود

خواب با انفجار لعنت می‌شد

کردستان سرود مسلسل بود

زنی عطر آشنای شورش را بر اسلحه‌اش بوسه می‌کرد

و سنگر کشتن بانگی بود که حاکمیت شمشیر بر گل را

ایمان داشت.

شب بود

شب بود

ماه سنجاقی بود بر انیفرم یک زن

کهکشان قطار فشنگی بود به انتظار رگبار

عشق

مقصد

و

آرمان

خنده ی یک کودک بود.

سپهبد امیر احمدی قصاب لرستان



خود، به فرماندهی سپهبد امیر احمدی معروف به قصاب لرستان را علیه اتباع لر خود، فراهم کرد و فجیعترین قوم کشی تاریخ

معاصر ایران را رقم زد که متأسفانه نویسندگان، تاریخ‌نویسان و سیاسیون در ایران، از کنار آن به راحتی گذشته و از تاریخ معاصر آن را حذف کرده اند. فجایعی

ادامه در صفحه 30

”ما با مردم اسرائیل دوست هستیم.“ سپهبد ”احمد امیراحمدی“ (1263-1344 ه.ش) اولین سپهبد عصر رضاخان و پدر بزرگ ”هوشنگ امیراحمدی“ است که از عوامل برجسته کودتای سوم اسفند 1299 و کارگزاران برجسته ”کشف حجاب“ در ایران به شمار می‌رود. سپهبد امیراحمدی در طول حیات خود 8 بار وزیر جنگ، 2 بار وزیر کشور، 5 نوبت فرماندار نظامی تهران، 2 بار فرمانده کل ژاندارمری ایران و سالها فرمانده لشکرهای لرستان و آذربایجان و همچنین 16 سال عضو مجلس سنا بوده است. او یکی از سرمایه‌داران درجه یک ایران و ملقب به ”سپهبد یکصد کنتور“ بود، چون املاک و مستغلات زیادی در تهران داشت. در زیر بخش کوچکی از تاریخ قتل لرها را بدست این ژنرال مورد افتخار سیستم ضد خلقی سلطنت را می‌خوانید:

رضاشاه با چنین ترفندی، بزرگترین لشگرکشی حکومت

فقط بخش بسیار کوچکی از جنایات سپهبد امیراحمدی (قصاب لرستان) پدر بزرگ مزدور فاشیسم حزب الله هوشنگ امیر احمدی ژنرال مأمور سرکوب لرها را خواندم و از فرط غصه نتوانستم ادامه بدهم اینرا بیشتر برای لرهای همولایتی ام مینویسم برای آنها که هنوز هم لر هستند و هویت خود را فراموش نکرده اند:

”هوشنگ امیراحمدی“ نوه سپهبد امیراحمدی و از دستیاران ”ریچارد فرای“ است که بعنوان ”دلال رابطه ایران و آمریکا“ شناخته می‌شود. او در پوشش پروژه ”بازگشت ایرانیان خارج از کشور“ سال 1368 به ایران آمد و با ”عطاءالله مهاجرانی“ روابط پایداری داشت. سرانجام به واسطه ”اسفندیار رحیم‌مشایی“ با رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد رابطه نزدیکی یافت و با او ملاقات کرد. امیراحمدی سال 1387 با ”شائول موفاز“ وزیر دفاع وقت اسرائیل ملاقات کرد و پس از آن مشایی گفت

مردم سندج در حمایت از مردم شنگال تظاهرات کردند



در حمایت از مردم "شنگالی" و "کوبانی"

نسرین رمضانعلی - 29 مرداد

در هفته گذشته در شهرهای کردستان شاهد کمپینی گسترده در سطح شهرها در حمایت از مردم شنگال و کوبانی بودیم. با رسانه ای شدن وضعیت اسفبار مردم آواره در شنگال عراق و کوبانی در سوریه، مردم شهرهای کردستان بصورت خودجوش دست به ایجاد محلهایی برای جمع آوری کمکهای مالی وکالائی برای مردم شنگال شدند. اگرچه در ابتدا با مزاحمت‌های نیروهای دولتی روبرو شدند اما ایستادگی مردم در مقابل اقدامات مسئولین استانی و شهری ناکام ماند. در قریب به اتفاق شهرها مهاباد، سنندج، ربط، پیرانشهر، پاوه، روانسر، جوانرود، موچش از توابع کامیاران، حسن آباد از توابع سنندج، کامیاران، سردشت، کرمانشاه، سقز و روستاهای اطراف تلاش کردند کمکهای نقدی وکالائی خود را به محل جمع‌آوری این کمکها برسانند. آنچه که گفته میشود مردم اگرچه بشدت از وضعیت اسفباری که بر مردم شنگال و کوبانی جاری است نگران هستند اما فضای بشدت شورانگیز برای کمکهای مردمی و انساندوستانه در جریان است. لازم به ذکر است روز شنبه علیرغم اینکه در شهر سقز و کامیاران مجوز یک هفته برای برپائی چادرهای کمک رسانی توسط مردم گرفته شده بود، مجوز از جانب مسئولین لغو شد و اجازه جمع آوری کمکهای مردم با تهدید مسئولین حکومتی روبرو شد. البته در شهر کامیاران روز اول نیروهای اطلاعات به محل رفته و بنرهایی که در حمایت از مردم شنگال نصب شده بود را جمع کردند که با اعتراض حضار روبرو شد. سقز روز جمعه را به نام روز شنگال نامگذاری کرد. روز جمعه به ابتکار مردم و بخصوص جوانان در چندین محل ابتکار را بدست گرفته و شروع به جمع‌آوری کمکهای مردمی برای شنگال و کوبانی کردند. فضای شهر چنان بود که مسئولین دولتی ساکت نماندند و در رسانه های مطبوعاتی گفتند این روز در شهر سقز نام شنگال را برخورد نهاد. در حالیکه طی روزهای گذشته مردم سردشت مشغول جمع آوری کمکهای مردمی برای مردم آواره

تنها اعلام نکردند خانه ما خانه شماست. مردم نشان دادند که قربانیان جنگهای ارتجاعی، عادی ترین مردم این سرزمین هستند. ده ها بنر و پوستر از جنایتهایی که داعش بانی آن است در سطح شهرها به نمایش گذاشته شده است. در محل کار و زیست، در تاکسی و در صف خرید نان، مردم از وحشیگری داعش سخن میگویند. مردم این شهرها نشان دادند معنی و مفهوم واقعی انسانیت چیست. تظاهرات مردم کرمانشاه، راهپیمائی سمبلیک مردم سردشت، مارش خیابانی مردم مریوان، از زمره اقداماتی است که هر وجدان بیداری را به وجد می‌آورد و باعث میشود که خود را به محلهای جمع آوری کمکها برساند.

شنگال بودند و شماره حسابی را برای واریز کردن کمکهای نقدی اعلام کرده بودند مسئولین حکومتی شماره حساب را مسدود کردند و تلاش در اختلال در کار مردم داشتند. این اقدام مسئولین دولتی با حرکتی نمادین از جانب مردم روبرو شد. مردم سردشت مسیری را راهپیمائی کردند. شعارهایی در دست مردم بود: مردم شنگال و کوبانی تنها نیستند. کودکان شنگال تنها نیستند. کشتار مردم ایزدی را محکوم میکنیم. داعش و جنایتهایش محکوم است.

مردم در شهرهای کردستان با این اقدام کم نظیر انزجار خود را از نیروهای ارتجاعی و فاشیستی داعش نشان دادند. مردم نشان دادند علیه جنگ و کشتار هستند. مردم

نگاه احمد شاملو به شعبده بازیهای رژیم و نمایش دوم خرداد

قسمت دوم

مسلم منصوری

با شکست جنبش مردم و کودتای ننگین ۲۸ مرداد و شکست انقلاب ۵۷ و به یغما بردن و به لمپنیسم کشاندن آن توسط خمینی، شاملو در برابر سرخوردگی ها و روحیه تسلیم طلبی میگوید:

”سالهای اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سالهای سیاه فرسود اما اعتقاد ما به ارزشهای والای انسان نگذاشت که



از پا درآیم. پیر شدیم و در هم شکستیم اما زانو نزدیم و سر تسلیم فرود نیاوردیم. تاریک ترین لحظات شوربختی و نومیدی را از سرگزاندیم اما به ابلیس آری نگفتیم، چرا که ما برای خود چیزی نمیخواستیم. به دوباره دیدن آفتاب نیز امیدی نداشتیم. آفتاب ما از درون به جانمان می تابید. گرم این غرور بودیم که اگر در تنهایی و یأس میمیریم، باری، بار امانت که نزد ماست و نمیباید بر خاک راه افکنده شود را به خاک نمی اندازیم. دیروز چنین بود و امروز نیز لامحاله چنین خواهد بود. نه جهان به آخر رسیده است و نه قرار است که سلطنت جابرانه ابلیس برای ابد بر پهنه زمین مستقر بماند“.

بعداز سرکوب وکشتار آزادیخواهان ازسوی جمهوری اسلامی درسال ۶۰ و تسلط ارتجاع برجامعه، شاملو در شعر حکایت این موضوع رابه خوبی تصویر می کند:

مطرب درآمد / با چکاوک سرزنده ای بر دسته سازش./
مهمانان سرخوشی / به پای کوبی برخاستند./ از چشم پنگه ی مغموم/ آنگاه / یاد سوزان عشقی ممنوع را / قطره ئی / به زیر غلتید./ عروس را بازوی آژ با خود برد./ سرخوشان خسته پراکندند./ مطرب بازگشت/ با ساز و / آخرین زخمه ها در سرش/ شاباش کلان در کلاه اش. / تالار آشوب تهی ماند / با سفره چیل و/ کرسی بازگون و/ سکوب خاموش نوازندگان / و چکاوکی مرده / بر فرش سرد آجرش.

فقط از چشم پنگه مغموم است که از این همه شبیادی مطرب [رهبر] که عروس را [انقلاب را] با خود برد قطره ئی به زیر می غلتید.

اما در این سو، فضای جاری بر عرصه ادبی و هنری را می بینیم که چگونه طیفی از به اصطلاح روشنفکران و هنرمندان به بارگاه دارالخلافه تهران سر فرود آورده اند، یا به کشف و شگردهای تکنیکی و مضامین انتزاعی و بی ربط با دنیای پیرامون سرگرم هستند یا نقش پا اندازان مباحث تئورسین های رژیم و نظام سرمایه را به عهده گرفته اند.

بعد از مرگ شاملو به ویژه درخارج ازکشور دیدیم که چگونه یک مشت رجاله های سیاسی وفرهنگی و آدمهای بی مقدار به صف شدند تا از اعتبار شاملو برای آلوده دامنی و بی اعتباری خود وام بگیرند و پاسداران سیاسی رژیم تا دلالان ادبی و سیاسی، روضه خوانی و تملق گویی برای شاملو به راه انداختند و چنان حرمت شکنی کردند که خواستند از شاملو نیز به نفع دوم خردادیها بهره بگیرند. یکی در نامه اش به حجاریان با افتخار مینویسد سر سفره عید در منزل برادرش عکس شاملو را کنار عکس حجاریان { از پایه گزاران اداره آدمکشی رژیم} گذاشته است.

هرچند رد پای شاملو درمبارزه و اعتراض او به وضع موجود واشتیاق سوزان او به آزادی، آنقدر روشن و استواراست که این رجاله ها نمیتوا نند گردی بر آن بنشانند. شاملو هیچگاه برادری از آن دست نداشته که به طاعون آری بگوید:

که دسته شلاق دژخیم تان را می تراشید / از استخوان برادرتان / و رشته تازیانه جلاذتان را می بافید / از گیسوان خواهرتان...

هاله ای تقدس دور فرد یا جریانی تنیدن وآن را از بستر نقد

کنار گذاشتن، حاصلی جز تحکیم بیشتر دستگاه تحمیق و حماقت ندارد، و این خود توهین وتحقیر شعور انسانیتست. ”انسان به برگزیدگان بشریت احترام میگذارد و از مشعل اندیشه های آنان روشنایی می گیرد، اما درست از آن لحظه که از برگزیدگان زمینی و اجتماعی خود شروع به ساختن بت آسمانی قابل پرستش میکند نه فقط به آن فرد برگزیده توهین روا می دارد بلکه علیرغم نیت آن فرد برگزیده، برخلاف تعالیم آن آموزگار خردمند که خواسته است او را از اعماق تعصب و نادانی بیرون کشد باردیگر به اعماق سیاهی و سفاقت و ابتذال و تعصب جاهلانه سرنگون میشود. زیرا شخصیت پرستی لامحاله تعصب خشک مغزانه و قضاوت دگماتیک را به دنبال میکشد، و این متأسفانه بیماری خوف انگیزی است که فرد مبتلا به آن با دست خود تیشه به ریشه خود می زند“.

شاملو دارای ساختار مشخص فکری بود. جایگاه اش را در این جهان یافته بود و می دانست در کجای این جهان ایستاده است. از این رو توان تشخیص و تحلیل رویدادها و حوادث اجتماعی و تاریخی را داشت.

زمانیکه به اصطلاح اصلاحات گورباچف در شوروی شروع شده بود، بخش بزرگی از جریانات روشنفکری در سطح جهان پشت سر گورباچف قرارگرفتند و درحمایت از گلاسنوست و پرسترویکاش با هم به رقابت برخاستند و امثال گابریل گارسیا مارکز برای دیدن گورباچف راهی شوروی شدند. در همان زمان شاملو می گوید:

”من خیلی راحت خدمت شما عرض کنم، در این مورد سخت نگرانم. شرق دارد گرایشهایی به طرف غرب پیدا میکند، همچنانکه غرب گرایشهایی به طرف شرق پیدا میکند، این یعنی زلزله. زلزله ای که فقط آوارش روی سر مردم جهان سوم خراب خواهد شد“.

امروزه با توحش افسار گسیخته سرمایه داری در جهان بخصوص در منطقه خاورمیانه، بخوبی درستی این نظر را درمی یابیم.

با این وجود شاملو در این دوره در تحلیل حوادث اجتماعی و روند آن دچار تناقض میشود. از یک سو به این نتیجه میرسد که تا زیر ساختهای فرهنگی و ارزشی جامعه دگرگون نشود، جامعه ره به جایی نمیرد و تنها در خواب گرده به گرده می گردد و از ارتجاعی به ارتجاع دیگر می غلند. راه بیرون رفت از این گذر را کار بنیادی فرهنگی می داند:

”من نمی گویم توده ملت ما قاصره یا مقصره ... جامعه، حافظه تاریخی ندارد، حافظه دسته جمعی ندارد. هیچگاه از تجربه عینی و اجتماعی اش چیزی نیاموخته وهیچگاه از آن بهره نگرفته ودرنتیجه هرگاه کارد به استخوانش رسیده روی پهلوش غلطیده، از یک ابتدالی به یک ابتدالی دیگه و این حرکت را پیشرفت دانسته، سر خودش را کلاه گذاشته، من متخصص انقلاب نیستم اما هیچوقت چشمم از انقلاب خودانگیخته آب نخورده، انقلاب خودانگیخته یعنی اینکه تو گاوَدونی تیر خالی کنی. انقلاب خودانگیخته مثل ارتش بی فرمانده است که بیشتر بدرد شکست خوردن و سرزمین به دشمن دادن میخورد تا شکست دادن و دمارازروزگار دشمن درآوردن. ملتی که حافظه تاریخی ندارد انقلابش هر اندازه هم از لحاظ مقطعی شکوهمند و از این قبیل توصیف بشود در نهایت امر به آن صورت در می آید که عرض شد یعنی در نهایت امر چیزی ارتجاعی از آب درمی آید. یعنی عملی خلاق صورت نخواهد گرفت. در برابر بیداد مغ ها و روحانیون زرتشتی که تسمه از گرده اش کشیده اند فریب عربها را میخورد و دروازه ها را بررویشان وا میکند، دویست سال بعد که از عربها به ستوه آمده و نهضت تصوف را براه انداخته، فیلس یاد هندوستان میکند، عناصر زرتشتی بکارمیگیرد که با آن همه خشونت ریخته دور، باز میکشد جلو، از شباهت جغه انار به تاج کیانی برای سوزاندن دماغ عربها. هنرش پیش میرود اما جامعه در عمل واپسگرایی می کند...“

شاه اسماعیل به دلایل سیاسی می افتد وسط که مملکت را شیعه کند فرض کنیم از لحاظ سیاسی بسیار خوب است، چون کشور را از اضمحلال نجات میدهد ولی اینکار به چه

بهایی انجام میشود، به قیمت از دست رفتن فرهنگ، هنر و دانش در ایران و از جمله به بهاء جان نیم میلیون نفر آدمیزاد... اما همین که روزی از ترس شمشیر شیعه شده و یا تظاهر به شیعه گری کرده، درست چند سال بعد به کلی موضوع را از یاد میبرد و چنان تعصبی جانشین حافظه تاریخی اش میشود که بیا و تماشا کن، حتی قبول میکند اگر پنج تا سنی بکشد یک راست میرود بهشت.

ما گفتیم یا گفتند، بخصوص آقای فریدون آدمیت که انقلاب مشروطیت یک انقلاب ضد فئودالیسم بود، بعدش رضاشاه می آید روی کار میشود بزرگترین فئودال دنیا. بعد از اینکه محمد علی شاه سقوط کرد نیما برای من تعریف می کرد که سر کوچه ایشان جایی بود مردم آنجا جمع می شدند در کنار دیوار می نشستند و یک فکلی که میدانست کنستیتوسیون با دو تا طین یعنی چه می رود بالای یک صندلی و شرح میداده این مشروطیتی که حالا شما اینجوری توانستید حفظش کنید اصلا معنی اش چیست.

من ایده آلیست نیستم ولی به حرمت انسان اعتقاد دارم و عمیقاً اعتقاد دارم انسان حرمت خودش را باید بشناسد. انسانی که میرود رأی خودش را میفروشد و یک یاردان قلی که استثمارکننده اش است با دو تومان یا یک چلوکباب به اسمش رأی میدهد، هر رأیی که می اندازد توی صندوق به ضرر من است. به ضرر انسانیت است به ضرر کل جامعه است و اول از همه من هم ناچار جوشش را میخورم. من معتقد به یک مبارزه فرهنگی ام، جامعه واقعاً باید بیدار بشود“...

از شاملو می پرسیم: سینما بدلیل جذابیت هایی که دارد، میشود بعنوان ابزاری در جهت تعالی انسانها سود جست. آیا تاکنون در جهان پیرامون ما بطور اعم و در ایران بطور اخص سینما توانسته است به این مهم بپردازد؟ در جواب می گوید:

”تعالی محال است. مگر اینکه نیازش با همه وجود احساس شود اگر این نیاز وجودداشته باشد همه چیز به مثابه موتور محرکه آن عمل خواهد کرد“.

-نیاز به تعالی؟

”قطعاً هر دست آمدی محصول احساس نیاز به وجود آن است. هزاران سال است در مناطق دامپروری ماقبل تاریخی ما، دور خانه با ترکه پرچین میکنند که گاوها کرت سبزی را نچرند. در تمام این هزاران سال هر روز مرد خانه از این پرچین بالا رفته، از رویش عبور کرده و هر بار شاخه زائد اش به شلوارش گرفته و آن را دریده، اما حریف هیچوقت به این موضوع که میشود آنجا در تعبیه کند که شلوارش را ندرد و زنش برای دوختن آن دچار زحمت نشود فکر نکرده. در واقع می توانیم بگوئیم چون این کار زیادی عادت زتش شده مردش نیاز آنرا حس نکرده و در نتیجه از تعبیه دری به پرچین که میشود گفت قدم ناچیزی در راه تعالی و امریست که دیگر از آنجا تا پرواز به کهکشانها چندان راهی باقی نیست، باز مانده است“.

اما شاملو در عرصه عمل بیش از دیگران این موضوع را در می یابد که در جامعه استبداد زده، در جامعه ای که انسان کوچکترین بهائی ندارد و از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم است، کارهای فرهنگی و هنری در شکل رسمی که از کنترل و فیلتر سانسور دولت رد میشود، نمیتواند ره به جایی برد و به آگاهی عمومی تبدیل شود. در نتیجه حرکت های فرهنگی بخاطر تحمیل شدن سمت و سوی آن توسط حکومت، در اکثر موارد نتیجه عکس میدهد و خود حکومت از آن بعنوان یک ابزار بهره میگیرد و چهره کریه خود را تحت پوشش آن می آراید. از همین روست که می گوید:

”در دنیایی که اداره و هدایتش به دست اوباش و دیوانگان افتاده، هنر چیزی است در حد تنقلات و از آن امید نجات بخشیدن را نمی توان داشت.“

شاملو بهتر از همه می بیند که در شرایط سرکوب و اختناق، بسیاری از روشنفکران و نویسندگان یا سر در آخور رژیم فرو می برند و در نقش پاسداران فرهنگی رژیم ظاهر میشوند. یا با سرگرم شدن به بحث هایی چون پسا مدرنیستی و شگردهای زبانی و تکنیکی و با ادبیات و با اشعار هجو و



هزل تخلیه روانی میشوند و میکوشند خودسانسوری خود را با این قبیل چیزها پنهان کنند. یا به چنان ذلت و در یوزگی ای میافتنند که می بینیم بسیاری از این مدعیان هنر و ادبیات حتی در این سوی مرز که روزگاری پناهنده سیاسی هم بوده اند، حالا برای پایان دادن به دوره تبعیدشان دست دعا به سمت رژیم بلند میکنند، سعی میکنند در اینجا به گونه ای بنویسند که در ایران هم قابل چاپ باشد. یعنی اینکه از اینجا به قوانین سانسور حکومت گردن می نهند و داوطلبانه خودکشی فرهنگی میکنند و به جنازه های فرهنگی تبدیل میشوند.

اگر جامعه نتوانسته روند درستی را طی کند و مردم حافظه تاریخی ندارند و در زیر فقر و ستم نسبت به هم مهاجم شده اند، این فقط محصول خود جامعه نیست، محصول سرکوب و نیز دستگاه های تبلیغاتی حکومت و همچنین خیانت مدعیان هنری و روشنفکری و دانشگاهی است که خود را به گاری حکومت بسته و از وضع موجود تغذیه می کنند. شاملو می گفت:

” سران این حکومت از ملتی که بند تنبانش را ندارد، میلیارد، میلیارد دزدی می کنند آنوقت همین مردم را به تخت جمشید و افتخارات چند هزار ساله سرگرم می کنند. واقعاً مسخره است. تازه این افتخارات هم بیشتر شامل پیروزبازی های شاهان و مسائل مربوط به آنان می شود نه جنبش های حیرت برانگیز اجتماعی تاریخ ایران مثل مزدکیان و تصوف و ... که آن را از حافظه جامعه به حاشیه رانده اند و توسط تاریخ نویسان قلم به مزد در زیر گرد و غبار چرندیات آن را پنهان کرده اند.“

وقتی رژیم برای نمایش انتخاباتی اش چهار تا جنایتکار را تعیین میکند تا مردم به اسم یکی از آنها رأی بدهند، می بینیم در داخل و خارج کشور مدعیان روشنفکری و کارشناسی و رسانه های گروهی بسیج میشوند تا آن را برای مردم بعنوان انتخابات جا بیندازد. در صورتیکه این نمایش مسخره خود بزرگترین توهین به مفهوم رأی و انتخاب است. خب جامعه چگونه باید از این گذر رد بشود که به یاردان قلی رأی ندهد و مفهوم واقعی انتخاب و حق رأی را دریابد. پس فرهنگ و هنر در چهار چوب های رسمی نمی تواند آگاهی را در جامعه جاری کند. اینجاست که شاملو می گوید:

”اثری که دگرگونی بنیادین را دنبال می کند، معمولاً امکان پخش و نشر ندارد. باید جای دیگری آنرا جستجو کرد.“

خب آنجا کجاست؟ طبعاً آنجا آثار هنری و فرهنگی خارج از چهارچوب های تعیین شده حکومت، سمت و سوی اعتراضی و زیرزمینی به خودش میگیرد و با حکومت و سانسورش درگیر میشود. و اینجا باردیگر لاجرم مقوله مبارزه و انقلاب خودش را نشان میدهد واینکه آگاهی در بستر مبارزات اجتماعی است که در جامعه جاری میگردد. چه کسی میتواند نادیده بگیرد که چند تا کتاب لاغر اندام صمد بهرنگی از همه دروس دانشکده ادبیات وکتابهای بیشمار دیگر که فقط بدر پرکردن تاقچه های کتابخانه میخورند، درجامعه تأثیر گذار تر بوده است. همین چند کتاب، دو، سه نسل را کتابخوان میکند و به سمت مبارزه برای احقاق حقوق خود سوق میدهد. وگر نه کارهای فرهنگی در صورتبندی رسمی و تهی شده از جوهره اعتراضی جز برای سرگرمی و تسکین جامعه یا اینکه ابزاری باشد در خدمت قدرتمندان حاصل دیگری ندارد. در همین نقطه است که مسئولیت یقه انسان را میگیرد و اینکه اثر نمیتواند از مآثر جدا باشد. مآثر حرفی را که در اثر میزند باید در عمل به آن وفادار بماند و بهایش را بپردازد. به قول کافکا اینجا کلمه حکم مرگ و زندگی را پیدا میکند.

هرچند نا بکارانی هستند آن سو(چیره دستانی در حرفه ” گت بسته به مقتل بردن) و دلیرانی دریا دل اینسو (چرب دستانی در صنعت زیبا مردن)“

شاملو با اینکه مدتی بین فعالیت های فرهنگی در چارچوب امکانهای موجود و مبارزات سیاسی و زیرزمینی با این تناقض روبرو بود و در سالهای آخر با بیماری مزمن و طاقت فرسائی درگیر بود، با اینکه بسیاری از نویسندگان و شاعران تلاش داشتند پای او را به سگ دعوای درون جناحی رژیم بکشانند، اما شاملو هرگز به آنان اجازه نداد تا به سود رژیم از او بهره ای بگیرند چرا که او جایگاه انسانی خود را در بستر آزادی و رهایی مردم یافته بود.

”من آنچه را که درست نمی بینم خودم را ناگزیر می بینم که با آن در بی افتم. البته این کار را فقط از طریق شعرنمیکنم از هر طریقی که از دستم برسد انجامش می دهم.“

تشنه را اگر چه از آب ناگزیر است و گشنه را از نان، / سیر

گشنه گی ام سیراب عطش / گر آب این است و نان است آن!

”آن که هدفش تنها و تنها رستگاری انسان نباشد، درد و درمان توده ها را نداند و نشناسد یا بر آن باشد که توده ها را برای ربودن کلاهی از نمذ قدرت گرزک دست خود کند روشنفکر نیست، دزدی است که با چراغ آمده“

میدانیم که تفاوت مقوله نقد با اقتراء و توهین از کجا تا کجاست. وقتی حرفی وحقیقتی طرح آن دکان بعضی را کساد میکند و چهره بزک شده عده ای را به هم میریزد و منافع کسانی را که از وضع موجود سود میبرند به خطر می اندازد، تیغ های آغشته به اقترا و دروغ است که بر سر و رویت میبارد. همه چیزی را به تو نسبت میدهند تا آنچه هستی و آنچه میگوئی پنهان و مخدوش بماند. شاملودراین مورد می گوید:

”درباره فردوسی من گفتم ارزش های مثبتش را تبلیغ کنیم و در باره ضد ارزش هایش به توده مردم هشدار بدهیم. مگر بدآموزی توی شاهنامه کم است

زن و ازدها هر دو در خاک به / جهان پاک از این هر دو ناپاک به!

زنان را ستائی سگان راستای / که یک سگ به از صد زن پارسای

شما هر چه دلتان میخواهد بگویید، من میگویم واقعاً اینجا شرم آور است و باید از ذهن جامعه پاک شود. گیرم وقتی تو ذهن این پاسداران بی عار و درد فرهنگ ایران زمین متحجر شد دیگر جرأت پدر دیارالبشری نیست که بگوید بالای چشمش ابرو است...“

این نمونه ها را می آورم تا نشان بدهم چه حرامزاده هایی بر سر راه قضاوتهای ما نشسته اند که می توانند به افسونی دوغ را دوشاب و سفید را سیاه جلوه بدهند. اینجا، تو همین دانشگاه { برکلی} اواسط بهار امسال مطالبی (راجع به فردوسی) عنوان کردم که اگر برای خودم آب نشد در عوض نان خشک جماعتی را حسابی کره مال کرد.

من عادتاً علاقه به پاسخگویی ایرادها ندارم. اگر طرف حق داشته باشد حرفش را می پذیرم و اگر یاهو میگوید که، از قدیم ندیم ها گفته اند جوابش خاموشی است. اما اینجا قضیه فرق میکند. اینجا کوشش شد تا با جنجال و هیاهو و عوامفریبی و عمده کردن پاره ئی جزئیات و ندیده گرفتن پاره ئی توضیحات و قاطی کردن مبلغی چرتیات واز گوشنش زدن و به آتش افزودن اصل مطلب را لاپوشانی کنند. اینجا با سر و ته کردن مطالب من یک عده سعی کردند با بی اعتبار کردن شخصی من که هیچ وقت هیچ ادعایی در هیچ زمینه ای نداشته ام و هرگز هیچ تعارفی را به ریش نگرفته ام خودشان را مطرح کنند. نتوربین های قشون دربدر خدایگان هم که درست یک وجب مانده به دروازه تمدن بزرگ پسخانه را به پیشخانه دوخت، افتادند میان، که وسط این هیاهو جل پوسیده بی اعتباری تاریخی شان را از آب بیرون بکشند.

یک عده گریبان لحن سخنرانی را گرفتند، گفتند و نوشتند که بنده برای افاضات خود ” لحن هتاک بی چاک ودهن“ بر گزیده ام. این آقایان ماشاء الله آنقدر کلاسیک و نسخه خطی تشریف دارند که باید گرفت دانشان دست صحاف باشی بازار بین الحرمین که عوض کت و شلوار و یا قبا و عبا تو یک جلد چرم سوخته قرن دوم و سوم هجری صحافی شان کند. اینجا حالی شان نیست که معنی را لحن است که تقویت میکند. اینجا نمیدانند یا دانستنش برایشان صرف نمیکند که کلمه برای این آفریده میشود که مفهوم یا مصداق مورد نظر را به طرف شنونده شلیک کند، بخصوص در گفتار ایراد می کنند که چرا به آخرین جنازه قبرستان سلطنت گفته ای ”مشنگ“ البته من نمی دانم چرا کلمه مشنگ را نمیتوان به کار برد. ولی این را میتوانم بگویم که آقا جان، نه خل و چل، نه دیوانه، نه ابله، نه احمق، نه شیرین عقل، هیچ کدام بار مفهومی کلمه مشنگ را ندارند. مشنگ کلمه ئی است که مردم ساخته اند و بارش بسیار سنگین تر از تمام صفاتی است که عرض شد. تو که آقا و باتربیتی و برای مفاهیم مختلف کلمات شسته رفته قاموسی و از آب نگذشته داری چه کلمه ئی را برای رساندن این مفهوم پیشنهادی میکنی؟ من حتی در شعر هم از این نوع کلمات به کار میبرم. تو

برای شخص خودخواهی که سیاستش بند تنبانی است(دیدید؟ یک گرزک دیگر!) ومحلّه هایی بنام مفت آباد و حلبی آباد و حصیرآباد و زورآباد و یافت آباد، که چه کلمه زیبایی پر معنائی است برای عده ای بیخانمان که برحسب اتفاق جائی را برای گل هم کردن سرپناهی به چنگ آورده اند. ملاحظه میکنید که توده ظاهراً بیسواد ما زبان فارسی را خیلی بهتر از استادان بی ریش یا ریش پشمنی دانشکده ادبیات ما می شناسد! باری تو برای آدمی عوضی که درنهایت امر چنین فقر آبادهائی را که همین جور ساعت به ساعت دور و ور پایتختش از عرض و طول رشد میکند نمی بیند و در عوض به خیال خودش دارد مملکت را از دروازه تمدن بزرگ عبور میدهد چه صفتی پیشنهاد میکنی که من آنرا به جای کلمه مثلاً به قول تو هتاک ”مشنگ“،یکار ببرم. چنین موجودی اگر مشنگ و حتی مشنگ مادرزاد نیست پس چیست؟ یا آن جوانک که دیدم در اعلامیه ئی نوشته بود:(در این نه سالی که مسئولیت خطر سلطنت را پذیرفته ام...) یکی را به ده راه نمی دادند، می گفت به کدخدا بگوئید رختخواب مرا بالای بام پهن کند. خب، اگر دروصف چنین کسی نشود گفت بالا خانه اش را اجاره داده با چه جمله دیگری میشود از جلوش درآمد که حضرت عالی نفرمائید لحن هتاک است.

وقتی زورشان نمی رسد، با اندیشه یا پیشنهادی دریفتد یا آن را منافی دکان و دستگاه خودشان دیدند همه زورشان را جمع می کنند که شخص گوینده را بی اعتبار کنند. این یکی از خصایص باید بگویم متأسفانه ملی ماست. وقتی ناندانی شان بسته به این است که ماست سیاه باشد،اگر یکی پیدا شد گفت بابا چشم دارید نگاه کنید، ماست که سیاه نمیشود،میگویند:” حرفش مفت است، چون مادرش صیغه قاطرچی امیر بهادر بوده “ میگویند : ”حرفش چرت است چون پدرش بهار به بهار راه می افتاده به باغچه بیل زنی، پائیز به بعد هم دور کوچه ها سیرابی می فروخته“ مزخرف میگوید چون خودمان در مکتبخانه دیدیم ابوالفضل را با عین نوشته بود ... این جوابگوئی نیست، کوشش نادرستی است برای راندن طرف به موضع دفاع از خود، ولاجرم معطل گذاشتن اصل موضوع. میگوئید چه کنیم؟ دست به ترکیب هیچی نزنیم و به هیچ چیز نظر انتقادی نیندازیم که دل اهل باور نازک و شکننده است و تا گفתי غوره، سردیشان می کند؟“

شاملو کار سترگی کرد و همچون بسیاری از هنرمندان و روشنفکران مترقی و آزادیخواه جوهره اعتراضی را در رگ و پی ادبیات ایران دوانید. یادش گرامی باد که:

چنان باز نمایاند که سکوت به جز بایسته ظلمت نیست،

و به اقتضای شب است و سیاهی ست تنها

که صداها همه خاموش می شود

و بدین نمط

شب را غایتی نیست

نهایتی نیست

و بدین نمط

ستم را

واگوینده تر از شب

آیتی نیست.

پایان

گفته هایی که از شاملو در این مقاله آمده بخش از آن قبلاً منتشر شده، بخش های دیگر از گفت و گوهای است که خودم با شاملو داشتم.



تاریخ گفته نشده اسلام

سیامک ستوده

محمد روسای قبایل شکست خورده را بلافاصله تعویض می نموده و یکی از مزدوران خود را جانشین آنان میکرده است و با این کار حق اعضای قبیله در امر تصمیم گیری در امور خود را که در نظام بدوی مراعات می شده نقض کرده از میان میبرده است. کما اینکه "فِرَوَة بن مُسَیک المُرادی" را پس از آنکه از روی فرصت طلبی نزد محمد آمده مسلمان میشود، خودسرانه، به ریاست دو قبیله دیگر که قبلاً مسلمان شده بودند- قبایل رُزَید و مَزَجج (به اضافه قبیله خود وی مُراد)- منصوب می نماید. به این ترتیب در نزد او آراء عمومی و اراده مردم در تعیین سرنوشت خویش پیشیزی هم ارزش نداشته است.

در مورد قبایلی مانند بنی حارث نیز که تسلیم او شده و یا داوطلبانه! به او می پیوندند، اغلب با آنکه همان رؤسای قبایل را که اکنون ناخواسته به مزدور او تبدیل شده بودند در مقام خود ابقاء مینموده است، با اینحال، یکی از افراد قابل اعتماد خود را نیز تحت عنوان آموزش قرآن و نظارت بر اجرای احکام دین برسر آنها میگمارده است تا از اینطریق کاملاً آنها را تحت کنترل و فرمان خویش داشته باشد.

در مورد بنی حارث نیز پس از آنکه به اسلام می گروند، "قیس بن حصین" را در مقام سالاری خود ابقاء نموده، "عمرو بن حزم، را از جانب خود بر سر آنان میفرستد. محمد در نامه اش به عمرو بن حزم که قرار است به آنها آموزش دین داده و مراقب اجرای عدالت اسلامی! و قوانین دین در میان آنان باشد این طور فرمان می دهد:

" که در هر کار از خدا بترسد که خدا پشتیبان مردم خدا ترس و نکوکار است و فرمان میدهد که حق را مطابق دستور خدا بگیرد و مردم را بشارت نیک دهد و به نیکی وادارد... و حقوق و تکالیف مردم را به آنها بگوید و در کار حق با مردم مدارا کند و در کار ظلم با آنها خشونت کند که خدای عز و جل از ظلم بیزار است و از آن منع کرده و گفته لعنت خدا بر گروه ستمگران باد."

اگر کمی درمطالب بالا دقیق شویم آن وقت به زبان واقعی قرآن و اسلام مانند هر زبان دیگری پی میبریم. محمد به فرستاده خود میگوید که در هر کار از خدا، یعنی از او بترسد. بعبارت دیگر، از سرپیچی از او ترس داشته باشد. خدا از مردم خدا ترس و نیکوکار پشتیبانی میکند. ولی ببینیم آدم خداترس و نیکوکار از نظر محمد و اسلام چه کسی میتواند باشد؟ مسلماً کسی که از خدا بترسد طبق فرامین و قوانین او که نیکوکاری هم در همان چهارچوب معنا میدهد عمل مینماید. یعنی با زنان چون برده جنسی رفتار میکند؛ با غیرمسلمانان معاشرت نمی نماید؛ با کفار یعنی افراد آزاده به جنگ می پردازد؛ در جهاد یعنی قتل و غارت مردم بی گناه و به اسارت گرفتن زنان و کودکان شان شرکت می جوید و غیره.

بعد میگوید: حقوق و تکالیف مردم را که چیزی جز وظایف و تکالیفی که مردم باید برای یک دیکتاتور انجام دهند نیست، به آنها بگوید و در کار حق با مردم مدارا و در کار ظلم با آنان خشونت نماید.

ما اکنون میدانیم که معنای حق و ظلم در اسلام چیست؟ هرچه که اسلامی است حق است. و ظالم کسی است که به قوانین و حرف خدا تن ندهد و بر علیه آن قیام کند. پس کشتن

کفار، تبعیض به غیرمسلمانان، و برده گرفتن زنان و غارت اموال مردم و... همه حق اند ولی عکس آن، یعنی عدالتخواهی و آزادی طلبی، ظلم. بنابراین فرستاده خدا باید با غارتگران و خطاکاران مدارا و در مورد کسانی که برای آزادی و بر علیه دیکتاتوری محمد و قوانین سیاه آن مبارزه میکنند، خشونت به خرج دهد.

آنگاه میگوید، خدای عز و جل از ظلم، یعنی عدالت و برابری طلبی، بیزار است، و لعنت به ستمگر که کسی جز فرد کافر (یعنی آزادیخواه) نیست. این زبان قرآن است. بطوریکه اگر کسی این زبان را نداند واقعاً فکر میکند محمد دارد از ظلم و ستمگری به همان معنایی که او از آن می فهمد صحبت میکند. در حالیکه ابداً چنین نیست. وقتیکه محمد از عدالت سخن میگوید منظورش عدالت اسلامی است؛ یعنی باج گرفتن از مردم بی گناه و تهدید آنها به قتل. همینطور منظورش از خداترس بودن باج دادن و اطاعت از نظام ظالمانه وی است. منظورش از گرفتن حق مطابق دستور خدا، همان خمس و زکات و جزیه است که اولی سهم محمد از غارت ها، دومی گرفتن مالیات از قبایل و مردمی که به زور مسلمان شده اند و سومی گرفتن مالیات اضافی از مردمی است که به مذهب اجباری او تن نداده اند. این معنای واقعی حق به زبان قرآن است.

بالعکس، هر جا که محمد در قرآن یا هر جای دیگری از ظالم و ستمگر نام میبرد، منظورش کسی است که بر علیه او قیام میکند و از حق خود دفاع مینماید. بنابراین معنای ظلم نیز در زبان قرآن عدالت است و البته "خدای عز و جل از ظلم بیزار" است و "از آن منع کرده".

دولت اسلامی

ابزار اتحاد طبقاتی اشراف

در همین فرمان است که محمد به فرستاده خود میگوید: "...نگذارد که از قبایل و عشایر سخن آرند و کسان را بدان خوانند، باید همه سخن از دعوت خدای یگانه باشد و هر که به خدا نخواند و به قبایل و عشایر بخواند او را به شمشیر بزنید تا همه دعوت به خدای یگانه بی شریک باشد..." که این چیزی جز تاکید بر گریز از ساختار غیرمتمرکز و آزادی خواهانه سیستم قبیله ای و دعوت به ساختار دولت و دیکتاتوری مطلقه قدرت مرکزی نیست.

لازم به توضیح نیست که در سیستم قبیله ای، همانطور که قبلاً نیز دیدیم، قدرت سیاسی متمرکز و وجود نداشت. هر قبیله بعنوان یک واحد مستقل حاکم بر سرنوشت خویش

بود و هیچ نیروئی از خارج بر آن اعمال قدرت نمیکرد.

البته ما می دانیم که در دایره دموکراسی بدوی تا زمانیکه رئیس قبیله فاقد نیروی مسلح جداگانه بود، انتخاب وی و همه تصمیمات اساسی با نظر توده اعضا و یا حداقل ریش سفیدان قبیله اتخاذ میشد. خود رئیس قبیله نیز انتخابی و عزل کردنی بود. بنابراین، نه تنها در درون قبیله بلکه در خارج از قبیله نیز نظام قدرت مرکزی- یعنی منبعی که همه قدرت در دست آن باشد- وجود نداشت و اصولاً دولت به عنوان چنین منبع قدرتی هنوز به وجود نیامده بود. به جز توده اعضا، صاحبان ثروت، منابع قدرت در درون قبیله بودند که از مدت ها قبل و با پیدایش مالکیت خصوصی بعنوان یک نیروی موثر و صاحب نفوذ به وجود آمده بودند. اینها همان اشرافیت قبیله ای بودند که مثلاً در مکه، ابوسفیان از جمله این اشرافیت بود.

این اشرافیت هرچند صاحب قدرت اقتصادی بود و از این طریق تقریباً در همه امور بطور غیرمستقیم اعمال نفوذ میکرد، ولی هنوز قدرت سیاسی اش در درون قبیله محدود بود و نمیتوانست چندان از مرزهای دموکراسی بدوی فراتر رود. بعبارت دیگر حقوق سیاسی و اجتماعی و حتی فردی این اشرافیت، حداقل از نظر رسمی، بهمان اندازه بود که حقوق یک عضو ساده قبیله. درواقع، اشرافیت قبیله ای هرچند از لحاظ قدرت اقتصادی برتر از توده اعضا و دارای نفوذ بر آنها بود، ولی این نفوذ هنوز به سطح سلطه سیاسی ارتقاء، و حداقل رسمیت نیافته بود. از این رو این اشرافیت که اکنون تقریباً در بیشتر قبایل به وجود آمده بود، از نظر اقتصادی هنوز پراکنده و نتوانسته بود خود را زیر لوای یک قدرت سیاسی مرکزی متحد سازد.

این پدیده در عربستان جنوبی (یمن) و شمالی که قبلاً شاهد پیدایش نظام پادشاهی شده بود، در سطح منطقه ای به وجود آمده بود. ولی در عربستان مرکزی، سیر تحول اجتماعی هنوز به این مرحله از تکامل خود نرسیده بود. و اشرافیت قبیله ای هنوز حتی خود را از نظر سیاسی در چهارچوب دولت- شهر متمرکز و متحد نکرده بود. در نتیجه از نظر اقتصادی نیرویش پراکنده و از نظر سیاسی ضعیف بود و هنوز نتوانسته و یا هنوز نخواست به خود را بطور کامل از بندهای قبیله ای آزاد و بصورت یک طبقه متشکل سازد.

لازمه این کار از میان بردن استقلال قبیله ای و قراردادن خود بعنوان یک طبقه و تحت لوای یک قدرت مرکزی بر بالای سر آن بود. اشرافیت قبیله ای تنها تحت لوای چنین دولتی بود که می توانست خود را در سطح یک طبقه متحد سازد. این وظیفه ای بود که آگاهانه یا نا آگاهانه محمد انجام آن را به عهده گرفته بود. هنگامی که محمد به فرستاده خود می نویسد که

"همه سخن از دعوت خدای یگانه باشد و هر که به خدا نخواند و به قبایل و عشایر بخواند او را به شمشیر بزنید تا همه دعوت به خدای یگانه بی شریک باشد"، او در واقع بسط قدرت یگانه مرکزی به جای قدرت های پراکنده قبیله ای را مد نظر دارد.

همانطورکه میدانیم تشکیل قدرت مرکزی دولتی در عربستان، به دست محمد و در ابتدا جداز خود این طبقه بود که انجام گرفت. چرا که اشرافیت مکه در ابتدا- و زمانیکه محمد با ادعای مطیع کردن عرب و عجم در پشت سر آن قدم به پیش گذارد- تصور این را هم نمیکرد که روزی محمد بتواند بر قبایل عرب مسلط شده، قدرت شخصی خود و اطرافیانش را به مثابه یک دولت مرکزی جایگزین قدرت آنها نماید. بهمین دلیل وقتیکه این قدرت به وجود آمد و هنگامیکه خود را بطور تهدید کننده ای به دروازه های مکه رسانید، به سرعت و به راحتی از طرف اشرافیت مکه و به خصوص ابوسفیان پذیرفته شد.

ما نیز دیدیم که محمد نه برای قتل عام و نابودی اشرافیت قریش، بلکه برای جلب رضایت آن به قبول و خزیدن زیر لوای این قدرت مرکزی بود که به مکه آمده بود. در واقع نیز، تاریخ بعدی اسلام، تاریخ افتادن این قدرت به دست اشرافیت عرب، به کار رفتن آن در جهت تحکیم و بسط قدرت آن و ارتقاء اش به سطح یک طبقه مسلط ملی و بعد جهانی در اشتراک و اتحاد با کل اشرافیت عرب و اشرافیت سرزمین ها و ممالک مفتوحه بود.

رقابت های میان جانشینان محمد پس از مرگ وی نیز چیزی جز رقابت های میان بخش های متفاوت این اشرافیت برای قرار گرفتن در راس این قدرت و برخورداری از سهم بیشتری از چپاول و غارت مداوم توده های عرب و سرزمین های دیگر نبود. پس از مرگ محمد نیز به درجه ای که این طبقه، قدرتی را که وی در سایه تلاش و کوشش های پیگیر خود به وجود آورده بود، بیشتر در دست خود میگیرد، به موازات افزایش ثروتی که از چپاول و غارت کشورهای دیگر عایدش میشود، آن را هرچه بیشتر از شکل ساده و ابتدائی اش در زمان محمد در می آورد و به دستگاه پر تجمل و پر زرق و برق یک قدرت مسلط جهانی، مشابه آنچه قبلاً اشرافیت رومی و ایرانی برای خود فراهم آورده بودند تبدیل میکند. تقلید کردن دستگاه خلافت از دربار ساسانی و به خدمت گرفتن بعدی کل بوروکراسی دولتی ایرانی، چیزی جز ارتقاء و تکمیل اداری این طبقه از یک طبقه ساده منطقه ای و محلی به یک طبقه گسترده جهانی نبود.

در پایان همین سال- سال دهم- محمد ماموران خود را برای جمع آوری مالیات زکات به نقاط تازه در قلمرو خود میفرستد. زیاد بن ابیید را به حَضَر موت در یمن، عدی بن حاتم را به طَنی (طی)، مالک بن نُویزه را به قبیله بنی حَنْظَلَه و غلاء بن الْحَضَرَمی را به بحرین می فرستد. بعلاوه، کمی بعد نامه هائی را نیز به همراه فرستادگان خود، برای قیصر روم، کسری شاه ایران، مُوَقِس پادشاه اسکندریه، همان که ماریه را به همراه یک کنیز و غلام دیگر برای او فرستاده بود، ارسال نموده آنان را دعوت به اسلام می نماید.

حجة الوداع

محمد، در ذیقعه سال دهم، برای حج عازم مکه میشود. در این سفر همه زنان و در واقع حرمسرای خود را به همراه می برد. پس از ترک مکه، این دومین بار بود که محمد

مراسم عُمره، طواف کعبه و سفرهای میان صفا و مروه را خود انجام می داد. اما او تا کنون در مراسم حج که در سال های بعد از صلح حدیبیه، با حضور مسلمانان و پاگان ها، هر ساله در تپه های عرفه و مُزدلیفه و در دره منا انجام می گرفت شرکت نکرده بود.

حتی در سال گذشته- سال نهم- او از شرکت در مراسم حج، شاید بخاطر حضور کفار و پاگانها امتناع ورزیده بود. ولی اکنون بعد از آنکه در سال گذشته، علی را به همراه ابوبکر برای قرائت سوره برائت و محروم کردن اعراب پاگان از حضور در مراسم حج به مکه فرستاده بود، مانعی در اینکه شخصا در این مراسم شرکت نموده مراسم آن را رهبری کند، نمی دید. و به راستی، اکنون که خانه کعبه از وجود انسان های بدوی و آزاده ما قبل تاریخ و بت های بی آزار آنان پاک شده بود، مناسب خلوت و تجدید میثاق غارتگران و سرکوبگران عرب با خدای جبار و ستمگر خود شده بود.

محمد هنگامی که به عرفه رسید، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید. آنگاه درحالیکه "ربیعة بن امیه بن خلف" سوالات محمد را از بالای عرفه با بانگ بلند برای خیل اطرافیانش- کسانیکه دست شان به خون بسیاری از مردم بیگناه عرب آلوده شده بود و اکنون در مراسم حج در پی او روان بودند- تکرار میکرد، مردم نیز یک صدا به او پاسخ میدادند. محمد سؤال میکرد: ای مردم میدانید این چه ماهی است؟ و ربیعه با صدای بلند آن را تکرار مینمود. سپس مردم یک صدا جواب می دادند: ماه حرام است. آن گاه به ربیعه می گفت. بگو می دانید این چه روزی است؟ ربیعه آن را تکرار می کرد و مردم جواب می دادند: روز حج اکبر است. بگو: خداوند خون ها و اموال تان را بر یکدیگر چون این ماه حرام کرده تا به پیشگاه پروردگار روید. بگو، خوب فهمیدید؟ و مردم جواب می دادند، بله! خدایا به تو شهادت می دهیم.

محمد مراسم حج را در هرجا که میخواست متفاوت از مراسم حج پاگان ها باشد، تعیین نموده، در این مراسم به پیروان خود نشان میدهد تا بعد از وی دقیقاً مورد عمل قرار گیرد. در آخر، دست به ایراد خطبه ای میزند که در آن چند نکته مهم را مورد تاکید قرار می دهد.

اول اینکه، در این خطبه اظهار میکند که نمیداند آیا سال بعد هرگز آنها را در این محل باز هم ببیند یا نه، که برحسب اتفاق، حدس او درست از آب در می آید و بهمین دلیل حج مزبور به "حجة الوداع" معروف میشود.

دوم اینکه، اعلام از میان رفتن ربا را میکند و میگوید: "رباها از میان رفت. فقط به سرمایه خود حق دارید... خدا فرمان داده که ربا نباشد. ربای عباس بن عبدالمطلب نیز همه از میان رفت." بنابراین، هرکس که بدهی داشته است، بخش بهره آن از میان میرود. این قانون را البته محمد برای جلب نظر اعراب که زیر بهره وام های اشراف، بخصوص اشراف قریش، احساس سختی میکرده اند وضع مینماید.

سوم اینکه، بار انتقام خونی را از دوش قبیله برمیدارد و همانطورکه در گذشته مفصلاً شرح داده ایم، بصورت قصاص بر دوش خانواده میگذارد. باین ترتیب با جایگزین کردن همبستگی خانوادگی به جای همبستگی قبیله ای در این مورد نیز ضربه دیگری به نظام قبیله ای و به نفع خانواده که یکی از ارگان های بسیار مهم نظام جدید بود وارد می آورد و برای نمونه، خون "حارث بن عبدالمطلب" را که به شیرخوارگی او را به طایفه بنی لیث

سپرده بودند و مردم هُدَیل او را کشته بودند، نادیده میگیرد و اعلام می دارد: "این نخستین خون ایام جاهلیت است که از میان میرود."

چهارم اینکه، ماه های حرام اسلامی را جایگزین ماه های حرام کفار نموده اعلام می کند که از این پس فقط "چهار ماه حرام است، سه ماه پیاپی و رجب مضر که میان جمادی و شعبان است." البته، برعکس ماه های حرام کفار که در آن هر نوع کشت و کشتار قدغن بوده است، در ماه های حرام اسلامی تنها کشتار مسلمانان به دست یکدیگر و نه کفار منع می گردد. و سرانجام به منظور تاکید بر موقعیت پست و برده وار زنان اظهار می دارد:

"و اما بعد، ای مردم شما بر زنان تان حقی دارید و آنها نیز بر شما حقی دارند، حق شما بر زنان تان چنان است که کسی را که از او بیزارید بر فرش شما ننشانند و مرتکب کار زشت نشوند و اگر مرتکب شدند خدا به شما اجازه داده که در خوابگاه از آن ها دوری کنید و آنها را نه چندان سخت بزنید، اگر دست برداشتند روزی و پوشش آنها را بطورمتعارف بدهید. با زنان به نیکی رفتار کنید که به دست شما اسیرند و اختیاری از خویش ندارند، شما آنها را به امانت خدا گرفته اید و به وسیله کلمات خدا حلال شان کرده اید."

آنگاه رو به آسمان میکند و میگوید: "بار خدایا، نمیدانم که من رسالت تو به شرط گزاردم، چنانکه شرط بود به بندگان تو رسانیدم و از عهده آن بیرون آمدم یا نه؟" و همه کسانیکه در مراسم حج حضور داشته اند هم صدا آواز بر می آورند که: "بلی یا رسول الله، رسالت حق تعالی به تمامی به ما گزاردی و از عهده آن بیرون آمدی". بعد می گوید: "بارخدایا، تو گواه باش بر ایشان که اعتراف نمودند بدان که من رسالت تو به ایشان گزاردم و شرط آن ایشان را به جای آوردم و از عهده آن بیرون آمدم".

البته ما میدانیم که در رسالت محمد مانند هر دیکتاتور دیگری، جایی برای رجوع به آراء عمومی برای گرفتن تاییدیه وجود ندارد. چرا که بنا به فرض، خدای وی داناتر از آن است که بخواهد در کشف حقیقت به آرای مردم مراجعه نماید. با اینحال، همین که کسی جرات این را که در آن جمع برخیزد و موفقیت او را در انجام رسالتش تکذیب نماید نمیکند، خود بالاترین نشان موفقیت او در انجام رسالتش بوده است.

پا نویس ها:

-ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص ۱۰۳۷.

-طبری، جلدچهارم، فارسی، صص ۱۲۵۷-۱۲۵۹.

- طبری، جلد چهارم، فارسی، ص ۱۲۵۹.

-Rodinson Maxime, in English, muhammad,p. 284.

- طبری، جلد چهارم، فارسی، ص ۱۲۷۸

-Rodinson Maxime, in English, muhammad,p.285.

-طبری، جلد چهارم، فارسی، ص ۱۲۷۶.

-همان جا، فارسی، ص ۱۲۷۷.

ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص ۱۰۶۱-



دروغین پیروزی را سنگ بنای شکست های فاحش تر، فرساینده تر و کاهنده تر نمود. طبقه کارگر بین المللی در فاصله تاریخی مورد بحث به همه این پسرقت ها و فروماندگی ها تن داد. با همه اینها در پهنه حصول مطالبات اقتصادی و رفاهی، اینجا و آنجا موفقیت هایی هر چند سازشکارانه و محدود نیز داشت.

دوره سوم (نیمه دوم سده بیستم تا امروز)
اشباع کامل جهان از سرمایه، استیلای مناسبات کار مزدوری در نقطه، نقطه کره ارض، صعود متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی به بالاترین سطوح، پیشرفت های حیرت انگیز سرمایه داری در قلمرو استفاده از ساز و کارهای دولت یا نهادهای مدنی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، فکری و کل فراساختارها برای تنزل بهای نیروی کار در یک سوی و مقابله با هر جنب و جوش سرمایه ستیز طبقه کارگر در سوی دیگر از جمله تحولات این دوره است. بهره گیری حداکثر سرمایه از مکانیسم های متعارف جالوگیری از پویه نزول نرخ سودها، حدت بی سابقه تضادهای ذاتی سرمایه، گسترش افراطی زمینه های خیزش بحران ها همراه با مزمن شدن، کوبندگی بیشتر و وقوع سراسری آنها، افزایش روزافزون شدت، وسعت و قدرت شبیخون های سرمایه به سطح معیشت توده های کارگر، زوال عمر جنبش های خلقی و امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، فروپاشی کمونیسم بورژوائی، تداوم زمینگیری جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی، تعرض زلزله وار سرمایه داری به شیرازه هستی بشر و قرار گرفتن جهان در آستانه گزینش میان بربریت مطلق یا نابودی نظام بردگی مزدی، خطوط عام ویژگی های دیگر این دوره تاریخی را تعیین می نماید. پایه های مادی و اجتماعی بروز این وضعیت، سرکشی مهارناپذیر تضادهای ذاتی تولید سرمایه داری در یک سوی و فروریزی آوار عواقب تأسی جنبش کارگری به سوسیال دموکراسی، کمونیسم بورژوائی، رفرمیسم راست اتحادیه ای و ضد امپریالیسم خلقی لایه های تحتانی بورژوازی بر فرایند روز کارزار طبقاتی پرولتاریا در سوی دیگر است. این وضعیت را کمی دقیق تر بکاویم. نسبت نرخ انباشت سرمایه در جهان با نرخ تولید اضافه ارزش انسان است که چرخه بازتولید سرمایه بین المللی به

تعبیرات به گونه ای شرربار، به شریان ذهن و شعور توده های کارگر جهان تزریق گردید. فتوحات این دوران سراسر فتوحات بخش هائی از بورژوازی و شکست آشکار جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بود. دوره مورد گفتگو تا جایی که به سرنوشت کارزار طبقاتی پرولتاریا مربوط است، در غالب جهات،

نشانه های عکس دوره پیش را بر پیشانی داشت. در قرن نوزدهم توده های کارگر اروپا و تا حدودی امریکا، راه گسست از بورژوازی را می رفتند، گام به گام آرایش صف متمایز پیکار خود را تدارک می دیدند. روایت بورژوازی از حقوق و مطالبات و آزادی ها را به نقد می کشیدند و این نقد را محتوای مبارزه طبقاتی روز می کردند. فشار بر سرمایه داران و دولت ها را افزایش می دادند، مستمراً به جلو می تاختند و عقب نشینی های مهمی را بر طبقه سرمایه دار و رژیم های حاکم تحمیل می نمودند. قرن

نوزدهم از درون همین کارزار طبقاتی شاهد زایش کمونیسم لغو کار مزدی، مارکس ها، انترناسیونال اول، کمون پاریس و نوع این حوادث بود. سالیان آخر این قرن و سراسر نیمه اول سده بیستم عکس این رخدادها را از کوله بار خود بیرون آورد. جنبش کارگری به رفرمیسم اتحادیه ای و آشیان دروغین سوسیال دموکراسی پناه برد، لشکر جنگ آور

کمونیسم بورژوائی شد، بیرق پیکار ضد سرمایه داری فرو انداخت، پیاده نظام جنبش های خلقی گردید. به جای تداوم گسست از اپوزیسیونهای سرمایه مدار بسیار عمیق تر در باتلاق تبعیت از راهبردهایشان فرو شد. انقلابی به عظمت انقلاب اکتبر را نه از سر موقعیت ضعیف جنگی که زیر فشار گمراهه آفرینیهای کمونیسم خلقی، باخت، این باخت مرگبار را پیروزی سترگ پنداشت. از شکست خود نه فقط درس مارکسی و ضد کار مزدی نیاموخت که روایت



ادامه ی سرمایه داری جهانی و ... از صفحه 13

کمونیسم می کوید و کالاهای زهر آگینش را با کمک همین مهر، خورد وسیع ترین بخش پرولتاریای جهان می داد. کمونیسم بورژوائی اردوگاه و ناسیونال چپ جوامع حوزه صدور سرمایه، مکمل یکدیگر بودند. در دل این همپیوندی، نسخه سوسیال رمانتیسیستی توسعه سرمایه داری ممالک سه قاره آسیا، افریقا و امرکای لاتین، راه حل ” خلق“ برای رهائی از سلطه امپریالیسم قلمداد می شد و جنگ در این راستا، پیکار ضد امپریالیستی خلق های قهرمان نام می گرفت. سرمایه داری دولتی مسلط در اردوگاه مهر سوسیالیسم می خورد و همین روایت سوسیالیسم دورنمای جنبشهای خلقی می گردید. طبقه کارگر همه جوامع حوزه صدور سرمایه ارتش استقرار ” دموکراسی خلق“!!، ” سرمایه داری مستقل ملی“!!، سوسیالیسم!! و بالاخره پاسدار حریم قطب قدرت سرمایه داری دولتی موسوم به ” اردوگاه کمونیسم“ می شد. سالهای آخر قرن نوزدهم و نیمه اول سده بیستم یا دومین دوره مورد گفتگوی این نوشته، دوران وقوع این رخدادها، عهد طلایی توسعه امپریالیستی سرمایه داری به سراسر جهان و عروج مناسبات کار مزدوری به شیوه تولید مسلط در تمامی کشورها و مناطق دنیااست. میدان داری سوسیال دموکراسی، ” سر زار رفتن“ انقلاب کارگری اکتبر، زایش کمونیسم خلقی لنینی، سرفرازی کمونیسم اردوگاهی، برآمد

جنبش های ”ضد امپریالیستی“!! تحتانی ترین لایه های بورژوازی، زمینگیری کمونیسم لغو کار مزدی، دفن شدن جنبش کارگری در گورستان رفرمیسم اتحادیه ای از سلسله رخدادهای این دورانند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا در این برهه زمانی طولانی بر عکس دوره سابق به صورت دردناکی، به ورطه پسرقت افتاد. فاجعه آمیزتر آنکه این پسرقت فرساینده هلاکت زا، همه جا به پیروزی، دستاورد و تاخت و تاز کمونیستی تعبیر شد. معجون سمی این

واژه “جاش” چگونه وارد ادبیات سیاسی کردستان شد؟

معنی کلمه “جاش” و جایگاه و عملکرد جاش‌ها در ادبیات سیاسی کردستان

علی‌اصغر فریدی- 26 مرداد

جاش کیست؟ این کلمه که برای تحقیر کردهای همراه با حکومت به کار می‌رود، چرا وارد ادبیات سیاسی کردها شد؟
فرق “جاش‌های مسلح” با “جاش‌های رسانه‌ای” چیست؟

در هر جنبشی که تا کنون در دنیا که رخ داده، همیشه عده‌ای به دلایل مادی، برای به دست آوردن پست و مقام یا گاه به دلیل وابستگی فکری با حاکمان، همراه آن‌ها شده و علیه جنبش به پا خاسته‌اند. در هر بخشی از کردستان نیز که در آن مبارزه‌ای وجود داشته، این قاعده جاری بود و عده‌ای علیه مبارزات و جنبش‌ها، به همراهی با حکومت پرداخته‌اند.

در کردستان ایران و عراق به کسانی که با حکومت همراه شده و به جنگ با احزاب و جنبش‌های کردی پرداختند “جاش” و در کردستان ترکیه به آن‌ها “قروچی” می‌گویند.

هر کلمه و اصطلاحی در هر زبانی معمولاً دارای ریشه تاریخی و وجه تسمیه خاص خود است که انسان‌ها بنابه

صورت سراسری و مداوم زیر مهمیز کوبنده بحرانه‌ها قرار دارد. این روند در عین حال همگن، هماهنگ و متناسب با اجبار نظام سرمایه داری به افزایش سرطانی نرخ ارزش اضافی و تولید افراطی سرمایه پیش تاخته است. بیان زمینی این واقعیت چنین است که طبقه کارگر بین المللی با کار نسل های متوالی خود و با تحمل نرخ استثمارهای جهشی و موحش، سراسر دنیا را از سرمایه آکنده است و هر روز بیش از روز پیش آکنده می‌سازد. این روند اکنون به جایی رسیده است که توده های کارگر حتی با تن دادن به بالاترین نرخ استثمارهای ممکن نیز قادر به تولید اضافه ارزش های مورد نیاز چرخه بازتولید و خودگستری سرمایه جهانی نیستند. نظام سرمایه داری در چنین شرائطی، با یک بن بست ناشکستی تاریخی رو به رو است. بن بست که وجودش وجود سرمایه داری و شکستش صرفاً در گرو نابودی این نظام است. بشریت در پشت این بن بست محکوم به تحمل تمامی بربریت ها، سیه روزی ها و سقوط از دار و ندار انسانی خویش است. سرمایه داری در ستیز با این بن بست، از شروع نیمه دوم قرن بیستم تا امروز، کل ظرفیت و توان موجود در هستی تاریخی خود را استخراج کرده و به کار گرفته است. در هر گام این تکاپو بشریت را به گونه ای هولناک تر به ورطه تبااهی رانده است، اما نه فقط دستاوردی در چالش بن بست نداشته است که لحظه به لحظه آن را ناشکستی تر، پولادین تر و غیرقابل عبورتر ساخته است. این فقط یک نظریه یا حتی یک حقیقت علمی نیست. صدای رسای سلول سلول واقعیت زندگی پنج میلیارد نفوس توده های کارگر .

ادامه سرمایه داری و ... را در شماره بعد دنبال کنید



تنها حیوانی است که در حین راه رفتن همیشه پیشاپیش مادرش حرکت می‌کند، و نیروهای مسلح کرد طرفدار حکومت نیز به دلیل آشنایی با منطقه کردستان، در حین گشت و در زمان جنگ همیشه پیشاپیش نیروهای حکومتی حرکت می‌کنند و این تشابه کره الاغ و نیروهای طرفدار حکومت در کردستان باعث این نام‌گذاری شده است.

این نیروها که در ایران، جمهوری اسلامی آن‌ها را پیشمرگان مسلمان کرد نامیده است، زیر مجموعه سپاه پاسداران هستند. آن‌ها در مناطق کردنشین و اولین بار در سال ۱۳۵۸ توسط سپاه پاسداران در کرمانشاه و به سرپرستی پاسدار محمد بروجرودی با هدف سرکوب مبارزات مردم کردستان سازمان داده شدند و در اولین اقدام در عملیاتی با نام پاک‌سازی شهر کامیاران توسط سپاه شرکت کردند.

البته حقوق این “پیشمرگان مسلمان” که مخالفان کرد آن‌ها را “جاش” می‌نامند، در طول دوران حاکمیت جمهوری اسلامی بنابه توضیحی که در ابتدا بیان شد - یعنی رابطه مادر و فرزندی - رعایت نشد و بارها شاهد آن بوده‌ایم که هرگاه این فرزند نابالغ (جاش) دیگر استفاده‌ای برای حکومت (مادر) نداشته باشد، به راحتی از حمایتش دست خواهد کشید و بعضاً نیز در صورت کمترین احساس خطری او را به گور خواهد سپرد. به عنوان نمونه می‌توان به هیوا تاب اشاره کرد که از

ادامه در صفحه 28

ضرورت آن را به وجود آورده و مورد استفاده قرار داده‌اند. مدت‌ها است که نه تنها در زبان مردم کوچه و بازار بلکه در ادبیات سیاسی کردستان از کلمه‌ای به نام جاش استفاده می‌شود و این واژه در دیالوگ‌های سیاسی گاه و بی‌گاه به گوش می‌رسد. هرچند واژه جاش در جامعه کردستان و در ادبیات سیاسی آن به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما در مورد چگونگی ورود این کلمه غیر مرتبط با سیاست، به دنیای مبارزه نظامی و سیاسی کمتر سخن به میان آمده است. در پایگاه اینترنتی لغت‌نامه دهخدا، اعضای سایت کلمه جاش را به معانی “سرسپرده، سرسپرده دشمن، شنود، شنود دشمن، گماشته دشمن، مزدور، مزدور دشمن، خبرچین، خبربر، جاسوس، کسی که به دشمن یاری می‌رساند، خودی که در جرگه دشمن است، خودی که در جرگه دشمن بر علیه انقلاب می‌جنگد، نیروی واپس‌گرا که روبروی آزادی‌خواهان می‌ایستد” و مانند آن آورده‌اند.

اما در فرهنگ لغت کردی هه‌نبانه بورینه، جاش به معنی “کره‌الاغ، محلل، کنایه از خودفروش به بیگانه” آمده است. گفته می‌شود که این کلمه نخستین بار توسط ماموستا هژار شاعر، ادیب، و نویسنده کرد وارد ادبیات سیاسی کرد شد و سپس به سرعت در جامعه رواج یافت.

دلیل استفاده از کلمه جاش به معنی “کره‌الاغ” شاید تا اندازه‌ای در میان مردم عادی و حتی احزاب کرد برای تحقیر کسانی است که با حکومت همکاری می‌کنند به کار می‌رود اما در واقع فلسفه اصلی استفاده از این کلمه علاوه بر تحقیر به این دلیل است که این افراد، هنوز از لحاظ فکری، مالی و سازماندهی به بلوغ نرسیده و همچون کره‌ای نابالغ هستند که هنوز به مراقبت مادر خود که همان حکومت باشد، نیاز دارند و بدون وجود او قادر به ادامه حیات نیستند. اما روایتی که از ماموستا هژار در رابطه با علت استفاده از این کلمه نقل می‌کنند، این است که، جاش یا همان کره‌الاغ،

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی مالی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

roshangar1@yahoo.com

سوسیالیسم به روایت چه گوارا

بسیاری مانند دموکراسی سوسیالیستی و یا پیکار علیه دیوانسالاری ناتمام ماند زیرا در سال ۱۹۶۷ با مرگ وی رشته آن گسسته شد و ناگزیر به سرانجامی راه نبرد. اما در این مورد حق با مارتینز هره دیاست که خاطر نشان ساخته، حتی جنبه های مثبتی هم در نیمه تمام ماندن اندیشه های ”چه“ میتوان یافت. اندیشمند بزرگ آنجاست، هم دشواری ها را می نمایاند و هم راه ها را (...). از رفقاییش به اصرار میخواد که فکر کنند، مطالعه کنند، عمل و نظر را با یکدیگر بیامیزند. وقتی کسی واقعا از تفکر خود دفاع کند دیگر غیرممکن است بتوان آن را به جزمیتی فروکاست و یا به دژ سوداگرانه سخنان بلیغ و دستورهای کار (۲) مبدل ساخت.“

گوارا در سال های ۱۹۶۲-۱۹۶۰ نخست، امید های زیادی به ”کشورهای برادری“ بسته بود که سوسیالیسم معروف به ”واقعا موجود“ در آنها پا گرفته بود. پس از چند بازدید از اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی و از سرگذراندن تجربه نخستین سال های گذار به سوسیالیسم در کوبا، او مواضع انتقادی خویش را بیش از پیش نمایان می ساخت. در مجال های چندی و مشخصا در سال ۱۹۶۵ هنگام ”سخنرانی“ مشهور ”الجزیره“ وی اختلافات عقیدتی خود را علنا آشکار ساخت. اما از سال های ۱۹۶۴-۱۹۶۳ هنگام بحث و گفتگوی بزرگ اقتصادی در کوبا است که می بینیم تکاپوی وی برای شکل دادن به رویکردی متفاوت به سوسیالیسم به راستی پدیدار گردیده است. این مباحثه در آن هنگام هواداران گونه ای از ”سوسیالیسم مبتنی بر ساز و کار بازار“ با استقلال بنگاه های اقتصادی و جستجوی بازدهی (مانند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) را رو در روی گوارا قرار داده بود که از برنامه ریزی مرکزی پی افکنده بر موازین اجتماعی و سیاسی و قومی دفاع میکرد. به جای پاداش به بازدهی و قیمت هائی که بازار تعیین میکند، او رایگانی بسیاری از

فارغ از میران سواد واقعی، مدارک عالی در رشته های مهم علوم انسانی به آنها اعطا شده، سعی دارند با استفاده از نظریه های جهانی سیاسی، جامعه شناسی، فلسفی و غیره، مبارزات و خواست های مردم کرد و جنبش ها و احزاب سابقه دار کردستان را به چالش بکشند و در مقابل بر جانیات جمهوری اسلامی نیز سرپوش علمی بگذارند.

”جاش های رسانه ای“ که به مراتب مخرب تر و خطرناک تر از به قول کردهای مخالف جمهوری اسلامی ”جاش های مسلح“ هستند، بیش تر با عناوینی چون روزنامه نگار، محقق، روشن فکر و یا وبلاگ نویس ظاهر می شوند و از خلاء های ما بین احزاب کردستان برای پر کردن مطالب سایت های حکومت ایران استفاده می کنند.

این افراد حتی گاه برای جلب اعتماد جامعه، خود را به عنوان مخالف جمهوری اسلامی نشان می دهند و با این نقاب، سایت ها و دستگاه های تبلیغاتی وابسته به سپاه در کردستان را می گردانند.

منبع : سایت خودنویس

یادداشت های چاپ نشده ای که سرانجام منتشر شد
Michael Löwy - لوموند دیپلماتیک (نسخه فارسی)

اندیشه ارنستو چه گوارا از هنگام پیروزی انقلابات کوبادر سال ۱۹۵۹ تا [فرجام زندگی اش در] سال ۱۹۶۷ دگرگونی بسیاری یافت. هرچند نبردی جهانگستر علیه امپریالیسم و مبارزات رهانیبخش آمریکای لاتین همچنان مضامین اصلی تأمل و تفکر و کنش سیاسی وی باقی ماندند، با اینهمه از سال ۱۹۶۳ این دغدغه ها با انتقاد فزاینده از بن بستی همراه شدند که الگوهای شوروی و اروپای شرقی را به تنگنا کشانده بود. ارنستو چه گوارا هر روز اندکی بیشتر از پندارهای نخستین خویش درباره اتحاد جماهیر شوروی و مارکسیسم به تعبیر آن کشور فاصله میگرفت. وی در نامه ای که در سال ۱۹۶۵ به دوستش آرماندو هارت (وزیر فرهنگ کوبا) نوشت از ”دنباله روی عقیدتی“ که با انتشار خودآموزهای شوروی برای تعلیم مارکسیسم در کوبا پدیدار گردیده، به سختی خرده گرفته بود. این برداشت وی همسو با نظری بود که همان وقت ناشران مجله اندیشه های انتقادی مانند فرناندو مارتینز هردیا، اوره لیو الونزو و دوستان آنها در بخش فلسفه دانشگاه هاوانا به دفاع از آن برخاسته بودند. این خودآموزها که وی ”اوراق قطور چاپ شوروی“ میخواند ”این عیب و ایراد را دارند که نمی گذارند بیاندیشی: حزب پیش از این به جای تو زحمت آنها کشیده است و تو اینک فقط ناچار به فروبردن اندیشه های پرداخته آنها هستی“ (۱).

جستار الگوئی دیگر، روشی متفاوت برای پایه ریزی شالوده سوسیالیسمی رادیکال تر، مساوات طلبانه تر و مبشر همبستگی افزون تر بیش از پیش نزد وی به روشنی به چشم می خورد.

حاصل اندیشه های ”چه“ [در این یادداشت ها] نظامی در بسته یا استدلال فرجام یافته ای نیست که پاسخی برای هر چیز را در خود فراهم آورده باشد. تأملات وی در باره مسائل

ادامه واژه ”جاش“ چگونه ... از صفحه 27

پانزده سالگی به گفته کردها، ”جاشایتی“ (جاش شدن) را آغاز کرد و در ۴۶ سالگی نیز توسط حکومت اعدام شد.

و اما با پیشرفت دنیای تکنولوژی و به ویژه رسانه، جمهوری اسلامی با درک این موقعیت و قدرت رسانه جاشایتی را به این عرصه نیز کشاند و البته در اوایل تا اندازه ای هم موفق عمل کرد.

در میان همان افرادی که پیش از این ذکر شد، یعنی آنانی که به دلایل مادی یا برای به دست آوردن پست و مقامی، با حاکمان همراه می شوند، کسانی وارد عرصه جاشایتی به سبک رسانه ای شدند که، زبان و قلم خود را در اختیار جمهوری اسلامی قرار دادند و بعضاً در مواقع مشخص با ظاهر شدن در رسانه های بین المللی، جانیات جمهوری اسلامی را توجیه می کنند، و یا با به راه انداختن بحث های گمراه کننده و با شیوه های سازمان داده شده توسط جمهوری اسلامی، سعی در منحرف کردن افکار عمومی دارند.

این افراد که با امتیازات سپاه به دانشگاه ها راه یافته اند و

کالاها و خدمات را پیشنهاد میکرد. با اینهمه در سخنان ”چه“ پاسخ روشنی به یک پرسش را نمیتوان یافت و آن اینکه چه کسی باید درباره امور بنیادین اقتصادی تصمیم بگیرد؟ یا به گویشی دیگر مشکل [تعمیم] دموکراسی در برنامه ریزی [تمرکز یافته] بی جواب مانده بود.

درباره این مضمون و چند مضمون دیگر، اسناد چاپ نشده گوارا که به تازگی در کوبا منتشر شده، چشم اندازهای نوینی را عرضه میدارند. سخن بر سر ”یادداشت های انتقادی“ وی بر خود آموز اقتصاد سیاسی، یکی از این ”اوراق قطوری“ است که آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (در سال ۱۹۶۳ به زبان اسپانیولی) منتشر ساخته و وی هنگام اقامت در تانزانیا وخصوصا در پراگ در سال های ۱۹۶۶-۱۹۶۵ در نامه خود به هارت در میان نهاده بود. گوارا خرده گیری های خود را نه در قالب یک کتاب و نه حتی در رساله ای گنجانده بلکه گزیده هائی از تألیف شوروی را در مجموعه ای گرد آورده است که تفسیرهای اغلب زهر آگین و ریشخند آمیز وی را بدنبال دارد (۳).

از چندی پیش چشم براه انتشار این سند بوده ایم که ده ها سال ”از دسترسی عموم بیرون“ مانده بود. حداکثر به چند پژوهشگر کوبائی اجازه داده بودند که نگاهی به آن بیاندازند و یا بندهائی از آنها نقل کنند (۴). باید سپاسگزار ماریا دل کارمن اریت گارسیا از مرکز مطالعات چه گوارا در هاوانا بود که با سر و سامان دادن به این اثر، اینک در اختیار خوانندگان علاقمند قرار گرفته است. نشر کنونی با مطالب جالب چاپ نشده دیگری که در خود جای داده گسترش یافته: نامه ای به آقای فیدل کاسترو به تاریخ آوریل ۱۹۶۵ که چون پیش گفتاری بر کتاب است؛ یادداشت هائی بر نوشته های مارکس و لنین؛ گلچینی از رونوشت مکالمات گوارا و همکارانش در وزارت صنایع [کوبا] (۱۹۶۵-۱۹۶۳) که بخش هائی از آن پیش از این در سال های دهه ۱۹۷۰ در فرانسه و ایتالیا به چاپ رسیده بود؛ نامه هایی به شخصیت های گوناگون (پل سویزی*، شارل بتلهایم*)؛ بر گزیده هائی از مصاحبه ای با نشریه ادواری مصری بنام الطلیعه (آوریل ۱۹۶۵).

این اثر در عین حال گواهی است بر استقلال ذهن گوارا، فاصله گرفتن انتقادی وی از ”سوسیالیسم واقعا موجود“ و نیز جستجوی طریقی رادیکال تر. این اثر نشان دهنده محدودیت تأملات وی نیز هست.

از این مطلب آغاز کنیم که ”چه“ در آن زمان مسئله استالینیسم را به خوبی در نیافته بود – و البته کسی نمی داند که آیا بعدها، در سال های ۱۹۶۷-۱۹۶۶، تحلیل وی در این باره پیشرفتی کرده بود یا نه. او بن بست هائی که شوروی را در دهه ۱۹۶۰ در تنگنا قرار داده بود، ناشی از سرشت سیاست نوین اقتصادی (نپ) لنین می پنداشت! گو اینکه او می اندیشید که چنانچه لنین بیشتر زیسته بود شاید پسرترین آثار آنرا تصحیح کرده بود و به طنز میگفت ”اشتباهی که کرد آن بود که درگذشت!“ . اما با اینهمه گوارا همچنان بر این اعتقاد راسخ ماند که بکار بستن عناصری از نظام سرمایه داری در برنامه تازه اقتصادی به کژ راه های پرتی کشانده و به سوی احیای کاپیتالیسمی راه گشوده است که در اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۳ می توانستی به چشم دید.

برنامه ریزی را چه کسی باید انجام دهد؟

*پل سویزی (۲۰۰۴-۱۹۱۰) اقتصاددان مارکسیست آمریکائی، مؤلف کتاب "نظریه توسعه کاپیتالیستی" و بنیانگذار نشریه بررسی ماهیانه ناشر اندیشه های سوسیالیستی بود. شارل بتلهم (۲۰۰۶-۱۹۱۳) اقتصاددان و تاریخدان فرانسوی که در دوران به قدرت رسیدن هیتلر ابتدا به جنبش جوانان کمونیست و سپس به حزب کمونیست فرانسه پیوست. مرکز پژوهش شیوه های صنعتی شدن در دانشگاه سوربن پاریس را او بنیاد نهاد و در دوران استعمار زدائی رایشن برخی از کشورهای جهان سوم شد (م).

زیر نویس ها

۱ -دیر زمانی این نامه منتشر نگردیده بود و در کتاب نستور کوهان، ارنستو چه گوارا: دنیای دیگری ممکن است، انتشارات نوسترا امریکا، بونونس آیرس، ۲۰۰۳، صفحات ۱۵۸-۱۵۶.

۲ -"چه"، سوسیالیسم و کمونیسم، در کتاب به "چه" بیانیشیم، مرکز مطالعات درباره امریکا، نوشته خوزه مارتی، هاوانا، ۱۹۸۹، جلد دوم صفحه ۳۰.

۳ -ارنستو چه گوارا، یادداشت های انتقادی درباره اقتصاد سیاسی، انتشارات اوشن پرس، مقالات علوم اجتماعی، هاوانا، ۲۰۰۶.

۴ -نگاه کنید به کارلوس تابلادا، اندیشه اقتصادی ارنستو چه گوارا (از سال ۱۹۸۷ تا کنون سی بار به چاپ رسیده، آخرین بار انتشارات روث کاسا، پاناما، ۲۰۰۵ چاپ کرده است)؛ اورلاندو بوره گو، جاده آتش، انتشارات ایماجن کونتمپورائنا، هاوانا ۲۰۰۱.

۵ -ارنستو چه گوارا، آثار ۱۹۶۷-۱۹۵۷، انتشارات مسپرو، پاریس، ۱۹۷۰، جلد دوم، صفحه ۵۷۴.

۶ -شورای کمک اقتصادی متقابل، گونه ای بازار مشترک کشورهای "سوسیالیسم واقعی" (به زبان انگلیسی به آن "کومه کن" میگویند).

۷ -در تضاد با تعالیم "انترناسیونالیستی" که پیشترها لنین از آن دفاع میکرد، پانزدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۸ دسامبر ۱۹۲۵ این نظریه سیاسی را که در سال ۱۹۲۴ ژوزف استالین از آن هواداری کرد، از تصویب گذراند.

۸ -جالب توجه است که در مباحثات با همکارانش در وزارت صنعت که متن آن در همان جلد به چاپ رسیده است، در چند مورد دفاع گوارا از اصل بحث و گفتگوی آزاد را میتوان یافت. بدینگونه در بحثی در دسامبر ۱۹۶۴ وی اصرار میورزد که "ممکن نیست که باوری را با زور از میان برداشت، چنین کاری همه پرورش آزاد هوشمندی را متوقف می سازد".

مقابل قانون ارزش و کارخانه های مستقلی که به قواعد بازار وابسته اند؛ دفاع از آموزش کمونیستی در مقابل انگیزش های مادی فردی. گوارا همچنین نگران سهم کردن مدیران کارخانه ها در منافع مالی است که وی آنرا همچون اصل فساد آفرینی درمی یابد.

گوارا از برنامه ریزی [تمرکز یافته] همچون محور مرکزی پویش پی افکندن سوسیالیسم دفاع میکرد زیرا " موجود بشری را از وضعیتی تابع مسائل اقتصادی میرهاند". اما در نامه به "فیدل" [کاسترو] می پذیرد که در کوبا "کارگران در تهیه و تدارک برنامه مشارکتی ندارند".

چه کسی باید برنامه ریزی کند؟ در مباحثه سال ۱۹۶۴-۱۹۶۳ به پاسخی برای این پرسش نرسیدند. درست درباره همین مطلب است که چشمگیرترین پیشرفت ها را در "یادداشت های انتقادی" ۱۹۶۶-۱۹۶۵ میتوان یافت: برخی بندهای آن به روشنی اصل یک دموکراسی سوسیالیستی را مطرح میکنند که در آن تصمیمات بزرگ اقتصادی را خود مردم میگیرند. "چه" نوشت "توده ها" باید در تدوین مبانی برنامه مشارکت جویند، در حالیکه اجرای آن امری صرفا فنی است. به عقیده وی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پروردن برنامه به مثابه "تصمیم گیری اقتصادی توده های آگاه از نقش خویش" جای خود را به یک ظاهر فریبی داده است که در پوشش آن اهرم های اقتصادی درباره همه چیز تصمیم میگیرند. او به تأکید میگفت که توده ها "باید امکان یابند که سرنوشت خویش را به دست گیرند، تصمیم بگیرند چقدر باید بیانبارند و چه اندازه به مصرف برسانند"؛ کارکرد فن اقتصادی می باید ناچار به رعایت چنین ارقامی باشد که مردم خود برگزیده اند و "هشیاری توده ها است که باید تحقق آنرا تضمین کند".

این مضمون چندین بار تکرار میشود. او مینویسد که حتی اگر برنامه ای پروریده کارشناسان باشد، کارگران و بطور اعم توده های مردم اند که "درباره دشواری های بزرگ کشور (چون نرخ رشد، انباشت یا مصرف تولیدات) تصمیم خواهند گرفت". هرچند این جدائی مکانیکی میان تصمیمات اقتصادی و اجرای آنها امری قابل بحث است اما شکل بندی آن چنان است که گوارا به ایده برنامه ریزی سوسیالیستی دموکراتیک بسیار نزدیک میشود. گرچه او هنوز همه پیامدهای سیاسی نظیر دموکراتیک کردن قدرت، کثرت گرائی سیاسی، آزادی سازماندهی را از چنین رویکردی استخراج نمیکند، اما نمیتوان در اهمیت این بینش تازه درباره دموکراسی اقتصادی چون و چرائی روا داشت (۸).

میتوان این یادداشت ها را چون مرحله مهمی در گذار گوارا به سوی کمونیسم دموکراتیکی دریافت که بدیلی برای الگوی شوروی باشد. طی طریقی که آدمکشان بولیویائی گماشته سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) در اکتبر ۱۹۶۷ بیرحمانه راه را بر آن بستند.

با وجود این تمام خرده گیری های گوارا از برنامه نوین اقتصادی (نپ) را نباید از جذبه عاری دانست که گاه با عیجونی های مخالفین دست چپی (در اتحاد شوروی) در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۵ همسو است؛ برای نمونه دلیل میآورد که "کادر هائی همدست نظام شده و طایفه ای [کاست] برخوردار از امتیاز را به وجود آورده اند". اما گمانه تاریخی که تقصیر گرایش های نوکاپیتالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زمان برژنف را به گردن برنامه نوین اقتصادی (نپ) می اندازد آشکارا اهمیت کاربردی اندکی دارد. نه اینکه گوارا نقش زیانبار استالین را نادیده انگاشته باشد ... در یکی از "یادداشت های انتقادی" وی، این جمله دقیق و تکان دهنده را می یابیم که: "جنایت تاریخی دهشتناک استالین [آن بود که] آموزه های کمونیستی را به چشم حقارت نگریده و کیش پرستش بیکران قدرت را برپا کرده بود". گرچه چنین نظری تحلیلی از پدیده استالینی به حساب نمی آید، اما لااقل رد بی برو برگرد آن بود.

گوارا در "سخنرانی الجزیره" به اصرار از کشور هائی که ادعای سوسیالیسم داشتند می خواست که "همدستی تلویحی خویش را با کشورهای استثمارگر غرب" از میان بردارند زیرا چنین کنشی به مناسبات مبادله نابرابر با خلق هائی می انجامد که علیه امپریالیسم به نبرد برخاسته بودند (۵). این مطلب چندین بار در "یادداشت های انتقادی" درباره خودآموز شوروی تکرار شده است. در حالیکه نویسندگان این مواضع رسمی به مدح و ستایش "همیاری" میان کشورهای سوسیالیستی پرداخته بودند، "چه" وزیر پیشین صنایع کوبا ناگزیر به تصدیق آن شد که چنین پنداری با واقعیت سازگار نیست: "چنانچه بین الملل پرولتاریا توانسته بود بر اعمال تک تک حکومت های کشورهای سوسیالیست فرمانروا شود (...). موفقیتی می بود. اما جای انترناسیونالیزم را وطن شیفستگی [شوونیسم] (قدرت های بزرگ یا کشورهای کوچک) و یا تسلیم به [اراده] اتحاد جماهیر شوروی گرفته است. اینهمه زخمی است بر تمام رویاهای صادفانه کمونیست های جهان.

چند صفحه بعد در تفسیری طعنه آمیز درباره ستایش خود آموز از تقسیم کار میان کشورهای سوسیالیست که بر "همکاری برادرانه" بنیاد یافته است، گوارا ابراز نظر میکند که "این دار و دسته شورای همکاری متقابل اقتصادی (۶) که در آن هرکس به سودای منفعتی از پشت به دیگری خنجر میزند خود گویاست که چنین ادعائی در عمل راست در نمی آید. متن رسمی به آرمانی اشاره دارد که شاید بتوان فقط از طریق یک کنش واقعی بین الملل پرولتاریائی به آن دست یافت اما امروز به نحو رفت آوری خبری از آن نیست". در همین راستا بند دیگری از یادداشت به تلخی گوشزد میکند که در مناسبات میان کشور هائی که خود را سوسیالیست می خوانند "پدیده های توسعه طلبی و داد و ستد نابرابر، رقابت و تا حدودی بهره کشی و بطور قطع تسلیم کشورهای ضعیف به زورمندان را می توان یافت".

سرانجام وقتی خود آموز از "پی افکندن کمونیسم" در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سخن به میان می آورد، ناقد این جدل لفظی را پیش میکند که "آیا کمونیسم را میتوان تنها در یک کشور بنا نهاد؟" و سپس "چه" باز در همین جهت براین مطلب انگشت میگذارد که لنین "به روشنی سرشت جهان شمول انقلاب را تصدیق کرده بود، گرچه بعدها به انکار آن پرداختند"، که اشاره وی بطور شفاف به سوسیالیسم فقط در یک کشور است (۷).

بیشتر انتقادهای گوارا به خودآموز نشر شوروی به نوشته های سال های ۱۹۶۴-۱۹۶۳ وی درباره اقتصاد بسیار نزدیک است، از جمله دفاع از برنامه ریزی مرکزی در

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی مالی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

roshangar1@yahoo.com

در صورتی که خوانندگان محترم مایل به

دریافت شماره های پیشین روشنگر باشند،

می توانند با نمایندگی نشریه در آمریکا،

پویان پویا شماره تلفن

۱۸۳۳-۶۷۳-۴۴۰-۱

تماس بگیرند.

ادامه سپهبد امیر احمدی از صفحه 21

که شاید مصایب اقوام کرد و بلوچ و ترکمن در تاریخ معاصر ایران، در برابر آن کوچک مینماید. ”... یعنی لرها را واقعاً ”قلع و قمع“ کرد. بطوریکه پشتکوه برای سالها خالی از سکنه شد. بهمین جهت عنوان قصاب به او دادند ... (کهنه سرباز ... جلد 1، ص 55)

ویلیام او. داگلاس، قاضی مشهور دیوان عالی کشور آمریکا که اندکی پس از قوم کشی لرها، به لرستان سفر کرده و قصاب لرستان را نیز حضوراً ملاقات نموده، در سفرنامه خود، سرزمین شگفت انگیز، فجایع و قتل و غارت عمال حکومت وقت، سپهبد امیر احمدی و سپهبد حبیب اله خان شیبانی، نسبت، به لرهاي لرستان، بختیاری، بویر احمد و ممسنی را به تقصیل شرح داده که برخی از وقایع فجیع که خود دیده و یا شنیده، بسی شگفت انگیز و متاثرکننده است. او از زبان پیر مردی لر که استثنأ از قتل عام قصاب امیر احمدی، جان به در برده، چنین مینویسد:

” من از او سؤال کردم که درباره امیر احمدی چه میدانند؟ او نگاهی عجیب و پرمعنی به من کرد و سری تکان داد، شرح داستان را با احتیاط تمام آغاز کرد و من خیلی تلاش کردم تا او را به بازگو کردن جزئیات ماجرا ترغیب نمایم و به او قول دادم که آنچه را که او میگوید برای کسی فاش نکنم یا لااقل اسمی از او به میان نیاورم....

..... ما صد نفر بودیم که در بیست کلبه کوچک و چادر زندگی میکردیم، هزارها رأس بز وگوسفند و هزار رأس گاو وگوساله و قاطر و دهها اسب داشتیم، تعدادی از جوانان ما در قلعه فلك الافلاك محاصره شده بودند. جوانان ما بلا استثنأ کشته شدند. خوانین ما را دار زدند. ارتش پیروز شده بود. نبرد دفاعی به پایان رسیده بود حالا دیگر مانعی در راه جاده ای که رضاشاه در نظر داشت بسازد وجود نداشت.“

او داستان خود را چنین ادامه داد:

” چند روز بعد در اردوگاه خود نشسته بودیم که از دور گرد و خاک زیادی را مشاهده کردیم عده ای از سوار نظام ارتش بودند که چهار نعل به طرف کلبه های ما میآمدند. سرهنگی هم فرمانده این واحد بود وقتی که به اردوگاه ما رسیدند سرهنگ با صدای رسا و بلند فرمانی صادر کرد و با این فرمان سربازها از اسب پیاده شدند. سپس سرهنگ فرمان قتل عام ما را صادر کرد و در اجرای این فرمان سربازان ما را هدف قرار داده شروع به تیراندازی کردند. تعدادی از کودکان ما هنوز در گهواره در خواب بودند و تعدادی در گوشه و کنار بازی میکردند. سربازان به هر بچه ای که میرسیدند او را میگرفتند و لوله هفتتیر خود را در شقیقه او میگذاشتند، ماشه را میکشیدند و مغز او را متلاشی میکردند. زنها جیغ میکشیدند و از چادرها به بیرون میویدند. زن من در گوشه ای خزیده بود و از ترس مثل بید میلرزید. من جلوی او ایستاده بودم و کاردی هم در دست داشتم که يك مرتبه صدای تیراندازی بلند شد و من نقش زمین شدم و از حال رفتم.“

” وقتی به هوش آمدم، زنم را در کنارم دیدم که خون از بدنش جاری است. جسد او و جسد چند زن و بچه دیگر، روی زمین افتاده بودند. همه اینها در اثر اصابت گلوله های سربازان کشته شده بودند. ولی خود من در اثر اصابت گلوله ای که در گردنم فرو رفته بود، زخمی شده بودم و آنها به خیال اینکه من مرده ام، مرا رها کرده بودند تا اگر حیناً کشته نشده ام با يك مرگ تدریجی و زجرآوری بمیرم. من پس از هوش آمدن بلافاصله چشمانم را بستم و در همان وضع بجرکت باقی ماندم، چون صدای سرهنگ را شنیدم و متوجه شدم که او و سربازانش هنوز محل را ترك نکرده اند. من از گوشه چشم و از زیر پلکهای نیمه باز آنها را دید میزد. شما ممکن است حرف مرا باور نکنید. شما قطعاً آنچه را که من دیدم باور نمیکنید ولی قسم به نانی که در سفره این خانه هست آنچه میگویم حقیقت دارد.“

شرطبندي بر سر مسافت دويدن اجساد بیسر!

خلاصه پیرمرد به سخنان خود چنین ادامه داد:

” سرهنگ چندین نفر از جوانان ما را که اسیر کرده بود جمع کرد و بلافاصله دستور داد با زغال آتش روشن کنند. من فوراً متوجه شدم در حال تدارك چه جنایت فجیعی است. او دستور داد يك طاوه آهني بزرگ آماده کنند و طاوه را روی آتش بگذارند تا خوب تفته و قرمز رنگ بشود، آنگاه دستورداد یکی از جوانان لر را بیاورند. دو نفر سرباز

دستهای جوان را محکم گرفتند و سومی هم با يك شمشیر تیز در عقب او ایستاد سپس با اشاره سرهنگ، سرباز جلااد با شمشیر سر جوان را قطع کرد. هنگامی که سر از بدن جدا شد و به کناری افتاد، سرهنگ فریاد کشید: ”بدو...بدو“ و همزمان یکی از افراد



طاوه سرخ شده را روی گردن بریده چسباند. جسد بیسر از جا بلند شد و یکی دو قدم دوید و بعد افتاد. سرهنگ مثل اینکه از این عمل شنیع خود رضایت حاصل نکرده باشد فریاد کشید: ”آن جوان بلند قد را بیاورید. فکر میکنم که او بهتر از اینها بدود.“

خلاصه آن بیچاره را هم آوردند و این بار با دقت بیشتری سر او را بریدند و طاوه آهني را روی

گردن بریده محکوم قرار دادند بطوریکه این بار جسد بی سر توانست یکی دو قدم بیشتر بدود، خلاصه این عمل سبعانه ادامه پیدا کرد تا اینکه يك بار سرهنگ خودش شخصاً در این عمل شنیع شرکت کرد و این بار خود مسئولیت گذاشتن طاوه آهني تفته را روی گردن محکوم قبول نمود ولی چون او به موقع نتوانست طاوه را روی گردن بریده قرار دهد، لذا وقتی جلااد سر محکوم را از تن جدا کرد خون از گردن محکوم در حدود يك متر فواره زد و سر و روی او و همه اطرافیان را خونی کرد.“

” پس از اینکه چند نفری از جوانان با این وضع فجیع کشته شدند، فکر تازه ای در مغز دیوانه سرهنگ خطور کرد تا بر سر مسافت دويدن اجساد بی سر شرط بندي کنند و بر سر تعداد قدمهایی که اجساد میتوانند بدون برد و باخت راه بیندازند.“

” خلاصه این جنایت بارها و بارها تکرار شد تا آنجا که بالاخره اجساد و سرهای همه محکومین هر کدام يك طرف روی زمین تلمبار شد. گفتنی است که هر بار که این عمل وحشیانه انجام میشد خود سرهنگ و افسران و درجه داران و سایر افراد مثل تماشاچیان مسابقه فوتبال با دست زدن و هورا کشیدن و هلهله دوندگان را تشویق میکردند که قبل از افتادن هرچه بیشتر بدوند.“

پیرمرد که از فرط خشم و غضب صورتش به زردی گرائیده بود مکثی کرد و من از این فرصت استفاده کردم و پرسیدم: ”خوب، بالاخره در این مسابقه دو اجساد، برنده چه کسی بود؟“

او چند دقیقه ای سکوت کرد سپس گفت: ”سرهنگ در اغلب شرط بندیها، برنده شد: فکر میکنم فقط در یکی از شرط بندیها که جسد توانست 15 قدم بدود، هزار ریال برنده شد.“

من مجدداً رو به او کرده پرسیدم: سرهنگ بعد از این ماجرا چه کرد؟ او در پاسخ به این سؤال چنین گفت: ”خوب معلوم است که چه کرد، او دستور داد همه گاوها و گوسفندان و اسب و الاغها و سایر اغنام و احشام ما را ببرند و روز بعد چند کامیون آوردند و همه اسباب و اثاثیه و بالاخره همه دار و ندار ما را از قبیل قالی ها و سماورها و بشقابها و طلاالات و زینت آلات و لباسهای ما را بار کامیون کردند و بردند.“

پرسیدم: ”تو در این گیرودار چه کردی؟“

جواب داد: ”من خودم را به طرف چشمه آبی که داخل درّه کوچکی قرار داشت کشیدم و زخم خود را شستشو دادم. من آنقدر ضعیف شده بودم که دو شب تمام قدرت حرکت را نداشتم تا اینکه روز سوم قدری حالم بهتر شد و توانستم روی پای خود بایستم و اجساد را به سختی و زحمت زیاد دفن کنم. همه مردها و زنها و بچه های ما بلا استثنأ کشته شده بودند و لاشخورها گرد آنها جمع شده بودند. بطوریکه من برای دفن کشته ها مجبور بودم آنها را از اطراف اجساد دورکنم.“

مجدداً پرسیدم: ”بعد از آن برای سرهنگ چه اتفاقی افتاد؟“

او در پاسخ با نفرت و تحقیر غیر قابل وصفی گفت: ” سرهنگ؟! ایشان به پادشاه شاهکارهایی که در لرستان انجام داده بود، به درجه ژنرالی ارتقاء یافت و بعدها هم وزیر جنگ شد.“

پرسیدم: ”آیا او هنوز زنده است؟“

او در جواب گفت: ”بله زنده است و در تهران زندگی میکند. او اموال غارت شده از دهات ما را بار کامیونها کرد و به غنیمت برد.“

” بله آن سرهنگ امروز به تیمسار امیراحمدی قصاب لرستان معروف است.“

بالاخره پس از دقایقی سکوت لب به سخن گشود و گفت: ”میدانی....من يك ایرانی هستم ، من کشورم را دوست میدارم. من حاضریم جانم را فدای کشورم بکنم، ولی چه کنم که مجبورم به این حقیقت هم اعتراف کنم که من از نظامی جماعت متنفرم و امیدوارم که تا من زنده ام به چشم خود ببینم که خداوند انتقام ما را از آنها بگیرد.“

ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را بخورد!

ویلیام داگلاس، بعدها خود شخصاً قصاب لرستان را ملاقات کرد و چنین نوشت:

” مدتی بعد از این ماجرا بود که من امیراحمدی را در یکی از گاردن پارتیها در تهران ملاقات کردم، او مردی بود چهارشانه راست قامت که ظاهراً شصت ساله بنظر میرسید. او ضمناً دارای يك سیبیل سیاه چخماقی و چشمانی نافذ بود: او يك سری دندانهای طلایی داشت که هنگام خندیدن به خوبی نمایان میشد. به زبان روسی و ترکی آشنایی داشت و در ارتش قزاقستان در روسیه آموزش دیده بود. در آن ایام هنوز هم آثار تکبر، نخوت و جسارت از سیمایش و بخصوص از طرز صحبت و آهنگ صدایش حتی هنگام بحث های خصوصی و خودمانی اش هویدا بود.

در این حیص و بیص خانمی از او سؤال کرد: ” تیمسار! مناسبات شما با مردم لرستان درحال حاضر چگونه است؟“ او در جواب گفت: ” آنها با احترام از من یاد میکنند. امروز اسم من در اغلب خانواده ها مطرح است.“

خانم دوباره سؤال کرد: ”ولی چگونه؟“

او خندید، با این خنده همه دندانهای طلایی اش نمودار گردید و پس از مدتی خندیدن گفت: ” به این نحو، که اگر کودکی در لرستان گریه بکند، مادرش برای ساکت کردن او میگوید: ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را با خودش بیرد.“

لشکر شرق، آوارگان لر را تحویل بگیرد!

فجایع پس از قتل عام نیز شنیدنی است:

”...در پشتکوه، فقط آن عده ای از لرها که به عراق گریختند، زنده ماندند و بقیه تمام کشته شدند، در پیشکوه که به علت فعالیت راهسازی و وجود مهندسين و تکنیسین ها، کشتار به آن صورت میسر نبود، تصمیم به کوچاندن لرها به خراسان گرفته شد که چگونگی عمل غیر انسانی آن، ممکن است خود موضوع تراژدی کم نظیری باشد.“ (کهنه سرباز جلد 1 ص 66)

”...برای جلوگیری از اغتشاشات حاصله، بعضی از طوایف که اقامت آنها در برخی نقاط لرستان، مضر و اصولاً تحریکات مینمودند، این قبیل طوایف کوچ داده شده و در حدود تهران تا خراسان و از طرفی خوزستان اسکان پیدا کردند....“ (کاوه بیات، گزارشی از عملیات نظامی لرستان در سال 8 و 1307 شمسی توسط تیمسار رضاقلی جلاير، مجله شقایق، سال 1376، ش2، ص66)

”...گروهان هنگ آهن، الوار را تا شاهرود رسانیده، در آنجا تحویل لشکر شرق نمود. کوچاندن این الوار بسیار مشکل و کار پرزحمتی بود. يك قسمت دیگر از الوار پس از چند روز کوچانده شدند و در ورامین سکنی گزیدند... به این ترتیب قضیه لرستان خاتمه پیدا کرد. از این تاریخ به بعد شروع به استفاده از موقعیت شد و برای عمران و آبادی لرستان نقشه هایی طرح و عمل شد (؟؟!!...)“ (کاوه بیات، گزارشی از عملیات نظامی لرستان ... ص 76).

اینکه، نقشه های وعده شده بالا، جهت عمران و آبادی لرستان و مابقی سرزمینهای لرنشین، آیا طی پنجاه سال حکومت پهلوی طرح و عملی شد، قضاوتش با خوانندگان منصف است؟! اما داستان تبعیدیان لر و پیامدهای آن و کوچ های اجباری نیز

حکایت خود را دارد که سخت متاثر کننده است. هزاران خانواده لر فیلی و لر بختیاری، طی اقدامی عجولانه با خشونت تمام توسط نظامیان از کوهستان زاگرس به صحرا و بیابانهای خراسان و قم و...یعنی هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین آبا و اجدادی خود کوچانده شدند.

جرم فدوی، همانا این است که لر هستم!

بسیاری از کودکان، زنان و سالمندان در راه تلف و جان و مال



گرفتن نوع مذهب آنان اصرار می ورزند و با غیر مسلمانانی که دچار خطاهای غیر مجرمانه میشوند طبق قوانین شریعت رفتار می کنند.

آچه اینك تكرار قوانین ابلهانه و غیر انسانی طالبان در افغانستان را تجربه می کند. سازمان عفو بین الملل در سال ۲۰۱۲ گزارش کرده است که از يك شهر ۵ میلیون نفری ۴۵ نفر بوسیله تازیانه و با پوششی کامل که از قبل برای آن ها تدارك دیده بودند تنبیه شده اند. سازمان دیده بان حقوق بشر می گوید ایالت آچه همچنان در حال تقویت سر سخخانه قانون شریعت به جهت قدرت بخشیدن به محافظه کاران مذهبی می باشد.

شهر داران و کار گزاران در حال گذراندن لوایحی از قوانین شریعت هستند که اکثرا به پایمال شدن حقوق زنان و اقلیت های مذهبی می انجامد. فشار بر مسیحیان و پیروان سایر ادیان غیر مسلمان در جهت اجرای قوانین شریعت موجب روی گرداندن آنان از آموزه های اسلامی شده است تا جایکه نماینده مجمع روحانیون (فیصل علی) می گوید: "به نظر میرسد قانونگذاران از قوانین اسلامی آگاهی کافی ندارند" از سویی دیگر به نظر میرسد این قانون در تضاد با قانون اساسی اندونزی است که معتقد به برابری در عین تفاوتها است.

قانون اساسی ۱۹۴۵ آزادی تشکل و فعالیت مذاهب ششگانه را تضمین نموده است و وزارت کشور جاکارتا ۶۰ روز فرصت داشته که این لایحه را قبول یا امتناع نماید. سیاست به موازات دین و اعتقادات در حال بازی با سرنوشت مردم هستند.

اندونزی انتخابات پارلمان را به ماه آوریل و نیز انتخابات ریاست جمهوری را به ماه جولای گذشته موکول نموده بود و این پس از پایان دوره ۵ ساله پارلمان بوده است. این اولین باری نخواهد بود که سیاستمداران از استنثار دینی برای رسیدن به اهداف غیر انسانی خود استفاده می کنند.

و ناموس بسیاری در راه مورد تعدي و تجاوز نظامیان و درازدستی مردمان بین راه شدند. اسنادی که از عریضه و استغاثه نامه های تبعیدیان نگونبخت لُر باقی است، که قطره ای از دریای بیگران این مصیبت را آشکار میکند: ” جرم فدوی همانا این است که لرستانی هستم ... از بدو حیات تاکنون جز رعیتی شغل دیگری نداشته ام نه رئیس بوده ام و نه خوانین متنفذ ... بی جهت بدبخت و تیره روز، عائله ام تبعید و سرگردان، خود توقیف و مقهور شده ام. آیا برای چه؟ ... من که هستم که باید به چنین بدبختی مبتلا و دچار شوم؟ دو پسر دوساله ام در لرستان يك پسر هفت ساله ام با زرم در خراسان، آیا اینان از کجا امرار معیشت مینمایند؟ ...“ (نشریه شقایق، سال 1376، ش 1، ص 52)

مقام محترم فرمانداری قم ”...این بنده خانعلی لُر، ساکن مبارک آباد ...از سال گذشته تا به حال، ما را بیچاره و بدبخت نموده و رعیتی را از ما گرفته، حتی دو زوج گاوی خریداری کردم، مالک به ما نداده، ... گاو ما هم تلف شده است. استدعای عاجزانه دارم استرحاماً بعرض یکمشت اسیر بیچاره بدبخت رسیدگی و احقاق حق فرمایید...“ (شقایق، ...، ش 3، 4، ص 112)



حسین قویمی

پیکر سیمین بهبهانی شاعر ایرانی قرار است بامداد جمعه ۳۱ مرداد از مقابل تالار وحدت به سمت بهشت زهراي تهران تشییع شود.

به گزارش خبرگزاری ایسنا، علی بهبهانی درباره وصیت مادرش سیمین بهبهانی مبنی بر خاکسپاری در جوار همسر و نوه اش در امامزاده طاهر کرج گفت: ”متأسفانه این امر مقدور نشد“

در ”آچه“ اندونزی چه می گذرد ”پیاده کردن قوانین الهی“

نقل از " اکونومیست"

ترجمه : صبا

” آچه“ شهری در منطقه ای دور در غرب مجمع الجزایر اندونزی در جزیره سوماترا و ارتفاع ۳۵ متری قرار دارد. آوازه و شهرت این شهر در تقوا و دینداری اش است. در سال 2۰۰۱ آچه تنها ایالتی شناخته شد که مجاز به اجرای قوانین شریعت اسلامی به عنوان بخشی از "خودمختاری ویژه" با هدف پایان دادن به جنگ جدایی طلبی طولانی، شد.

پارلمان ایالتی لوایحی مانند منع استفاده از مشروبات الکلی، قمار، و خلوت نشینی دو جنس مخالف را به اجرا گذاشت. این قوانین اسلامی الگویی بود از قوانین باید ها و نباید ها و نیز مأموران گشت ارشاد جهت امر بدحجابی یا بی حجابی و یا پوشیدن شلوارهای تنگ در ایران. به این ترتیب اولین تضییع حقوق عمومی در سال ۲۰۰۵ اسقرار یافت.

اینك آچه با وادار کردن مردم مسلمان و غیر مسلمان به اجرای قوانین شریعت اسلامی گامی دیگر در مجادله ای جدید برداشته است. این همه از قوانینی تبعیت می کند که پارلمان آچه در سال ۲۰۰۹ وضع کرده است که منجر به افزایش اعمال غیر انسانی ناشی از اجرای قوانین شریعت و اجرای حدود اسلامی می باشد مانند سنگسار برای مرد و زن زنا کار (زانی و زانیه). در آن هنگام حکومت وقت آچه "ایرواندی یوسف" از امضاء لایحه خودداری کرد اما در دسامبر سال گذشته "زینی عبدالله" لایحه ای را به عنوان نسخه اصلاح شده امضاء کرد که در همین ماه توسط مقامات ذیصلاح به جاکارتا فرستاده شد.

اگر چه قانونگذاران نسبت به تخفیف قوانین اصلی اقدام نمودند اما بر اجرای همگانی توسط مردم آچه بدون در نظر

فشارهای دولتی برای خاکسپاری پیکر سیمین بهبهانی در بهشت زهرا

فریبرز رییس دانا، یکی از دوستان خانوادگی خانم بهبهانی و از اعضای کانون نویسندگان، در مطلبی که در صفحه فیسبوک خود منتشر کرده، نسبت به خاکسپاری پیکر سیمین بهبهانی در بهشت زهرا اعتراض کرده و آن را ناشی از فشارهای دولتی دانسته است.

فریبرز رییس دانا در بخشی از مطلب خود در فیسبوک چنین نوشته است:

”سیمین عزیزم وصیت تو فراموش شد. مراسم بدرقه و بدرود با تو از جلوی منزلت لغو شد و به تالار وحدت آمد و به جز آن به ما نیز گفتند اجازه حرف زدن هم در مراسم مادر ما را ندارند و سخنرانان تعیین شده اند و ترا به اتاقی تنگ و تاریک خواهند برد به نام مقبره خانوادگی که بر سر در آن اصلا نامی از فامیل تو و فرزندان بر آن حک نیست“.

وی افزوده است: سیمین جان مرا می شناسی خوب، و می دانی که باید هم واکنش من همین باشد. بارها از این بابت مرا تشویق کرده ای: من و تقریباً همه دوستان کانون به انتخاب خودشان با تو از همین جا بدرود می گوئیم و به احترام نام بلندت که خاتون غزل آزادی و از سرداران کانون نویسندگان ایران بودی در مراسم فردا و هیچ یک از مراسم تحمیلی ریاکارانه از این دست شرکت نخواهیم کرد. از نظر ما این خواست توست. شاید از نظر دیگران می بایست در تشریفات دولتی ای شرکت می دادند که همین دیشب یکی از متولیانش گفته بود: ”امامزاده طاهر جای نویسنده و شاعر و مطرب و... نیست.



جمعه ها - کانال پیام افغان

“فریاد کارگر”

به وقت ایران: 8:30 تا 9:30 شب

به وقت لوس آنجلس: 9 تا 10 صبح

به وقت اروپا: 6 تا 7 بعداز ظهر

تکرار: پنج شنبه ها

به وقت ایران 1:30 بعد از ظهر

به وقت لوس آنجلس: 2 صبح

به وقت اروپا: 11 صبح

شنبه ها - کانال پارس

“اندیشه ها و نگاه ها”

به وقت ایران: 8:30 تا 9:30 شب

به وقت لوس آنجلس: 9 تا 10 صبح
به وقت اروپا: 6 تا 7 بعد از ظهر

تکرار: دوشنبه ها

به وقت ایران: 3:30 بعد از ظهر

به وقت لوس آنجلس: 4 بامداد

به وقت اروپا: 1 بعدازظهر

ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca

rowshangar1@yahoo.com

Tel: 647-352-5404

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی مالی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری

رسانید.

هشتمین روز اعتصاب کارگران بافق / سومین شب از تحصن مقابل فرمانداری

کارفرما بازداشت کرده است.

این بازداشت‌ها در آستانه پایان مهلت دو ماهه کارگران به کارفرما و مسئولان دولتی بافق برای لغو کامل خصوصی سازی معدن انجام گرفته است.

تحصن پیشین حدود ۵ هزار کارگر معدن بافق در تاریخ ۲۷



Photo:ilna

Iranian Labour News Agency

اردیبهشت امسال آغاز شد و به مدت ۳۹ روز طول کشید. این تحصن در پی موافقت هیات دولت با لغو موقت خصوصی سازی معدن در تاریخ ۴ تیر پایان یافت. مهلت دو ماهه کارگران به دولت که از پایان دور اول اعتصاب آغاز شده بود، امروز پایان می یابد.

<http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=198722>

با اتمام مهلت کارگران به دولت:

نماینده کارگران امشب به معترضین گزارش می‌دهد/ادامه بازداشت ۹ کارگر

“در حالی که از صبح امروز شورای تامین شهرستان بافق و شورای تامین استان یزد به قصد بررسی آزادی کارگران بازداشتی معدن سنگ آهن بافق تشکیل جلسه داده‌اند، تا ساعت ۱۷ امروز از آزادی این کارگران خبری در دست نیست.”

در حالی که از صبح امروز (سه‌شنبه ۴ شهریور)، شورای تامین شهرستان بافق و شورای تامین استان یزد به قصد بررسی آزادی کارگران بازداشتی معدن سنگ آهن بافق تشکیل جلسه داده‌اند، تا ساعت ۱۷ امروز از آزادی این کارگران خبری در دست نیست.

منابع کارگری ایلنا گزارش داده‌اند که “هاشم صباغیان” از نمایندگان کارگران که در این جلسات شرکت کرده است، امشب به معدن سنگ آهن بافق می‌آید و گزارش این دو جلسه را به کارگران متحصن ارائه خواهد کرد.

بنا بر این گزارش، خانواده‌های کارگران بازداشتی

همچنان مقابل فرمانداری تجمع کرده‌اند و گروه‌های مختلف مردم در حمایت از آنان پارچه نوشته‌هایی را به دیوار فرمانداری نصب کرده‌اند.

<http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=199024>

مهلت کارگران به دولت برای لغو خصوصی سازی پایان یافت؛

هشتمین روز اعتصاب کارگران بافق / سومین شب از تحصن مقابل فرمانداری

“خانواده‌های کارگران بازداشتی معدن سنگ آهن بافق در هشتمین روز از دور دوم اعتصاب حدود ۵ هزار کارگر این معدن همچنان مقابل فرمانداری تجمع کرده‌اند.”

خانواده‌های کارگران بازداشتی معدن سنگ آهن بافق در هشتمین روز از دور دوم اعتصاب حدود ۵ هزار کارگر این معدن همچنان مقابل فرمانداری تجمع کرده‌اند.

یکی از کارگران که خواست نامش فاش نشود، با اعلام این خبر به ایلنا گفت: علاوه بر خانواده‌های کارگران بازداشتی که مقابل فرمانداری تجمع کرده‌اند، مردم شهر به تناب در جمع این خانواده‌ها حاضر می‌شوند و آنان را همراهی می‌کنند.

او در ادامه افزود: دیشب در شهر شایعه شده

بود، حکم آزادی ۸ تن از کارگران بازداشتی جز “محمدحسن تشکری”، رئیس شورای شهر بافق صادر شده است، اما آنان زیر بار نرفته‌اند و گفته‌اند همه ما را باید با هم آزاد کنید.

به گفته این کارگر معدن بافق، “هاشم صباغیان” یکی از نمایندگان کارگران به احتمال قوی امروز (سه شنبه ۴ شهریور) برای ارائه گزارش به کارگران درباره آزادی ۹ کارگر بازداشتی و لغو کامل خصوصی سازی به معدن می‌آید.

گفتنی است پلیس از سه شنبه هفته گذشته (۲۸ مرداد)، “امیر حسین کارگران”، “علی صبری”، “محمدحسن



Photo:ilna

Iranian Labour News Agency

تشکری”، “علی محمد تشکری”، “کاظم کارگران”، “رضا دهستانی”، “رضا خواجهمزاده”، “ایرانی” و “جلیل کمالی” از کارگران معدن سنگ آهن بافق را در پی شکایت